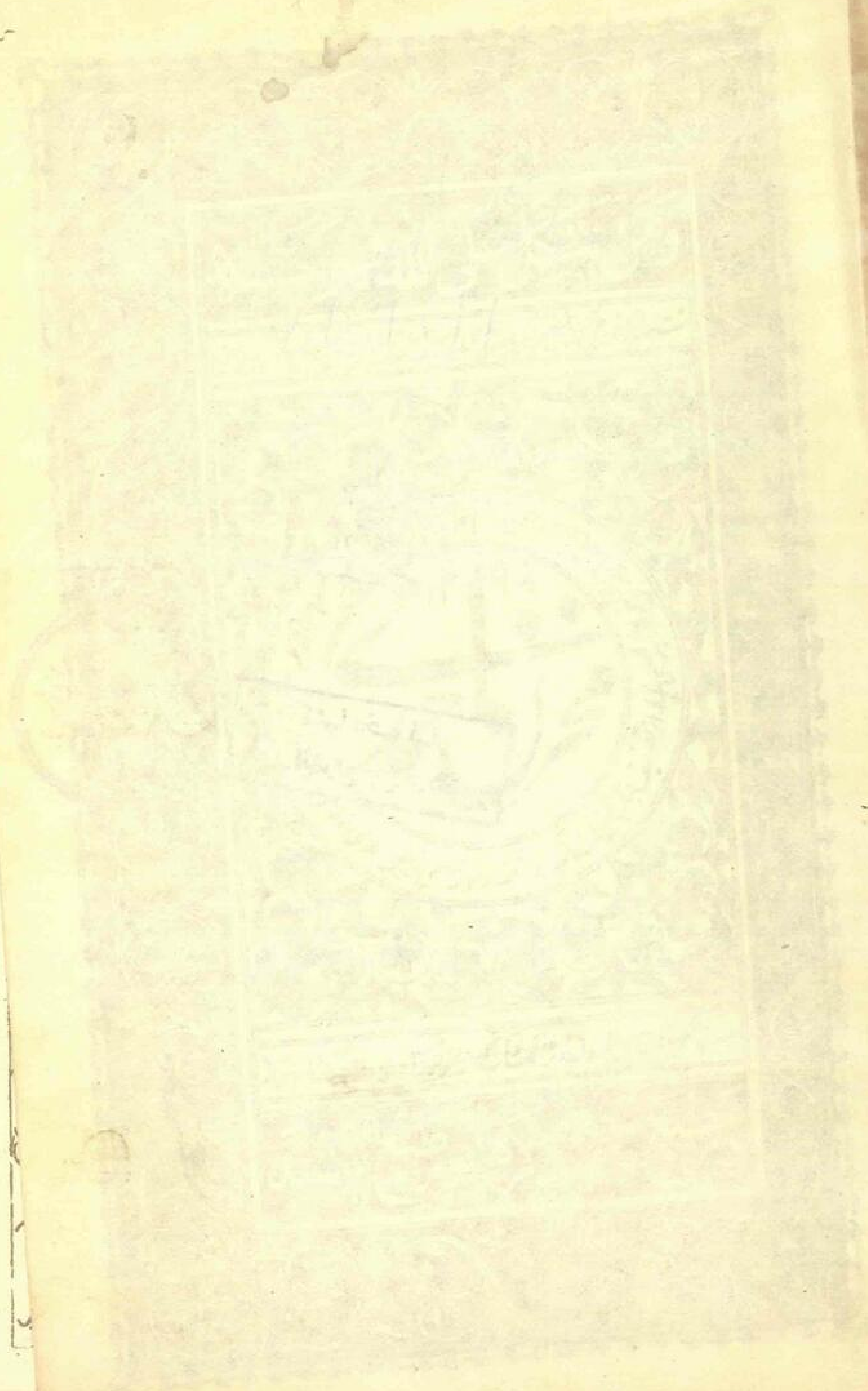
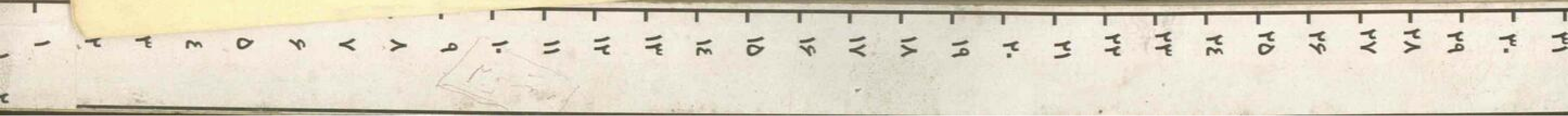
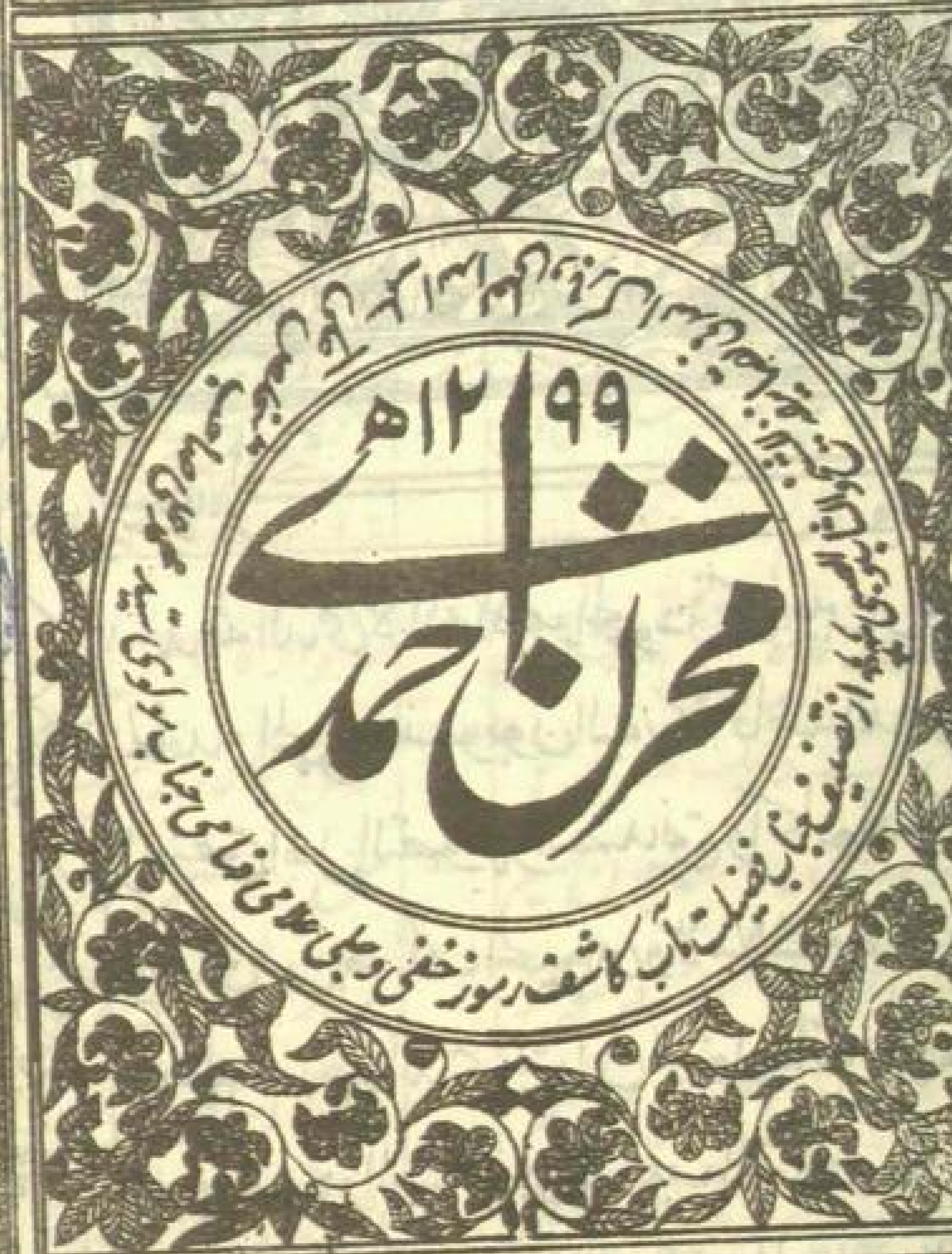


مکتبہ حبیبیہ — ہم/ مین بازار داتا دربار — لاہور — قیمت: -







وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

منتخب از کتاب ... حضرت مولانا السید محمد صادق ... سرهندی

مخزن احمدی

۱۲۹۹ھ

حسب الحکم جناب یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علیخان صاحب بهادر صولت جنگ دام اقباله

در مطبع عام مفید آگره بزیور طبع پوشید

علی شیخنا وسیدنا و هادینا ومرشدنا امام الملة والدین وخلیفة الله بالیقین السیف المهند السید احمد مجدد مائة ثالث عشر عند من اختاره واختبر

اللغة الایام خصوص
الاسلام ویحمون بهو مان
الذین یحمون الدین و
والصفاء البررة الکرام
العلام علی اهل الصفوة
السلام من الملک العزیز
جهاده من بعده ثم
وجاهدو وافق الله حق

بسم الله الرحمن الرحیم

احمد لله الذی لا اله الا هو المحمود فی کل حین واوان وکل الحمد و الحامد و المحمود منسوبون الیه بلا اقامة الدلیل والبرهان وکل کل منطق اهل التصور والتصدیق وانکا نوا ذوی الحکمة البلاغة والبیان من اصناف الحیوان والاملاک والانس والجان واصلی واسلم علی احمد الذی بشر ابن البتول بانه یظهر بعدی خاتم فص النبوة والرسالة نبی السیف الذی هو فارس مضمار الهدایة ومنقذ الخلق عن الضلالة صاحب المعجزات والکرامة وباق ملة ودینه الی یوم القیمة فطوبی لنبی السیف اذ سل سیفه اخرج المشرکین عن جزیرة العرب بعهده وعلی اله واصحابه کانوا حزب الله

نظم

الا ای کمیت قلم بر قدم
کلید در ملک هستی توئی
پس از نور احمد ز ملک قدم
تو اول خدا را نمودی سجود
توئی مادر طبع را خوش پسر
ببین آن که چاره سازی توئی
ز تو کار عالم سراسر روا
طرازندهٔ نقش ندرت توئی
توئی کفچهٔ دیگ تقدیرها
توام ستار و نشت چون شیر
بتالیف این نامهٔ دلنواز
که تا مخزن احمدی وا کنم
بدو کان یکی فرش زرین نگار
سپندی بر آتش بسوزم روان
پس آنگه نشینم بدو کان درون
خریدار آن گوهر ارجمند

فدایت دو صد بر قها بر قدم
طرفدار بالا و پستی توئی
تو در ملک هستی نهادی قدم
ز تو کائنات آمد اندر وجود
سخن در جهان از تو شد منتشر
کهین نقشبندی مجازی توئی
ترا دستگیرند شاه و گدا
نه فوارهٔ حوض قدرت توئی
توئی یاور دست تدبیرها
من و تو بهم یاور و دستگیر
مرا دستگیری کن ای چاره ساز
دو کان جواهر مهیا کنم
ببندازم از فضل پروردگار
که از چشم بد زان بیابم امان
بچینم جواهر بران گونا گون
نباشد بجز شاه بخت بلند

زدادش بیکبار بیداد گر
بعهدش چو عنقا شده مستتر

زعدلش برو روح فاروق دین
کند روز تا شب هزار آفرین

عجب گونه شمع عدالت فروخت
که بیداد بر وے چو پروانه سوخت

در او بود مامن عالمان
بود مخزنش مخزن عالمان

زجودش چو بر عالمان هست سود
ازو مبدم علم دارد نمود

ازین جمله اوصاف وصفی نکوست
که او همچو مغز است و زینجمله پوست

من آن وصف اکان سر وصفهاست
درینجا اگر می نگارم بجاست

که در راه دین خواجه تاش من است
مدار معاد و معاش من است

خلافت چو از مرشدم یافته
بروت قوی دیو بر تافته

نهاده قدم بر هوا و هوس
شد از پرتو مهر او فیض رس

چو طوبے بود ظل او لا کلام
درو مستظل خلق و عالم تمام

همان عزت احمد از هر کنار
رسیدند در ظل آن نامدار

بر اندازهٔ حال بر هر کسے
تفقد نماید بر ایشان بسے

کنون همچو گل سر بسر گوش شو
ز احوال این بلبل نو شنو

که در باغ احمد شو و نغمه سنج
بتالیف این نسخه بردست رنج

بحکمت چهل ساله احوال پیر
نوشتم درین نامهٔ دلپذیر

چو در کار دنیا که باشد دنی
نمودی کسے مفلسان را غنی

حکایت محمود غزنوی

درین دار پر سوز کون و فنا
دل عالم از فیض آباد باد
بغت باد خورم بسان بهار
ریاست بتو تا ابد پایدار
در آغاز این نامه خوش نهاد

یکے از الٰهی دو سه فصل خواند
زعلم ریاضی دگر حرف راند

یکے راز گفتی زعلم نجوم
که این وقت سعد است و آنوقت شوم

یکے علم طب را بیان ساختی
ز قانون او درایت افراختی

زعلم حدیث و ز تفسیر نیز
ادیبے بیان کرد بسیار چیز

یکے زان ز اخلاق گوهر فشاند
سخن بین که تا عرش اعظم براند

یکے علم تاریخ میکرد نقش
کز و عبرت آموز میگشت عقل

ز زهد و رقاق آن یک آغاز کرد
درے از تصوف دگر باز کرد

یکے نکته از علم تسخیر گفت
دگر نسخهٔ چند ز اکسیر گفت

شهنشاه گفت اے خرد پروران
مرا هست یک مشکل اما گران

گر آن مشکلے حل نماید کسے
ز من مال و دولت ربایدبسے

بگفتند کای شاه عالی جناب
بگو زود تا باز گوئیم جواب

بفرمود میخواهم اے بخردان
که نامم بعالم بود جاودان

یکے گفت یک قلعهٔ بس بلند
بنام خودش ساز اے هوشمند

یکے گفت اے شاه کشورستان
بنا کن پل و چاه و مهمان سرا

یکے گفت شهر نو آباد کن
یکے گفت هان داد کن داد کن

شهنشاه چو بشنید از ایشان جواب
بفرمود کاین جمله دیدم خراب

گرفتم که یکجا اگر ساختم
چه سود ار نه هر جا به پرداختم

کند گر زمان نامه بنگار
زعهد شهنشه تا دور تو
خصوصاً ز شاهان پیشینیان
هم از صلح و ز جنگ شان در بیان
ز گفتار و کردار و بیداد شان

نمودم ختم سخن والسلام

ایاز خردمند والا گهر | چو در محفل شاه سفت این گهر
گهرهای احسنت از هر کنار | نمودند یکبار بر وی نثار
شهنشه ز شادی چو گل بشگفت | هزار آفرین بر چنین گفت گفت
الا ای خردمند روشن ضمیر | ازین قصه حصه خویش گیر
ز شهنامه تا مخزن احمدی | به بین فرق بسیار گر بخردی
دران ذکر اهل ظلوم و جهول | درین ذکر از اهل بیت رسول
چو زین باغ نامت بود در جهان | صله زود بخش از پی باغبان
ازین داعی الخیر و خدمت گذار | یکی عرض بپذیر ای نامدار
ببخش آنچه بخشی دلم شاد کن | دهی بخشش و ز رنجم آزاد کن
الهی بود تا الهی کتاب | تو نواب را خرم و کامیاب
بداری بفضل خودش جاودان | سپس کن بحال منش مهربان
علی مخزن احمدی باز کن | گهر پاشی خویش آغاز کن

چون پایه ممدوح ارجمند بغایت بلنداست و تشنگان صافی درونان دریا نوش را تسلی بدین چند ابیات مثنوی میسر نشد برای سیرابی ایشان بهتیاری فوارهٔ خامه یک قصیده مصنوعه بصنعت توشیح که معنی مدحیه ممدوح از سه موجه مصرعش مے برآید مستمعان را غریق بحر حیرت مینماید و ابواب تحسین و آفرین بر روی محرر رساله میکشاید و آن اینست

بصنعت توشیح قصیده مصنوعه

روی خوبش چو نایدم بنظر | ریزم از دیده خون بلبل و نهار
آتش انداز خانمان وفا | از ستمگاریش اجل بیکار
لب او چشمهٔ ز آب زلال | لال مانم بوصفش از گفتار
دست بر دل از و نهاد خرد | دل از و دست شسته از همه کار
وه چه قدش تمام آفت سرو | وه چه رویش تمام رشک بهار
لطف او هست مایهٔ اقبال | لازم قهر او بود ادبار
هر دو زلفش بسان مار سیاه | هر کرا زد بمرد زار و نزار
می خرامد بناز و میدانم | نگر او با اسیر من شده یار
سرو سرکردهٔ عقول نفوس | سرفراز اجلهٔ امصار
کرش کرده حک ز تخته خاک | کلمات لیاقت از ایثار
یاد حاتم بعهد او نه کنی | یار من این سخن بخاطر دار
نام بخل از جهان شده پنهان | نشه تا نمیکند زر و دینار
پاسبانش بماه گفت مخسپ | پی حفظش بدیده خواب میار
روز رزمش بوند مدحت گر | رستم و زال گیو نیزه گذار
وعده از بخشش و سخاوت او | وای ویلاکنان رود فی النار
رنگ گل از رخش پریده مگر | رفت خلقش بجانب گلزار
آستین هاست هر دو کان عطا | آستانهاش مرکز اخیار

شجرهٔ علیه عالیه نقشبندیه

باسمای بزرگان عالیشان علیهم الرحمة والرضوان در تبرک شروع نموده آید تا این مفاتیح ارجمند نقل در آن مخزن عالی آماده شود و بالله التوفیق و منه الاستعانة

بعد توحید خدای ذوالجلال
وز پس نعت رسول باکمال
شرح سازم شجرهٔ پیران خویش
[illegible]
سید احمد قبلهٔ من پیر من

۸

رایت عدل تو چو گردد نشر	رخ بتابد ستم ز شهر و دیار
آفتابی آسمان سخا	آن دو دست تو ابر دریابار
کلک تو شمع دانش است نه کلک	کلکت آمد مطالع انوار
یم علم است مجبرت گوی	یا مگر هست مخزن اسرار
منبع الجود معدن الانعام	مفلسان راست مخزن ادرار
یاور بیکسان بهر تنگی	یاریش بهر مفلسان درکار
آسمان رفعتا جهان سخا	این قصیده نگر چو باغ بهار
یک چمن صد هزار گل در وی	یک فلک پر ز صد هزار اقمار
اگر از گوش دل کنی اصغا	آفرین باد گوییم بسیار
کیسهای مراد این غمناک	کن پر از سیم و گوهر شهوار
به که اکنون بصد هزار ادب	بدعاهای تو کنم تکرار
رو نهاده بخاک و کبر ز سر	رسته از قید هستی و پندار
ارض و افلاک تا ز امر خدا	این بود ساکن آن بود سیار
سر در سروران تو باشی و بس	سر تو سبز بخت تو بیدار
تا بود دشمنت بقید حیات	تن او خسته باد جانش فگار

اکنون قبل از شروع کتاب مستطاب که موسوم به مخزن احمدی است
بترقیم شجرهای ثلثه که عبارت از نسبت نقشبندیه و قادریه و چشتیه است

پیر من خورشید عالمگیر [illegible]
ارشد و قدوهٔ [illegible]
قطب دین [illegible]
ارشد او [illegible]
هادی و دوران [illegible]

شیخ عرفان صاحب [illegible]
ارشد او قدوهٔ آل [illegible]
ارشاد عبدالله [illegible]
ارشد او شیخ [illegible]
[illegible]

طیب الله روحه [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی
رسوله محمد وعلی آله و
اصحابه [illegible]

۹

هادی وقتش محمد زاهد است	آنکه رب العالمین را شاهد است
مرشد پاکش عبید الله بدان	خواجه یعقوب است پیرش بیگمان
مرشد پاکش بدان بیچون و چند	آن بهار الحق والدین نقشبند
رهبر او حضرت میر کلال	خواجه باباست پیرش بیمثال
مرشدش خواجه علی رامیتنی	خواجه محمود است پیرش همینی
خواجه عارف رهبرش دان ای پسر	خواجه عبدالخالق او را راهبر
خواجه یوسف مرشدش بی قیل و قال	رهبر او بوعلی فرخنده فال
مرشد او بوالحسن خرقانی است	آنکه از حق باقی از خود فانی است
بوالحسن از بایزید ارشاد یافت	او ز جعفر صادق این ارشاد یافت
جعفر صادق امام روزگار	کرد بیعت راز قاسم آشکار
مرشد قاسم بجز سلمان مدان	رهبر او حضرت صدیق خوان
صدر دین صدیق اکبر قطب دین	مستفید آمد ز ختم المرسلین
نسبت دیگر کنم بر تو بیان	آن امام جعفر صادق عیان
داشت این نسبت ز آبای کرام	بر سر شان صد درود و صد سلام
یا الهی از طفیل این کبار	در دو عالم جمله حاجاتم برآر

و چون دو شجره طیبه آن کدبور بستان آلهی و نخلبند نخلستان فیض
نامتناهی بنام این کمینه معتقد دیرینه از مولانا محمد اسمعیل صاحب که

اما بعد سید محمد علی بر
بیعت و توبه مشرف شد
و در سلک طریقه علیه [illegible]
و قادریه و نقشبندیه و
مجددیه و محمدیه بتوسط
نقیر سید احمد منسلک
گشت و این فقیر را در [illegible]

حضرت غوث الثقلین سید [illegible]
در قادریه از روح مقدس
قطب الدین بختیار کاکی
قطب الاقطاب خواجه
مقدس حضرت خواجه
در طریقه چشتیه از روح
وجه اول [illegible]
این طریقه دو وجه است

عبدالقادر جیلانی و در طریقهٔ نقشبندیه از روح مقدس حضرت امام الشریعة
والطریقة حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند بخاری متحقق گردید و در طریقه
مجددیه محمدیه پس بلا توسط احدی از جناب حضرت حق مستفید گردیده
واین حصول مقام اویسیة اگرچه محض بفضل آلهی متحقق شده لیکن آنرا
سببے از اسباب ظاهره نیز می باید وآن سبب درحق این فقیر دعای
حضرت پیر و مرشد خود است و وجه ثانی انسلاک بطریق بیعت واجازت
در سلک مشائخ طرق مذکوره وآن براین وجه است که این فقیر را انتساب
بیعت واجازت بجناب قدوة العلماء المحدثین و وارث الانبیاء والمرسلین و
حجة الله علی العالمین مولانا و مرشدنا الشیخ عبد العزیز است وایشان
را بجناب والد ماجد خود شاه ولی الله است وایشانرا بجناب والد
ماجد خود شیخ عبد الرحیم است وایشان را در طریقه چشتیه بجد اُم
خود شیخ رفیع الدین است وایشانرا بشیخ قطب عالم وایشانرا
بشیخ نجم الحق چائین لده وایشان را بشیخ عبد العزیز وایشانرا
بقاضیخان یوسف ناصحی وایشان را بشیخ حسن طاهر وایشانرا
بسید راجو حامد شاه وایشان را بشیخ حسام الدین مانکپوری
وایشانرا بخواجه قطب عالم وایشانرا بشیخ اخی سراج وایشانرا
بسلطان اولیا حضرت نظام الدین وایشانرا باامام الزاهدین

اجمعین وهمچنین شیخ عبد الرحیم قدس سره را انتساب بیعت واجازت در طریقه
قادریه بسید عبد الله اکبرآبادی است وایشانرا بسید آدم بنوری وایشانرا
بجناب امام ربانی قیوم زمانی مجدد الف ثانی حضرت احمد سرهندی وایشانرا
بجناب والد ماجد خود شیخ عبد الاحد وایشانرا بشاه کمال وایشانرا بشاه
فضیل وایشانرا بسید گدا رحمن وایشانرا بسید شمس الدین عارف وایشانرا
بسید گدا رحمن ابن ابی الحسن وایشان بشیخ شمس الدین صحرائی وایشانرا
بسید عقیل وایشان را بسید بهاء الدین وایشانرا بسید عبد الوهاب وایشانرا
بسید شرف الدین قتال وایشانرا بسید عبد الرزاق وایشانرا بجناب غوث
الاعظم سید محی الدین عبد القادر جیلانی وایشانرا بشیخ ابی سعید مخزومی وایشانرا
بشیخ ابی الحسن قرشی وایشانرا بشیخ ابی الفرح طرطوسی وایشانرا بشیخ ابو الفضل
عبد الواحد تمیمی وایشانرا بشیخ ابی بکر شبلی وایشانرا بسید الطائفه جنید بغدادی
وایشانرا بشیخ ابی الحسن سری سقطی وایشانرا بشیخ معروف کرخی وایشان را
باامام علی رضا وایشانرا باامام موسی کاظم وایشانرا باامام جعفر صادق وایشانرا
باامام محمد باقر وایشان را باامام زین العابدین وایشانرا بسید الشهداء امام
حسین رضی الله عنه وایشانرا بسید الاولیاء خاتم الخلفاء حضرت علی مرتضی
کرم الله وجهه وایشانرا بسید الانبیاء محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم چون از خوان الوان نعمتهاے بیدریغ گوناگون پیش ره روان راه

بن سید محمد ہدی بن سید علیم اللہ نقشبندی بن سید محمد فضیل بن سید محمد معظم
بن سید احمد بن قاضی سید محمود بن سید علاء الدین بن قطب الدین ثانی بن
سید صدر الدین بن سید زین الدین بن سید احمد بن سید علی بن سید
قیام الدین بن سید صدر الدین بن سید رکن الدین بن سید نظام الدین
بن سید قطب الدین کرمی بن سید احمد مدنی بن سید یوسف بن سید عیسیٰ
بن سید حسن بن سید حسین بن سید جعفر بن سید قاسم بن سید عبد اللہ بن
سید محمد ثانی بن سید عبد اللہ الاشتر بن سید محمد صاحب النفس الذکی بن سید
عبد اللہ محض بن سید حسن مثنیٰ بن سید حسن مجتبیٰ بن علی مرتضیٰ رضوان اللہ
تعالیٰ علیہم اجمعین ولادت باسعادت حضرت **سید المجاہدین** در
شہر صفر بعد گذشتن یکہزار دوصد سال در سنہ اول قرن ثالث عشر از ہجرت
خیر البشر صلی اللہ تعالیٰ وآلہ وسلم در قصبہ **رای بریلی** سرکار مانکپور مضاف
صوبہ الہ آباد واقع گردیدہ و چون سن شریف حضرت ایشان بچہار سال و چہار
ماہ و چہار یوم رسید موافق معمول شرفاء ہند والد بزرگوار ایشان بعلم سپردہ
بمکتب نشانیدند حضرت ایشان چون سائر اطفال بتعلم و استاذ خود ہیچگاہی
تن نمیدادند و ہیچ رغبت نداشتند و ہر چند کہ استاد ایشان در بارہ تعلیم
جد و جہد بلیغ بکار می برد اثری بران مترتب نمی شد و در آوان طفلی آثر
میراث امیت کہ از نبی الامی حضرت **حق تعالیٰ** کہ در جبلت شریف ودیعت

تشریف می بردند و استفسار حال شان می نمودند و میگفتند کہ اگر ہیزم
و آب و آتش انچہ کہ درکار باشد بے تکلف بفرمایند کہ حاضر کنم اہل محلہ و جوار
و ہمسایگان کہ ایشان و آباے ایشان در زمرہ مریدان جد بزرگوار
حضرت ایشان بودند با وجود حاجت مسئلت این امورات از ایشان مضایقہ
میکردند و میگفتند کہ این چہ امر معکوس است کہ خدمت گذاری ما میخواہند
حالانکہ من و آباے من از قدیم الایام غلامان خاندان عالیشان جناب
ہستیم جناب موصوف دفترے در فضایل خدمتگذاری ضعفا و مسکینان
و محتاجان برایشان چنان میخواندند کہ ہر یک را گریہ دست میداد اکثر بودہ
است کہ در خانہ متعلقان و ہمسایگان تشریف بردہ ظروف آب را تفحص
میکردند و چون خالی می یافتند فی الفور برداشتہ پر کردہ می آوردند و
ہر کہ را کہ احتیاج از ہیزم سوختنی می داشتند این معنی غنیمت پنداشتہ
شادان و فرحان بسوے صحرا رونق افروز گردیدہ در ردائے مبارک خود
پشتارۂ ہیزم بستہ و بر سر نہادہ او را عنایت میفرمودندے برادران حضرت
ایشان از وقوع ہمچنین امورات نوعی تشنیع و ملامت می نمودند کہ یگانہ و
بیگانہ را موے برتن میخاست لیکن حضرت ایشان از امتناع آنہا ممتنع نمی
گشتند **یاد دارم** کہ در ہمون ایام با ہفت کس از برادر و عشائر کہ یکے
از آنہا آن حضرت ہم بودند بارادۂ لکھنؤ از راے بریلی سفر اختیار کردند

بودند بناچاری برفرموده حضرت در گلیم مبارک همه احمال واثقال خویش فراهم ساخته بر سر مبارک ایشان نهادند و جمیع رفقا را سبکدوش نموده بفراغ بال وکشاده پیشانی پیش پیش سوار و پیاده خندان و فرحان میرفتند و می فرمودند اے یاران و برادران هرچه که احسان امروز بر من کردید یقین العیم ازادای شکر آن بیرون نخواهم آمد همین طور در سه منزل راه رفته بمنزل مقصود که لکهنو بود رسیدند بعد ایشان و جمیع برادران تبلاش روزگار که بموجب قوت لایموت انسانیت مشغول و مشعوف گشتند و چون جماعت برادران بجز زاد راه قلیل چیزے برائے مصارف اقامت نداشتند تلاش معاش روزمره بهر متنفس ضرور افتاد در تجسس این دو مشکل که عبارت از تلاش روزگار و قوت روزمره است نهایت حیران و پریشان بودند و روزانه و شبانه راحتی و آرامی نمی یافتند بعضے از ایشان یکدو جزو کتابت مختصرات شل کریا و ما مقیما نوشته وقت شام میفروختند و بعضے از ایشان قطعه پارچه خریده کلاه وکیسه دوخته بمعرض ابتیاع می آوردند و حضرت ایشان بسرکار امیری که نهایت تنگدست بود اما محبت سادات نوعی داشت که همتائی او دیده نشد یک بخش برائے حضرت طعام روزمره مقرر کرده بود بجماعت یاران هر دو وقت آن وظیفه مقرری خود می آوردند و چون طعام همه کس فراهم شدی نانخورش یاران بجز دال نبودی و نانخورش

ازان پس رئیس محب السادات مذکور را از والی لکهنو بر وانگی نگهداشت صد سوار جدید نافذ گردید باستماع اینخبر تبلاشیان روزگار قریب هزار سوار درست به یراق و ساز و سلاح فراهم شدند رئیس مذکور عند الملاحظه وجاهت سواران و درستی اسباب آنها حیران و متحیر مانده فیما بین ده کس یک اسامی سوار حصه افتاد و بهمین وتیره رسیدی دو اسامی سوار بحصه حضرت ایشان افتاد بوادیدا ینمعنی برادران و عزیزان را محروم داشته وبعنایت ایزدی امید وار کرده کسانیکه واسطه برادری و تعارف نداشتند فی سبیل الله بآنها هر دو اسامی دادند رئیس مذکور باستماع اینمعنی بهرگونه حضرت ایشانرا امید وار ساخت درین ضمن والی لکهنو راسفر برائے سیر و شکار بطرف کوهسار رو داد حضرت ایشان نیز رفاقت والی موصوف را با یاران تبلاش معاش سفر اختیار نمودند بنده با دیگر امیدواران که در رفاقت حضرت ایشان بودیم بهوس نوکری دران سفر همراه گشته درین سفر هم آنحضرت حمالی اثقال رفقا بنحویکه از خروج وطن بر خود اختیار کرده بودند مرعی واجرا داشتند و ذره هم فرو گذاشت نکردند مدت شش ماه درین سفر ماندیم جز صحرا پیمائے و فاقه کشی و صعوبت سرما و گرما یک حبه بوصول نیامد و رئیس مذکور در نیمدت مسطور در آری و نعم و امروز و فردا چون دایگان که اطفال را بلطایف الحیل میدارند میفریفت و حضر

مصلحت دید من آنست که یاران همه کار ؎ بگذارند و سر طرهٔ یاری گیرند

یاران مذکور الصدر خصوصاً مولف این رساله که محبت دنیا در جذر قلوب
شان جا گرفته بود و هیچ کس نمی شنود بلکه استهزا می نمودند و چون دیدهٔ
بصیرت ایشان که بغشاوهٔ هوا و هوس تیره و مکدر گشته نور وعظ و تذکیر
در آئینهٔ قلب قاسی هیچگونه اثر نمیکرد و ضیاء این شمس منیر با موش کوری آن
را چون دیده هیچ نفعی نبخشد تا آنکه شبے آیات یاس و ناامیدی از
نصیحت شنوی از صفحهٔ حال ایشان برخواندند این کمینه را بگوشه برده
بالخصوص همون جواهر پندار چند آویزهٔ گوش ساخته پوست کنده فرمودند
که فردا یا پس فردا همراهی دہلی خواهیم شد نخواهیم که تو رفاقت ما اختیار سازی
عرض کردم که صاحب بجز جامه که پوشیده اند هیچ اسباب سفر ندارند باین
تهیدستی صاحب که کوه تحمل و وقار اند البته متحمل این بار گران خواهند شد
بنده را که مور ضعیف است تحمل این کوه گران امکان نیست بزین ماجرا
دو سه روز نگذشته بود که روزے بلشکر والی لکهنو که دران بودیم کوچ
نموده همراهی آن رفته بودیم و نصف النهار بمنزل رسیدیم و یاران متفرق
بر دیره گاه مجتمع شدیم آنحضرت را نیافتیم تا شام تجسس در شکل سواران و
پیادگان و توپخانه نمودیم جائے اثر شان پدیدار و نمودار نشد و هیچکس
نشان نداد و چون آن سفر در بیشهٔ محمدی که جنگل مشهور و مسکن سباع و

[illegible] دوش و طیور راست خصوصاً شیر و گرگ و [illegible] و پلنگ و فیل در [illegible] از لشکریان یک دو کس طعمهٔ سباع مذکوره می شدند توهم [illegible] بلکه یقیناً دانستیم که در جنگل هلاک شدند بر [illegible]

در روز در همین غم و الم مبتلا بودیم که روز چهارم شخصے از طرف محمدی [illegible] آمد از وے دریافت [illegible] که شخصے باین هیئت و منظر و شکل و شمایل که آن نشان بجز صورت مبارک صادق [illegible] در راه یافتیم [illegible] بسوے [illegible] از [illegible] بودیم [illegible] سنیدند از ان صورت [illegible] این حال [illegible] و صلاحیت از چهره [illegible] و سعادت [illegible] ازان جوان عجیب ماجرا [illegible] نمود که چون [illegible] قصد [illegible] و [illegible] ضعیف و نحیف بود [illegible] بار [illegible] حال [illegible]

[illegible] حیران [illegible] از تفحیل [illegible] خندان و [illegible] حاجت [illegible] باگران [illegible] از [illegible] گفتم اگر اجیر [illegible] رخصت طلب داری [illegible] باگران [illegible] باتبع [illegible] بموجب گفته ایشان عمل [illegible] رخصت دادم [illegible] اجیر از ایشان [illegible] بار گران [illegible] نمودار [illegible]

آنکه شبش بفاقه گذشته بود و بطمع شکم سیری باجرت بگرفتم او لرزان و لغزش
کنان و گریان و پریشان قدم براه می نهاد که این جوان ناگاه با من دوچار
شد و حالت حمال دیده بے اختیار اشکبار گردیده گفت ایجوان این حمال ضعیف
را چرا بظلم و تعدی گرفتی از خدا نمی ترسی گفتم که من او را بتعدی نگرفته ام بلکه
باجرت چند فلوس تا منزل اجیر کرده ام حضرت ایشان باو متوجه شده تفتیش
حالش فرمودند اجیر گریان شده بعرض رسانید که دو شب فاقه کردم و امروز
بناچاری این بار بسر برداشتم حضرت وے بمن آورده بصد تضرع و زاری
فرمودند که اجرت این اجیر اگر داری ادا کن و الا منتظر قهر حق باش من فی الفور
چند فلوس موعوده بدست حضرت ایشان نهادم حضرت ایشان بستجیر فرمودند
که بخاطر ما چندے زیر درختے که [illegible] بنشین و راحت گزین و نفس راست
کن بمجرد شنیدن انگشت قبول بر دیده نهاده زیر سایه درختے بنشستم و بمجرد
نشستن فلوس را بدست اجیر نهادم و از بنده فرمودند که این بالکش را رخصت
اجازت فرما و مرا ممنون احسان خود نما من ترسان ترسان بحضرت ایشان
گفتم که ایجوان سیمای صالحین بر چهرهٔ تو هویداست و آثار عقل و کیاست
از گفتار و کردارت پیداست عجب از شما این سخن که تکلم آن از اطفال خورد
سال مظنون نیست سر زده حضرت فرمودند چگونه گفتم که درین وادی لق و
دق که از دیدن آن دل رستم شق میشود جز من و تو دیگرے نیست از منزل

[illegible] شب بمنزل رسیدیم [illegible] احوال هجرت حضرت سید السادات بسوے [illegible] و مفاد آیت شریفه انی مهاجر الی ربی [illegible] در یاد [illegible] بود و از ایشان بوقوع آمد [illegible] چون به بلده دار الخلافه دہلی [illegible] امام المحدثین [illegible] در مجلس الصالحین قدوه اہل الہام حضرت شاه عبد العزیز قدس سره بوده [illegible] مصافحه و معانقه [illegible] جناب ولایت مآب [illegible] گشته بموجب فرموده عالی

ودرجنب متعالی نشستند حضرت شیخ از جناب ایشان پرسیدند که از کجا تشریف آوردید
فرمودند از رائے بریلی متعلقه لکھنؤ ارشاد کردند از کدام قوم گفتند در سادات ان
مقام محسوب ایم فرمودند از سید ابوسعید و سید ابوالنعمان مطلع هستید گفتند
اول جد مادری بنده و دوم عم حقیقی این فقیر بود حضرت شیخ برخاسته باز
مصافحه و معانقه نمودند و پرسیدند که بچه اراده صعوبت و اذیت این سفر طویل
برخود اختیار نموده اند گفتند ذات مقدس حضرت را غنیمت دانسته برای طلب
او تعالی جل شانه اینجا رسیدم فرمودند که بوراثت پدری و مادری شما اگر
فضل خدا شامل حال است فایز خواهید شد آنگاه بخادمی اشارت فرمودند که سید
صاحب را در مسجد اکبرآبادی که مسکن برادرم **مولوی عبدالقادر** است
دست ایشان بدست نامبرده داده بگویند که مهمان عزیز را که حالش عندالملاقات
مفصل خواهم گفت غنیمت شمارند و حتی الامکان در خدمتش قصور نکنند حضرت
ایشان موافق فرموده عمل نموده در مسجد مسطور منزل گزیده بعد انقضای چند
ایام شب جمعه بشرف بیعت جناب مستطاب امام المحدثین مشرف و کامیاب گشته
در طرق ثلاثه که عبارت از چشتیه و قادریه و نقشبندیه مستعد و مستفیض گشتند و
در سنه بست و دوم بعد مرور یکهزار و دویست و بیست و دو سال این سعادت
عظمی و عطیه کبری بحضرت ایشان دست داد در اول جلسه که حضرت امام المحدثین
بحضرت سید المجاهدین ارشاد و تلقین فرمودند لطیفه اول از لطائف ستة

متوجه بعالم کبیر که عبارت از انفس و آفاق است باید شد و بسوی هر جزوے
از اجزاے عالم کبیر که متصور تو شود بتامل و تفکر و تعمق تمام بطریق توجه انعکاس
و بغایت تفکر و نهایت تامل از ثری تا فوق السما ملحوظ دار بموجب فرموده
شریف عمل نموده بعد گذشتن یک ساعت نجومی از بدنم بلکه از هر بن مویم
الله الله و از هر در و دیوار و حجر و مدر و بوریائیکه بر و نشسته بودم جاری
بود و طرفه حالتے دست داد که الحال از تحریرش قاصر بهمون حالت گریان
و خندان و واله و حیران بخدمت سید المجاهدین رسیده سر بزانوی شریف
نهاده عرض کردم که خدا را ازین نعمت که بغایت عالی این صورت را دست
داده برون آرید و الا بلاشک و شبهه دیوانه خواهم گردید و یا حالت جذب
برمن طاری و ساری خواهد گشت از شنیدنش دست شریف بر پشت این
کثیف نهاده فرمودند برو و بکار دنیا مشغول باش هرگاهیکه این معامله
خواهی نجیکه تعلیم کرده ام شغل نمائی ابواب این دولت بر روے تو خواهند
کشود آمدم بر اصل مطلب پس امام المحدثین سید المجاهدین را **نفی و
اثبات** تعلیم فرمودند در اسرع اوقات باحسن الوجوه حاصل گشت بعده
طریقه **یادداشت** که مفاد آیت کریمه رجال لا تلهیهم تجارة و
لا بیع عن ذکر الله که بتفصیل تمام در رسائل حضرات نقشبندیه علیهم الرحمة
والرضوان خصوصا در کتاب صراط المستقیم که مؤلفه خلفاء راشدین حضرت

و توجه ازان جستن بعینه صنم پرستی که شرک صریح است هیچگونه اقدام وجسارت
هرگز هرگز کردن نمی توانم اگر سندی درین باب از کتاب سنت واجماع است
که اصل اصول دین است بکمال تبیین و تشریح و تفریق بینهما تنبیه وارشاد
فرمایند شاید آنوقت که بیخ انکار در جذر قلب این ضعیف راسخ و ثابت است
برآید بتعمیل آن سعی وکوشش کرده شود جناب امام المحدثین سید المجاهدین
را در آغوش شریف خود تا دیر داشته وتقبیل رخساره و پیشانی شریف نموده
بشارت دادند که برواے فرزند ارجمند ولایت انبیا حضرت ایزد متعال
بانعام وافضال خویش بنوازانی داشت سید المجاهدین بخدمت امام
المحدثین معروض داشتند که حضرت ارشاد فرمایند که فرق در ولایت اولیا
وانبیا چیست فرمودند که انموذجی از بسیار ومشتے نمونہ از خروار اینکه اول
بدانکه ولایت مطلق سازج آن باشد که ایزد متعال بندۂ از بندگان
خویش را از سائر بندگان آنوقت بتقریب خود برگزیند واثر برگزیدگی
آنست که محبت الله تعالے در جذر قلب آنکس نوعی راسخ و ثابت گردد
که اولاً از دنیا و ما فیها اعراض نماید وحب اولاد وجاه ومال از دل
او اصلاً ومطلقاً محو ومعدوم گشته از نفس وقلب وجوارح واعضا جویاے
قربت آلهی ومتبع مرضیات او سبحانه نوعی منہمک ومشغول ومشغوف شود
که عوام الناس او را مجنون و دیوانه پندارند از ینجاست که شخصے از تبع

القرآن باشد وباصطلاح صوفیه صافیه رحمة الله علیهم اجمعین این اعمال را
قرب نوافل گویند وصاحب ولایت. نبی را در جذر قلب او محبت آلهی چنان
جائے گیرد ومنزل گزیند که اثر ایثار که مفاد آیت کریمه لن تنالوا البر
حتی تنفقوا مما تحبون وسجیات مرضیات ابرار که در شان انبیاء
علیهم السلام که مفاد آیت شریفه وانهم عندنا لمن المصطفین
الاخیار که شرح آن در دیگر آیت کریمه ولکن البر من امن بالله
والیوم الاخر والملائکة والکتاب والنبیین واتی المال علی حبه
ذوی القربی والیتمی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی
الرقاب واقام الصلوة واتی الزکوة والموفون بعهدهم
اذا عاهدوا والصابرین فی الباساء والضراء وحین
الباس اولئك الذین صدقوا واولئك هم المتقون بکمال
تفسیر وتفصیل بیان فرموده اند در صورت ومعنی آن شخصے جلوه شهود یابد
و شموس وبدور این خصائل حمیده وسجایاے پسندیده بالکلیه از
ظلمات وکدورات نفسانی وجسمانی را زایل ومعدوم سازد وهمواره
در صدد هدایت خلق ونصایح مجرمین وفاسقین واجراے واقامت
فرایض الله واحیاء سنن انبیاء والمرسلین صلوة الله علیهم
اجمعین ومجاهده باکفار وتادیب اشرار وتعذیر گنهگار واکثر در مجالس

باین اعمال در آیت کریمه وسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل الغروب بهمین اعمال رفته و باید که بهگی و تمامی خود را بحضرت حق بسپاری و چشم امید بر فضل خدا داری و مفاد این بیت حافظ شیراز کاربندی بیت

بنوش و منتظر رحمت خدا میباش	چو بر سالک عشقت بمی حواله کند

و در بیت دیگر که فرموده بیت

سه ماه میخور و نه ماه پارسا میباش	نگویمت که همه سال می پرستی کن

اشاره باین اوقات رفته و در تشریح و تفصیل آن کلام بتطویل می انجامد گذاشته شد پس بموجب فرمودهٔ امام المحدثین عمل نموده باشغال اعمال مذکورة الصدر موظف و مشغول بودند درین مابین بست و یکم ماه مبارک رمضان رسید آنروز حضرت سید المجاهدین بشرف صحبت امام المحدثین مستعد شده معروض داشتند که ارشاد نمایند درین عشره بکدام شب و ترجو یا لیلة القدر بوده شب بیداری نمایم حضرت امام المحدثین تبسم کنان فرمودند که ای فرزند دلبند نهجیکه در احیاء لیالی ماضیه معمول داشتی باحیاء لیالی مستقبله مداومت دار و از بیداری شب چه میکشاید و از جستجو چه آید پاسبانان اگر شب بیدار باشند و ازین دولت بیدار چون بخت ایشان خفته است همواره محروم و بے نصیب می مانند و اگر بر تو فضل خداوندیست اگر خفته باشی چون بخت بیدار کنند و شاهد مقصود بکنارت نهند سید المجاهدین خاموش

باجامه غسل فرمودند و هیچگونه پروای تکلیف برد نمید اشتند و در اثنای غسل چشم بر بر و صاحبان دوخته بعجلت تمام از حوض بیرون آمده باز بخدمت گرامی منزلت حضرت سید ابرار صلی الله تعالے علیه وآله وسلم و صاحب الغار رضی الله تعالے عنه حاضر شدند یکے ازان دو صاحبان ارشاد کردند که اے فرزند امشب شب قدر است در یاد آلهی مشغول باش و از مسئلت و مناجات بدرگاه قاضی الحاجات هیچگونه خود را معاف و معذور مدار بعده آن هر دو حضرات قدسی صفات برخاستند و رفتند درین مقام سید المجاهدین بارها ارشاد میکردند که دران شب برمن از افضال آلهی که نامتناهی بود واردات عجیب و واقعات غریب مشاهده میگشت که بصارت ظاهری آفاق را نهجیکه هست معاینه میکردم درینحالت بغتةً چشم دل که عبارت از بصیرت باطنی است وا گشت و می نگریستم که اشجار و احجار تمام عالم سر بسجود نهاده و زبان به تحمید و تهلیل و تسبیح کشاده عجب گونه بحر حیرت فرو رفتم که بشرح و بیانش زبان مقال قاصر و لال جمیع اشیا را بمشاهده رای العین قایم میدیدم و بنظر قلبی ساجد درین حالت سر بسجود نهادم و زبان بشکر آلهی و دعائیکه مناسب وقت بود کشادم درین حالت فنای کلی دست داد و رخت وجودم بصحرای عدم افتاد تا آنکه موذن بانگ صبح گفت ناگاه افاقتم حاصل گشت که بعد طهارت بجماعت پیوستم و بعد اشراق چون بخدمت امام المحدثین رسیدم و سلام

وکسوت عبارت فیض اشارت آن از بردوخلیفهٔ راشدین جناب موصوف
است در خاتمه کتاب سطور عبارت فیض اشارت درین رساله بجلوهٔ ظهور
می درآرد که اول وافضل آن معاملات این است که حضرت ایشان جناب
رسالت مآب را صلوة الله وسلامه علیه درمنام دیدند که آنجناب سه
خرما بدست مبارک حضرت ایشانرا بخورانیدند بوضعیکه یک یک خرما بدست
مبارک خود گرفته در دهن ایشان می نهادند بعد ازان که بیدار شدند ازان
رویاے حقه اثر ظاهر وباهر یافتند وهمین واقعه ابتداے سلوک طریق نبوت
حاصل شد بعد ازان روزے جناب ولایت مآب علی مرتضیٰ کرم الله وجهه
وجناب سیدة النساء فاطمة الزهرا رضی الله عنها را بخواب دیدند پس جناب
علی مرتضیٰ ایشانرا بدست مبارک خود غسل دادند و بدست ایشانرا خوب
شست وشو کردند مثل شست وشو کردن آبا مر اطفال خود را وجناب
فاطمة الزهرا لباسی فاخره بدست مبارک خود ایشانرا پوشانیدند پس
بسبب همین واقعه کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردید وعنایت
ازلی که در ازل الازال مکنون بود بر منصهٔ ظهور وعنایت رحمانی وتربیت
یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد ومعاملات متواتره ووقایع
متکاثره پی در پی بوقوع آمد تا اینکه روزے حضرت جل وعلا دست راست
ایشانرا بدست قدرت خاص خود گرفته وچیزیرا از امور قدسیه که بس رفیع

رباعی

خواهد کرد گو لکهو کها باشد بریک را کفایت خواهم کرد فقط عبارت الکتاب المستطاب
بلفظه بعد ظهور این واقعات مذکور حضرت سید المجاهدین میفرمودند که هرگاه
در عالم مراقبه ومعامله بروح پرفتوح مشایخ دهلی متوجه میگشتم خود را بمراتب
اکمل وافضل می یافتم تا آنکه روزی بروح پرفتوح حضرت قطب الدین
بختیار کاکی رحمة الله علیه متوجه شدم دیدم که چتر از نور مقدس بر سر آن
خواجه خواجگان گردانست بعد لمحه دو چتر همان طور بر سر من نمودار گردید
شرمناک در بحر تحیر افتادم و تا این معامله معکوسه که خود را کمترین از مریدان
آنحضرت می شمردم مشهود من نگردد فی الفور چشم وا کردم وبخدمت امام المجاهدین
رسیده نبذی ازین معاملات ترسناک وشرمناک معروض داشتم حضرت
در جواب فرحان وخندان فرمودند که اے فرزند آن آثار ولایت نبوت همین
است هنوز مشتے از خروار وقطره از ان بحر ناپیدا کنار بر تو ارزانی داشته
اند همچنین آثار هزاران هزار بر تو ظاهر وباهر شدنیست در ظل ظلیل آن صاحب
کمال بانواع ریاضت وعبادت واقسام مجاهده مشغول ومشغوف بودند و
درین آوان که بران حضرت رو داد بیشمار و واقعات بسیار طاری گشته لیکن
درینوقت در ذهن حاضر نیست اما از هزار یک واقعه عجیبه را خلعت نظم پوشانیده
بکمال آب وتاب جلوه می بخشد واگر کسے میخواهد این را رساله علیحده نموده از بیاض
مرقوم سازد وآن اینست

٢٦

تفکر معاد و تفکر معاش | شب و روز بودیم بازی تلاش
بکشتی و نخچیر بازی و لاغ | گہے سیر شہر و گہے سیر باغ
رسیدن بہر محفل عیش و نعم | ہمیں لاستم دائما مغتنم
شنیدیم روزی که قوم ہنود | نمودند بر ساحل شط ورود
زن و مرد و اطفال آن قوم شوم | نمودند امروز ز طرفه ہجوم
اشویند تن بت پرستی کنند | تماشائیان جوش و ستی کنند
پری پیکران ہچو ماه تمام | خرامنده ہر سو دران ازدحام
خرامان ز صد سرو دریا کنار | نه بینی جز امروز در روزگار
چه رند و چه صوفی چه ہشیار و مست | بران بت پرستان تماشا پرست
من و با دو سه کس ہمزادگان | رسیدیم در پیش آن جانجان
بدو گفتم ای یار بیرون خرام | بیا ہم ہم اندران ازدحام
که امروز دریا تماشا گه است | تماشا گہے ہر گدا و شه است
تماشا که امروز دریا بود | که ہر قطره اش دُرّ یکتا بود
ز عکس و رو بین جہان دگر | چنانش بود آسمان دگر
ز خروشان کف آورد دیوانه وار | چو عشاق یکسو روان بیقرار
ز گرداب طوقست بر گردنش | سلسل ز موج است یک سر تنش
بیا زود برخیز دریا به بین | وزان جمع یکدم تماشا ببین

٢٧

ہمین معنی عصمت ایزدیست | ہمین حال و دفع بلا و بدیست
بدین گونه آیات بسیار بار | شود بر سر انبیا آشکار
پی اولیا ہم شود گاه گاه | که محفوظ مانند از غول راه
کنون نقش مطلب بلوح بیان | نگارم تو بنگار بر دل ز جان
تو این نقش را دام تسخیر دان | چه تسخیر نوعی ز اکسیر دان
نخستین ازان عصمت انبیا | کنائید حق باشدش رہنما
بتفصیل این را بیان میکنم | بتمثیل و شرحش عیان میکنم

حکایت موسیٰ علیه السلام

شنیدم که ہمواره موسی الکلیم | سقی الله کاسات فوز العظیم
ز فرط حیا آن نبوت مآب | نمیکند گاه از تن خود ثیاب
بجز چہره و دست پایش کسے | ندید از تنش باز دیگر بسے
گروه یہودان خانه خراب | که بودند دشمن بعالی جناب
ز بہتان یکے آتش افروختند | کز و خانه دین خود سوختند
بگفتند موسی ست معلول برص | شود بعد یک چند مقتول برص
عجب گونه معیوب پیغمبر است | حذر کردن از وی بسے بہتر است
شنیدیم ہرگز نه در عمر خویش | که پیغامبر خورد زینگونه ریش

معنی آیت کریمه

یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین آذوا موسی فبرأه الله مما قالوا وکان عند الله وجیها

همین حکایت است

بیا بشنو اکنون بیانی دگر | بخور نعمت ایجان ز خوانی دگر
ز دجله ز رود نیل | دهم آیت از کوثر و سلسبیل
پی بیت اقصا و سوی شام | که خورشیدت آمد ز بیت الحرام
چه جوئی انجیل و تورات را | ز قرآن بخوان یک دو آیات را
بیا از زمین سوی چرخ برین | بکن ذکری از رحمة العالمین
محمد شهنشاه اقلیم جود | که شد باعث جود و بود و نبود
شفیع همه آخر و اولین | حبیب اله خاتم المرسلین
بلا شبه گیرد بروز قیام | خطیب همه انبیاء کرام
ز انا فتحنا است تاجش بسر | لعمرک کمر بند زیب کمر
بود والضحی لمعهٔ روی او | تو واللیل دان رمزی از موی او
به بیت الصمد شمع افروختند | بت و بتگر از وی بسی سوختند
ز لعنت او بیرون درود و سلام | برو باد بر آل و صحبش مدام
حکایت کند راوی حق پرست | ز عباس کو عم پیغمبر ست

فلک نیز ازین صدمهٔ هولناک | همین خواست چون سایه افتد بخاک
قضا گفت ز افتادن او را چه غم | که و اخفض جناح است او را علم
چو شد هوش زان افسر اهل هوش | ز قومش برآمد فغان و خروش
دو سه کس ازین قوم آسیمه سر | رساندند عباس را این خبر
چو عباس این ماجرا را شنید | همان لحظه نزد پیمبر رسید
تنش را بپوشاند از یک ردا | بهوش آمد آن هوش رفته زجا
شد آن سرو نوخیز برخاسته | گز و باغ جنت شد آراسته
دگر باره شد بلبلش خوشنما | گز و باغ جان یافت برگ و نوا
گهر ریز یاقوت او شد دگر | دگر بار شد نرگسش فتنه گر
دگر بار شد سنبل او بتاب | دگر حلقه زد ابر بر آفتاب
دگر خنده زد باز کبک دری | دگر نو شد اندازهٔ دلبری
دگر بانی کعبه آمد ز خواب | شد آباد از او این جهان خراب
علی مهر برلب نه اکنون خموش | چو عباس بر جوش دل ستر پوش

حکایت

کنون ذکر از اولیای کبار | بیارم درین نامهٔ نامدار
شنیدم که شیخی ز اهل رشاد | که بس متقی بود و نیکو نهاد
شبانی نمودی با غنام قوم | ز انعام شان یافت انعام قوم

طلب کن تو همواره قوت حلال	که از حرمت و شبه بینی ملال
خجل گشت زین پاسخش میزبان	برون رفت زان خانه بس میهمان
کنون لب کشایم بذکر رواة	که از ضعف یابد حدیثم نجات
نخستین بود راویم آن کسے	که در راه دین کرد کوشش بسے
بنوعیکه از بهر پروردگار	روان ساخت در پای سید نثار
رئیس شهید ان اسمعیل است	که از مدحتش خامه پا در گل است
بیان کرد آن قدوة الواصلین	ز نواب آن شمع دنیا و دین ؛

هست این مدح آصف ثانی | قوت بازوے مسلمانی

بیا اے سخن سنج روشن ضمیر	گل افشانیم بین بمدح وزیر
دواتم کنون چشمهٔ زندگیست	بنظمم ازان عمر مانندگیست
قلم گشت فوارهٔ سلسبیل	ورق گشت رشک پر جبرئیل
بود مسطرم چار جوئی بهشت	نه بل زو فزود آبروے بهشت
دماغم مگر قبلهٔ طور شد ؛	نفس سر بسر آیة النور شد
بود دست من زیر دست قضا	ز دست قضا بنگر این نقشها
بروباد نفرین ز عرش برین	که بر من نگوید هزار آفرین
سوزان دل سامع از انتظار	علی مدحتش هرچه داری بیار
فلک رتبه نواب عالیجناب	امیر الممالک ؛ وزارت مآب

چه گویم ازان فیض وانعام عام	گزو بر دلکهه روپیه یک غلام
من از دیگر این حال نشنیده ام	بچشم خود این ماجرا دیده ام
چه معن و چه سیف و چه عبدالرحیم	نگردند زین گونه اورا رسیم
چه حاتم چه بختی چه دیگر کسان	که این همچو کوه ست دیگر خسان
چو دیدی بملک کرم رادیش	بدیگر فنون بین تو استادیش
سخاوت	
ببانک و بیٹه دست برویش بین	اگر مردمی خیز مردیش بین
ز بندوق بازی ادای عجب	فرنگی است انگشت حیرت بلب
درین باب گر رو می آرد کلام	مبدل کند صبح عمرش بشام
برین توده چرخ گر یک دو تیر	زند خیز داز تیر او صد نفیر
بزد و کمانش بود بیگمان	کباده کهن کوزه پشت آسمان
تو هر تیر او تیر تقدیر دان	خجل زان سپرهاے تدبیر دان
اگر نیزه بازی کند آن دلیر	صف مرد گردد از عمر سیر
ز خنجر چو بازی کند در مصاف	برآرد دل کوه از راه ناف
جداگانه در هر فنی یک فنی است	ولیکن مبرّا ز ما و منی است
چو از گفتنم مدحتش هست بیش	خجل گشتم از حسن گفتار خویش
مرا ورا بود ابلغ الوصف نام	وزیر محمد علیه السلام
علی خیز بردار دست دعا	بدرگاه آن واهب کبریا

ظفر پیکر نواب عالیجناب معلی القاب قامع الکفرة والفجرة مشید ارکان الدین وجامع العلماء والمجاهدین محب الفقراء والغربا نافع الخلق وافر الاحسان

امیر الدوله محمد امیرخان بهادر سقی الله ثراه

مال بیشمار بطریقه جزیه وخراج وعشر بهرگونه که می یافتند میگرفتند وخدمت علماء وفضلاء
ومشایخ عظام وسادات کرام نهجیکه باید ونوعیکه شاید مینمودند وشاهد مقصود هر وضیع و
شریف وبیگانه وبیگانه در کنارش بی نهادند از جانب ایزد متعال جل جلاله مامور ومحکوم
شده بعجلت تمام وبرعت مالاکلام آنکه طرق وسبل آن لشکر جرار وبسبب هجوم جنود وکفار
از هر گوشه وکنار مسدود ومنقطع بود وسید المجاهدین متوکلا ومعتصما بحفظه بفراغ بال فرحا وجلیلا
شادان وفرحان مانند کسیکه بسیر بوستان یاخانه دوستان میرود از بلده شاهجهان آباد
نهضت فرموده بعد طی مراحل ومنازل که هر مرحله هفتخوان رستم واسفندیار بود دهلی فرموده
بوجود فیض آمود خود لشکر را منور ومشرف ساختند محرر این رساله ومولف اینمقاله بخدمت
ناظران ومطالعه کنان عرض میدارد که در ایام سکونت حضرت مقدس سعیت نمیداشتم
وعلاوه آنکه دران ایام حال مبارک فال از چشم خلایق متواری ومحجوب بود ومصداق این
بیت سعدی عمل میکرد بیت بر وقت شان خلق کی ره برند * که چون آب حیوان بظلمت
درند * اطلاع وآگاهی نمیدارد دیگر یک واقعه که از زبان بعض ترجمان سماعت دارم بمعرض
بیان می آرم که حکایت میکردند که روزی همراه لشکر چهل گروه از نگاه تا شبانگاه در ایام برشگال
که هر نهری بحری وهر گوئی چاهی مینمود وزیرش ابر مدرار بفحوای کلام ملک العلام ففتحنا ابواب
السماء بماء منهمر وفجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر جهان تیره و
تار ساخته وغرش رعد صاعقه بار در هر گوشه وکنار عالم نمونه آثار رستخیز انداخته یکی از
احوال دیگر اطلاعی نداشت وبسبب آنکه افواج دشمن بمفاصله دو سه گروه که متعاقب میرسید

قوت لایموت بنات النعش وار منتشر شدند بعد یک لحظه مردی یا زنی که بر سر طبقی پر از حلوای گرم
بود قادم ببالین گشته بیدار ساخته گفت که بگیر این نذر خداست برخاستم ودگر فتم وبآن همه رو
کسان گفتم که ساعتی بنشینید وتوقف گزینید که رفقایم درین لشکر بکاری رفته اند اینک
میرسند بعد وصول ایشان طبق شما خالی کرده میدهم بپاسخ گفتند که خواهان طبق نیستیم
اینهم نذر خداست حالا میرویم بعد ساعتی چون رفقایم رسیدند وآیت یاس بر مایوس خواندم
گفتم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب
طبق حلوا موجود یاران بتناول دست کشادند وزبان بشکر روزی رسان جاری ساختند
به تحریر قلمند دیگر واقعه از زبان بعض ترجمان در بیان بعضی حالات هنگام اقامت
لشکر که بگوش خود شنیده ام تعویض زبان قلم سکین میفرمودند روزی از رود باکر منعطف
خیمه قوم پندار که از ترکان هندوستان اند روزی ایشان منحصر بغارت گری است خیمه بند
هم بر گشت ودر خیمه پندار ها پیری منحنی که این پیر زال کهن سال پشت خمیده فلک در آغوش
حضانتش پرورش یافته ودر عهد طفولیت بارها گوش شیخ نجدی تافته سکونت میداشت
وقت چاشت ترکان مذکوره ماحضری طیار ساخته که نان خورش آن از بقول بنی
آوردند بمجرد تناول القرا اول فریاد بر داشت که ای برخورداران این بقول از کدام زمین
آورده اید آبا فشان آن یادداریم وبزرگان که دران سفره حاضر بودند بپاسخ لب
کشادند وگفتند آری که از اینجا بفاصله ده دوازده گروه موضع بقول معلوم ما است
پیر گفت که بعد تناول طعام همگی کمر بسته وبر اسپ ها نشسته ودو سه بیل وکلند هم

کمر همت بربند و خود را زود برسان پس سید المجاهدین از لشکر مذکور کوچ فرموده ببلد الخلافه
شاهجهان آباد رسیده بشرف مصافحه و معانقه حضرت امام المحدثین مشرف و مستعد گشتند و درینجا
واجب و متحتم نشاد که از رویای صادقه حضرت امام المحدثین که قبل از ورود سید المجاهدین ببلد الخلافه
است ناظران این رساله را که مقدمه ظهور و بروز تباشیر صبح ولایت و طلوع نیر اعظم خورشید امامت
است خبردار سازم تفصیل این اجمال برین منوال است که تاریخیکه سید المجاهدین از لشکر بصوب
دار الخلافه شاهجهان آباد نهضت فرموده‌اند دران شب امام المحدثین چنان بخواب می‌بینند که گویا حضرت
سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم در مسجد جامع بلده مسطور تشریف میدارند و خلایق
از هر گوشه و کنار فوج فوج و جوق جوق بجهت زیارت دوان و خیزان متوجه شده‌اند اول از
همه کسان جناب امام المحدثین بدست بوسی شریفه‌اش مستعد گشتند سید ابرار علیه الصلوة والسلام
آنوقت عصائی در دست میدارند و بحضرت امام المحدثین میفرمایند که ای عبدالعزیز این عصا را
بستان و بدر مسجد نشین خلایق برای زیارت می‌آیند حال هر کرا پیش تو عرض دارد هر کرا اجازت
بخشم بگذار جناب امام المحدثین بموجب فرموده حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم عصا گرفته بدر
مسجد نشستند و خلایق موفور و شکافر که از هر طرف هجوم آورده استیذان می‌طلبند و امام المحدثین
بخدمت سید الانبیا صلی الله علیه و سلم رفته حال هر کس معروض میدارند و بموجب حکم شریف گروهی را
میگذارند و گروهی را باز میدارند صبحگاهان امام المحدثین بملاقات حضرت غلام علی شاه که از جلهٔ
خلفاء حضرت شمس الدین شهید که مشهور بمرزا مظهر مرحوم اند رفته این رؤیا بیان نموده
تعبیرش خواستند سید علیه الرحمة بپاسخ گفتند که طرفه ماجرا و عجب حالست که صاحب یوسف

رؤیای صادقهٔ جناب مولانا عبدالحی صاحب رحمة الله علیه

در جواب مولانا عبدالحی ارشاد نموده‌اند که شرح و بیان این مدعا را اکثر کتب تصوف و اخلاق مثل
احیاء العلوم وغیره اسلاف بکمال شرح و بیان رقم فرموده‌اند و علاج حصول این مقصود و وصول
این مطلب بدون توسل مرشد کامل خیلی دشوار بلکه قریب محال است این شوق بخدمت
این جوان تازه وارد که موسوم بسید احمد است بشتابند ... جناب مولانا
عبدالحی صاحب بعد اصغاء این کلام طالب مقصد ... کمال ارادت و انکسار
درخواست این مطلب عظمی و مآرب کبری کردند امام المجاهدین کیفیت الصلوة را بهمچنیکه در رساله
موسومه بحقیقت الصلوة که مصنفهٔ آنحضرت است بیان فرموده ... بر این مرام نمودند
که مولانا صاحب حصول این مقصد بگفتگو است ... که در بدو نبوت سید الانبیا
را صلی الله علیه و سلم حضرت جبرئیل امین بحکم رب العالمین ... امامت فرموده‌اند بیان فرموده
تحریمه دو رکعت نماز باقتدایم بربندید مولانا علیه الرحمة حسب المامور بعمل آورده تحریمه دو رکعت
نماز باقتدای آن عالیجناب بربستند درین مقام اکثر افاضل مقام بیان میفرمودند که آنچه دران دو
رکعت یافته‌ام هیچگاه در عمر خود نیافته‌ام مولانا موصوف بعد فراغ نماز مذکور از خدمت شریف
اجازت خواسته بخانهٔ خود تشریف آورده فی الفور مولانا محمد اسمعیل شهید را که از اعاظم تلمیذان
مولانا ممدوح اند طلب داشته حال آن دو رکعت نماز بهجی که در رسالهٔ حقیقت الصلوة است
من و عن بیان فرموده مولانا دست مولانا عبدالحی صاحب گرفته بخدمت سید المجاهدین
شتافتند و همچون مولانا مذکور حضرت مولانا شهید هم بعد فراغ صلوة مقصد و مطلب خود
یافتند بعد انقضای هفته عشره هر دو کسان عزم راسخ و همت استوار برای بیعت سید المجاهدین

گویند سر طریق گشته راه دیوان عام گرفتم و چون به دروازه آن مقام رسیدم دیدم که بوابان هیچکس را
نمیگذارند و ششتدر شده متحیر استادم و برای حصول این مامول بحیله ملول و محزون بودم که
بیک ناگاه می بینم که حضرت سلطان المشایخ سید السادات رفیع الدرجات نظام الدین اولیا
تشریف آوردند و خواستند که درون لعل پرده داخل شوند که بغتتاً فریاد برداشتم که ای دستگیر
دستم بگیر و این معتقد دیرینه و خادم کمینه را بوسیله خود دران درگاه عالیجاه فائز و واصل ساز
حضرت سلطان المشایخ باشاره مرا نزد خود طلبیدند و چون متصل ایشان رسیدم هیچکس از بوابان
و دربانان مرا مزاحم و متعرض نگشتند و چون قریب لعل پرده رسیدند پرده دار پرده را برداشت
و من بمعیت و رفاقت آن عالیجناب دران عتبات فیض مآب داخل گشتم می بینم که شخصی دومیکیار
باجمال بکمال ابهت و اجلال بر تخت دیوان خاص نشسته تا حدی در ان مکان عالیشان نظر نمی
آید من خاکسار خایف و لرزان و هراسان عقب سلطان المشایخ استاده چشم بر چهره شریف و
منظر لطیف صاحب تخت دوخته یارای دم زدنم نبود تا بآداب و سلام و گفتگوی و کلام چه رسد
درین بودم که چشم واشده بیدار گشتم اینست سبب بیعت سلسله عالیه چشتیه و چون این رویای
صادقه و خواب عجیبه بر علما ظاهر کرد که سراسر قشر بودند و از مغز معنی جاهل مطلق و عاری محض بیخبر
یکبار رو زبان باستهزا و تمسخر برکشادند و داد جاهلی که سراسر بیداد بود دادند بر این هم اکتفا
نکرده دفعتاً هجوم و ازدحام نموده بجناب فیض مآب حضرت امام المحدثین رفته معروض داشتند که
تلمیذ رشید شما جناب مولانا عبد الحی صاحب بیعت برادرزاده حضور میر سید احمد صاحب که
اصلاً و مطلقاً از علم ظاهر مساسی و از کتاب و سنت احساسی ندارند مرید گشته بخدمت کفش

ربانی لفظ سمع را مجاز با دلیل بر عدم رؤیا حق سبحانه تعالی گمان کرده اند همین دلیل صحیح
را نیست چرا که رویت او سبحانه خصوصاً رویت حیوان ناطق که عبارت از انسانست بدون حجاب
اشباح و هیاکل اصلاً و مطلقاً ممکن نیست بلکه من قبیل محالات است باید دانست که بدون
همین اشباح و هیاکل حاجت معنون ماهیت انسانی که حیوان ناطق است باید فهمید و اشباح
و هیاکل ایشانرا عین ذات ایشان نباید دانست بنا بر آن متکلمین اهل السنه هیاکل و اشباح
بذات او که عبارت از ماهیت اوست بسوی مضاف سازند و منسوب کنند چون بیت زید
زیدی که بعد انتقال روح میگویند که این لاشه زید است از ینجا صراحتاً معلوم شد که زید دیگر
است و لاشه او شی دیگر چون این تقریر دلپذیر کالنور ذاتی اذهان بحیز تحریر و تقریر درآمد
فرج صماخ معترضین گردید رهطی از ایشان که بانصاف بهره داشتند و سعادت ازلی
نصیب ایشان بود بتوبه و استغفار لب کشاده در ربقه بیعت سید المجاهدین مدظله خود را
مزین و مجلا ساختند و بعضی از ایشان که بخمیر مایه جهل و ضلالت مخمر بودند مهر سکوت بر لب نهاده
در زاویه خمول و اختفا متواری و محجوب گشتند بیت سعدی شیرازی علیه الرحمة حسب حال ایشان افتاد
بیت گر نه بیند بروز شپره چشم ◦ چشمهٔ آفتاب را چه گناه ◦ بعد انعقاد عقد بیعت اکثر علماء و
علم شهرت آن آفتاب عالمگیر در قصبات و قریات حوالی دار الخلافه مرتفع گشت بلکه سر بفلک کشید
و از طرف خلایق بسیار و مردم بیشمار که اکثر علماء و فضلا بودند مثل مولانا وجیه الدین و حکیم
مغیث الدین و حافظ معین الدین با جمیع فرزندان خود و مولوی محمد یوسف نبیرهٔ حضرت
شاه اهل الله برادر شاه ولی الله محدث با جمیع اقربا و عشایر خویش از موضع پهلت رسیده

۳۸

یا کہ حسن المجتبیٰ باحسن و خلق
خلق را سوی شہادت رہنمون
ہمچو زین العابدین آن شاہ دین
ہمچو باقر بحر ذخار علوم
سید احمد جعفر است آن جعفر است
کاظم الغیظ است موسیٰ زمان
ہم تقی و ہم نقی ہست آن امام
جمع لشکرہا نمود او عسکریست
مہدی وقتش اگر خوانم رواست
عروۃ الوثقیٰ ست رو دستش بگیر
پنج شاخہ مشتعل است آن دست او
کور مادرزاد را از وے چہ سود
احمدم واللہ عبد القادر است
بختیار اوست قطب الدین اوست
اوست سلطان المشایخ لاکلام
صابر و شاکر نصیبہ دین حق
سنت از وے خوش رواجی یافتہ

شمع بزم آرای ابرار آمده
چون حسین این نور ابصار آمده
عابد انرا میر و سردار آمده
بہتر تلمیذان نمودار آمده
ہر کہ زین جعفر بانکار آمده
ہالک فرعون اشرار آمده
وارث ابرار و اخیار آمده
بہر جند اللہ چہ سردار آمده
کفر و بدعت زو نگونسار آمده
زانکہ دستش دست جبار آمده
رہبرم اندر شب تار آمده
چشم او زین نور بیکار آمده
کان معین دین مختار آمده
کان فرید دہر و اعصار آمده
چون نظام الدین دین دار آمده
ابن عرفان مین شکر بار آمده
بدعت از وی خوار و فی النار آمده

۳۹

بعید از اخلاق گرامی و غربا پروری و مسکین نوازی نخواہد شد چون این کتب و مراسلات بسیار جمع گشتند آنحضرت بمیہ ابوساطت مولانا محمد اسمعیل علیہ الرحمۃ والرضوان بخدمت امام المحدثین فرستادہ استشارہ و اجازت جستند حضرت امام المحدثین خندان و فرحان دستاری سیاہ و پیراہنی سفید کہ ملبوس خاص بود از دست مبارک الباس ساختہ رخصت فرمودند اول بقصبہ پھلت کہ اکثر عشائر و اولاد حضرت شاہ ولی اللہ و شاہ اہل اللہ قدس سرہما در انجا سکونت میداشتند تشریف آوردند و صغیر و کبیر و برنا و پیر جمیع متعلقات و ذریات و نساء و جواری و خدم و عبید بشرف بیعت مشرف شدہ از بدعات و رسمیات قدیمہ یکبار دست برداشتہ روش سنت سنیہ اختیار نمودہ ہمہ با مجتمع شدہ عہد و پیمان شدید با ایمان غلیظ بدین مضمون نمودند کہ ہر کہ از برادران ما در بیعت امام المجاہدین دست ندہد و از رسمیات قدیمہ کہ سراسر بدعات شنیعہ مخالف سنت سنیہ است تائب بیزار نشود و قاطبۃ ترک ننماید اگرچہ اقرب باشد ترک مواخات و قطع مناکحات و حضوری در موت و حیات فرض و متحتم باید دانست چون این معاملہ فیما بینہم وقوع یافت کلہم منقاد و مطیع گشتہ دست بہ بیعت شریفہ دردادند و ہر کس حسب مقدور خود بمہمانداری آن مہمان عزیز قصوری و فطوری نکردند و ہفتہ نگذشتہ بود کہ اکثر اشخاص متصلہ آن قصبہ مع عرائض و مکاتیب بطلب سید المجاہدین رسیدہ باعث تکلیف قدم رنجہ شریف باماکن و مساکن خود ہا شدہ ازین قصبہ نہضت کنانیدند ہمین و تیرہ در مظفر آباد و لہاری و سہارنپور و کدھ مکتیسر تا رام پور و بانس بریلی و شاہجہانپور و شاہ آباد

ایشان با سنین کثیره منقضی شده بود رونق افزای قصبه‌ای بریلی که مسکن مألوف و موطن
آبا و اجداد دست شده تشنگان تیه فراق را آب زلال ملاقات خود سیراب و کامیاب
ساختند درین دوره سیر با آنکه زیاده از هفتاد کس همراه رکاب آن عالیجناب بودند
گاهی صد و گاهی دو صد در هر منزل و مقام مجتمع شده و تا سه روز بعد بیعت
کردن همراه میماندند و یومیه مبالغ نذر گاهی هشت و گاهی هفت روپیه می‌آمد که خورش
این جم غفیر و انبوه کثیر میشد با آنکه در آنوقت در اکثر مواضع اقلیم هندوستان بلای
قحط غلای بشدت بود و پنج آثار غله خسیس و نفیس بیک روپیه می‌ارزید بنا بر علیه بر حسب
میر سید مولوی محمد یوسف صاحب که داروغه حضور پر نور بودند همه را یک جنس طعام بحکم آن
عالیمقام از بازار خریده حوالهٔ بوالیان خاص میفرمودند و حکم حضرت بر ایشان بتاکید در
اول روز شده بود که همه طعام یکجا پخته از دیگها آورده تغارها پر باید ساخت و چادری
بران باید انداخت بر سر تغار آمده بکف کافی خود جمیع طعام را مساس کرده دعای
نبوی علیه التحیة والسلام اللهم زد فیه و بارک فیه که در اکثر احادیث صحیحه مرویست
قرارت فرموده میفرمودند که بعد ساعتی طعام علی السویه بر صغیر و کبیر تقسیم باید نمود
اکثر اوقات طعام باقی میماند و چنان تا همه میرسید و باقی می‌ماند و هر غدا و عشا و صبح و مسا مضمون
مصرع خواجه نظامی گنجوی خلایق برای العین مشاهده میکردند مصرع فراخی بده و دعوت تنگ راه
در حین نزول اجلال آن مایه فضل و کمال در سرای بریلی اگرچه آن انبوه نبود همین هفتاد
چند نفر که رفیق آن مرشد شفیق بودند و قریب پانزده شانزده از نساء و ذراری و علیه

وقت سید المجاهدین با چندکس جلسه میداشتند حاضر شدم چون متصل مجلس شریف رسیدم آواز
حضرت شنیدم گفتند یاران حال چیست حضرت مولانا محمد اسمعیل شهید فرمودند کاینجا تجلی بیرنگی شمال
هم تماشا کردنیست حضرت دستم گرفته بجنب شریف خویش جا داده فرمودند که بنشین و در آن وقت
حال مجلس نوعی یافتم که ابواب سرور و شادمانی بر ایشان کشوده گشته از غم و اندوه زمانه
محض بیخبر و غافل اند چون نشستم گریان شده دامن شریف بدست گرفته عرض کردم که دربیتوتت
بر اطفال خورد سال و تمامی نساء در حال مع بنده نوعی شدت جوع است که از بیانش کج زبان
مقال قاصر و لال جناب که کوه وقار و طود تحمل اصطبار و توکل اند این محن و غموم و آلام و
هموم را گواره میفرمایند چون رقبه ما یان که ازین زیور معطل و عاریست احتمال این اثقال را
طاقت نمیدارد خدا را بحق قرابتی که میان ما و شما است تیر دعا از کمان همت والا بر کشا که
دو سه روز این ابر بطرف شود و قوت لایموت ما یان درین بی اسبابی که ابواب حیلها و
اسباب من کل الوجوه مسدود و موقوف است بهم رسد خندان خندان بطرف جمیع یاران
مخاطب شده ارشاد کردند که برای انجاح مطالب این خود رفته که بی اختیار است بجناب مجیب
الدعوات مسئلت نمایند یاران موافق فرموده آن عالیجناب بکمال تضرع و زاری و عجز و انکساری
و خاکساری بجناب حضرت باری جل عظمته داعی و سائل شدند کمتر از ساعت نجومی گذشته
بود که نقشاً نقاب سحاب از روی جهان آرای عروس آفتاب برافتاد و تمام ساحت
فلک چون دل عارفان خدا دوست مصفا و منور گردید و برونمائی آن عروس پرده
نشین لآلی آبدار ثوابت و سیار از هر گوشه و کنار چادر پا در فلک دو از نثار ساخت

بنده را که دور از محفل شریف نشسته بود طلبیده آنقود نذر در راه بدستم داده فرمودند که ای بی بی
بگیر بنده بخدمت معروض داشت که ازین سنگهاچه کشاید ما یانکه طالب طعام هستیم هر چند که این
نقود سبب وصول رزق است ما را رزق می باید حضرت بیکس دو سه روپیه داده بطرف
بازار فرستاده دو سه کس را با وی همراه کرده باتباع کهچرهی امر فرمودند قصه کوتاه همون
وقت کهچرهی از بازار آورده طیار کنانیده بصغیر و کبیر تقسیم فرمودند بامداد ان چون
بمحفل شریف مستعد گشتم حضرت خندان شده گوشم مالیدند و فرمودند که اکنون اشتهای
ات هم بیداری عرض کردم که تا یک هفته از قوت لایموت مع جمیع یاران فارغ البال
هستیم حضرت ارشاد فرمودند که ای لیست همت بمعاینهٔ این نقود مدت یک هفته چیست ما
تمام عمر بر رزاقی رزاق مطلق خود نوعی اعتماد و اعتقاد داریم که اگر در فیافی ریگستان سندهٔ
و بوادی عرب که اصلاً و مطلقاً آب و دانه در انجا مفقود است با جمیع ساکنان هفت اقلیم
منزل گزینیم زیاده از آبادانی وران ویرانی باحسن وجوه مهیا و موجود خواهد گردانید
آخر الامر چون دران قحط سالی نوبت کار و باستخوان رسید حضرت در اول بامداد بار چار
کرپاس و رشته و سوزن گرفته بر سقف مسجد جد خویش تشریف برده کیسه از دست مبارک
خود دوخته بعد انقضای نصف النهار زیر تشریف آورده حواله مولوی محمد یوسف علیه
الرحمة نموده ارشاد فرمودند که این کیسه را با خود دارید و هر نقد یکه بهم رسد درین باید نهاد
واز تعداد و حسابش اجتناب تمام باید نمود هر قدر که صرف منظور باشد ازین خرج باید کرد
بارها مولوی محمد یوسف علیه الرحمة از اهل الناس میگفتند که از مدت دو سه سال مرة بعد

سید المجاهدین در جواب مستدعیان فرمودند که حضرت جد امجدم این دعا بنابر آن کرده اند که
اولاد ایشان پا از جادهٔ شریعت بیرون نگذارد و بسبب اختلاط دنیا و دنیاداران مورد
عتاب الهی و مهبط غضب نامتناهی او نگردد قول سعدی یاد نداری که بدر را عمل بسیار است
اما پسر گرمی دار است اگر کلهم مجتمع شده عهود و مواثیق بدین معنی موکد کنند که گرد عادات
ارباب ضلال و رسومات اهل هند که موجب عذاب و نکال است پیرامون نباشیم و از افعال
ماضیه توبه و استغفار نمائیم البته این معنی از قوت بفعل خواهد رسید و نخلستان مرادتان
بارور خواهد گردید همها قبول کردند آن مقتدای عصر بعد ادای نماز عصر بر مرقد مقدس جد
امجد خویش با چند معتمدان تشریف برده مخاطب بسائلان شده ارشاد کردند که ما بجناب باری تعالی بدرگاه
انجاح مرام شما مناجات میکنیم شما آمین کنید بالآخر همین کردند دو سه ماه منقضی نشده بود که اکثر ایشان
بکار ناظم لکهنو در سلک نوکران اکثر بموجب نسبت که شرح عام انجا و بعضی زاید از ان جاگیر گردیده بمراد خویش
فائز گشتند

ذکر رویای صادقهٔ سید المجاهدین و نمودن نکاح ثانی

دران ایام شبی سید المجاهدین بخواب دیدند که گویا پشتاره هیزم است و اکثر مردمان عزم
و اراده حمل آن میکنند ثقیل آن طاقت برداشتن آن نمی آرند و در انجا زوجه سید
محمد اسحق مغفور و مرحوم که تذکرهٔ ایشان در اوراق سابق گذشت هم حاضر اند سید
المجاهدین بفراغت و لجاجت تمام بآن محترمه گفتند که بیا من و شما شریک شده
این پشتاره را بر داریم و بخانه آریم و تمتع از ان برگیریم آن مخدومه بنظر ثقل آن
ازین امر ابا و انکار نمودند و چون سماجت سید المجاهدین از حد و غایت گذشت

وحیات دو قسم است حیات روحی و حیات جسمانی وطعام دنیوی ممد حیات دنیوی و مهلک
و مفنی حیات اخروی است و اتباع سنت که طعام روحانی است سبب حیات اخروی است
پس بدانید و آگاه باشید که بعضی اوامر الهی که منصوص قرآن و مرسوم دیار سید الانس
والجان است اهل دیار ما که هندوستان است خصوصاً شرفا و نجبا از اهل و غافل و از
سخط الهی نهایت جاهل و بیخبر گشته قاطبةً ترک نموده بلکه فاعل و عامل آنرا معیوب و
مطعون انگاشته رسومات هندیه را پیش نهاد خاطر ساخته در تیه ضلالت سرگردان
گشته بکقلم رو براه می آرند و منافع و مضار آنرا با آنکه مملو و مشحون از حکمت بالغه
است برابر خس نمی شمارند منجمله آن متروک نمودن نکاح ثانی برای بیوگان که مضمون
آیت کریمه است وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم و امائکم
الی آخره ان شاء الله تعالی بحوله و قوته اجرای این امر اول بر خود و اهل بیت
خود میکنم اگر بفضل او سبحانه شاهد این مطلب و عروس زیبا نگار این مقصد از احتجاب
قوت بسنگ رائی ظهور و بروز خواهد گردید و بفعل خواهد رسید آن زمان مقلدین را الملوم
خواهم ساخت الحال بدیگری تکلف نمیشوم تا در وعید اتأمرون الناس بالبر و
تنسون انفسکم داخل و شامل نگردم این کلام بانجام رسانیده داخل دولتخانه
خاص گشته باحضار مخدرات خود و مستورات عشائر و قبائل خویش که بشرف بیعت
جناب فیض مآب معقود بودند امر انفاذ یافت مامورین حسب الامر کار فرموده بمحفل
حضور مجتمع گشتند از وقت اشراق تا وقت زوال حاضرین را از مواعظ ارجمند و

حضرت خواجه کائنات علیه السلام والصلوٰة منتهی و عاید میشود حیف و هزار افسوس نمی
دانند که امهات المومنین کلهم اجمعین سوای جناب صدیقه علیهم الرضوان همها ثیبه بودند
که بشرف همبستری خواجه کائنات مشرف گشته اند باستماع این کلمات طیبات جمیع مخدرات
یکسر و مهر سکوت بر لب نهاده بخانهای خود رفتند روز دیگر باز باحضار آنها حکم نفاذ
یافت بجمیع ایشان عموماً و بخاله شریفه خود خصوصاً که عمه حضرت سید محمد اسحق بودند
بکمال ضراعت و لجاجت و غایت انکساری و سماجت معروض داشتند که بخدمت آن
مخدره قباب عصمت رفته متفق اللفظ والمعنی شده در باب نکاح و تزویج با من
باقصی الغایت فهمانیده دقیقه از دقایق فهمایش فرو نگذارند و این همای اوج شرف
و عزت را در دام آرند هر یک از شما را روشن و هویداست که تعمیل این عمل بهای خطوط
نفسانی نیست الهیه جلیله جلیله من بزیور حسن و جمال آراسته و بحلیه اتقا و عصمت پیراسته
بلکه برای اجرای سنت سنیه و انهدام قوایم بدعت نامرضیه رسوم هندیه است همها حسب
فرموده عمل نموده در باب انحلال این عقده مالاینحل غایت سعی و کوشش را بکار برده
ره بجای نبردند مدت دو سه ماه در ساحت این مدعا مراکب سعی و کوشش را بکار برده
جولان دادند عاقبت الامر عروس مقصود را بمنصه ظهور و بروز بجلوه در آوردند
روزیکه سید المجاهدین را این آرزو حاصل شد کلاه افتخار بفرق فرقد چرخ دوار و
عرش کبار رسانیده در جامه نمی گنجیدند روز سیوم از این طوی معلی دو سه منشیان
چابک دست بلاغت نشان الطلبه داشته مناشیر کثیره بمضمون واحد که بمسودات

نظم

بحکایت منظومه

آن از وجه توهم

آرزو دند بیان انتقال

کون و مکان عالیشان با م خالق ظهور کرامات آن با سید المجاهدین و ذکر مخاصمه شیعیان

صدر جنت تا ابد مخزنش باد
یا الهی باغ رضوان جایش باد
زینت زمین عالم گو دار بقا
داد هاتف از سما و اتم ندا

آن وزیر اعظم دریای جود — دایما غمخوارِ ایشان خوش می نمود
رشک ابر بهمن آمد چون کفش — داد جاگیرش مزید از مصرفش
هم بنقد و جنس شادش داشتی — همچو سید مرشدش پنداشتی
نذر در عیدین سیداوش مدام — روز و شب میداشتی یادش مدام
ناگهان در شهر ثونک آمد بلا — آن شهیده نیز از حکم قضا
یک شب دیگر وزیر بیماری کشید — بعد از آن جام شهادت را چشید
گفت پیغمبر که هر کو در وبا — مرد می یابد شهادت از خدا
گفتم این اجمال تفصیلش شنو — استقامتهای بی قیلش شنو
طاقتش چون طاق شد در مرض — شد هویدا یک بیک آثار فوت
گاه بیهوش و گهی باهوش بود — لیک ذکر قلبیش در جوش بود
و سبد مستقیمش اوقات صلوات — می نمود آن مقتدای مسلمان
گر کسی گفتی که هان وقت نماز — آمد آهنگ زود تر تحریمه ساز
او نیم ساختی از تکیه گاه — آمدی اندر نماز آن دین پناه
استقامت را همی نازم که بود — تا دم آخر سرش وقف سجود
کلمه گویان وقت نصف لیل بود — کان عفیفه از جهان رحلت نمود
چون بخیر و خوبیش شد خاتمه — شد بجنت همنشین فاطمه
قصه کوته بعد صد رنج و ملال — خواستم از طبع خود تاریخ سال

امارت خود متمکن گشتند اهالی هر سه محله برای طلب معاش بذیل مجتهد مذکور متعلق گردیدند یک قلم صغیر و کبیر برنا و پیر بر معافی صد و پنجاه و سی و چهل بیگهه اراضی مذهب قدیمه صحیحه خود به مذهب باطله تبدیل دادند و ابواب خسران دنیا و آخرت بروی خود کشادند و غلو تعصب دران گروه خسران پژوه بیشتر از بیشتر پیدا شد بمعاینه تخالف مذهب رشته برادری را قاطبةً انقطاع نموده معاند یکدیگر شدند طرفه ماجراست که آن زمین فیض آگین را اگر نمونه کرمعظم گوییم رواست جهت آنکه سید المجاهدین تحقیق که خلیفه و وارث سید المرسلین است ازان زمین برخاسته و بحکم آیت وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین وکفی بربک هادیا و نصیرا مجتهد ایشان دلیل اعلی که تخم رفض و شیعه گری که در باغ همیشه بهار هندوستان ریخته بهند و راشت ابوجهل لعین و عقبه و شیبه نشسته هم از انجا پیدا شده و چون شهرت سید المجاهدین خورشید وار اکناف اطراف اقلیم هندوستان را بانوار هدایت و ارشاد روشن و مستنیر نموده دیده و شنیده کس از هر چهار جانب خلایق بیشمار خصوصاً علما و فضلا و سادات بجناب احرام انقبله و ثالاحترام بسته از منهل فیوضات سیراب و کامیاب گردیده بعضی رفاقت اختیار نموده و بعضی مراجعت وطن کرده میبردند آن مجتهد مع اتباع و اشیاع خویش خفاش وار ازین انوار محروم و بی نصیب گشته انگشت وار بر مقل بغض و حسد می طپید جز این چاره ندید که با اخوان و اتباع که ساکن قصبه مذکور بودند بتاکید تمام و تقید مالاکلام ارقام نمود که درین محرم بهرگونه در محله سنیان چنان شورش باید انگیخت بلکه خون دو سه کس باید ریخت بالیقین

حضرت سید المجاہدین در جواب برادران طوفان از راہ شفقت و عنایت پیغام دادند کہ زنہار
مبتدعین مضلین را در محلہ خویش آمدن ندہند از شام گاہ روز موعود ان شاء اللہ تعالی خود
با مخلصان و تابعان خویش از ینجا انہاض نمودہ برای شراکت شمایان خواہم رسید و از
عنفوان شباب تا این وقت کہ از خدای عز وجل بخس الاوقات جہاد و قتال فی سبیل اللہ
درخواست میدارم از قوت بفعل خواہم آورد چون این آوازہ اہالی بریلی و ساکنین
قلعہ آن مکان و افغانان جہلن آباد کہ اکثر مریدان آبای آنجناب بودند بگوش ایشان
رسید وقت عصر کہ فردای آن نہضت مقرر بود بر آستان فیض نشان آن سید عالیشان مکمل
و مسلح گردیدہ برفاقت پیوستند نماز عشا در قصبہ رای بریلی ادا فرمودہ آن عالی تبار با رفقاء
جان نثار کہ اکثر پیادہ و بعضے سوار بودند روانہ نصیر آباد گشتند قبل از دمیدن صبح مخالفین
در طیاری نشان و علم وغیرہ آلات بدعات و لہو و خرافات و پوشیدن سلاح و درخواست
اعوان و انصار مشغول و شعوف و بیچارہ سنیان از اعانت و امداد سید المجاہدین نومید شدہ
دست از جان شستہ و تودیع خانمان و زن و بچگان نمودہ ہر یک با اقربای خویش وصیت
کردہ بعد غسل و وضو سلاح پوشیدہ بر در خانہای خود با مناجات و دعا نشستند مستورات
مخالفین بر بام خانہای خود در کمال فرحت و سرور کلمہ بہ بانگ بلند تبرہ گویان و از
ضرایح کاذبہ کہ فی الحقیقت اصنام است اعانت و نصرت جویان و ہمچنین مخدرات و
پردہ نشینان سنیان بر مصلہای خود نشستہ بعد ادای رکعتین سبحہ در دست گرفتہ بدرگاہ
غیاث المستغیثین و کاشف کرب المکروبین بکمال تضرع و زاری و خضوع و انکساری

مسجین و مکبرین با وقار تمام رونق افروز قصبہ شدہ اول مسجد جامع تشریف آوردہ ہر یک
بدوگانہ تحیۃ المسجد مشغول شدند بعد ادای نماز در ہمون مسجد کہ گویا برزخ بین سنی و شیعہ
است ہمان طور مسلح و مکمل نشستہ اولا تمام ہمراہیان را فراہم نمودہ بتاکید و مبالغہ ارشاد کردند
کہ برادران بر شما واجب و لازم است کہ دست تطاول بر ہیچکس دراز نکردہ پا از دائرہ
اعتدال بیرون ننہید و اگر مخالفین بر شما نوعی تعدی نمایند بدون اجازت ما مجادلہ
و مقاتلہ تن در ندہید بعد ساعتی بزبانی شخصے مسن و معتبر پیش رئیسان مخالفین پیغام
فرستادند کہ یک یک رئیس از ہر محلہ اگر بملاقات ما کہ مہمانیم آیند بعید از برادر پروری
نخواہد شد و اگر مضایقہ فرمایند ما اجازت دہند کہ بخدمت شمایان مسرت و شادمانی حاصل
کنیم چون رسول برای ابلاغ رسالت پیش مرسل الیہم رفت مانند کفار فجار کہ منکر رسولان
بشنیدن پیغام برآشفتند و بپاسخ چنین لب کشادند کہ ما از ان خارجی بگوئید کہ ما را در
عین تعزیہ داری ائمہ اطہار حارج و مانع شدند اینک چند تعزیہ و علم گرفتہ و حسین و
حسن گویان راہی دار السلطنت میگردم و بوساطت مجتہد لوای این فریاد و الغیاث
تا سلطان وقت رسانیدہ سزای این کردار ناہموار کہ یزید نابکار ہم نکردہ در آغوش شما و
اعوان و انصار شما نوعی خواہیم نہاد کہ اثر آن تا ابد الدہر قیامت خواہد رسید و عبرت آن بر
دیگر خوارج خواہد ماند بعد تمام این ہزیانات و ترہات وا ویلا وا حسینا بلند کردہ و سلاح
از سر انداختہ و چادر ہا ار کفنی نمودہ دو سہ علم و تعزیہ خفیفہ سبکبار برداشتہ راہ لکھنؤ گرفتند
باقیماندگان را بتاکید گفتند کہ خبردار و آگاہ باشید کہ ہیچکس از لواحق و توابع و رعایا تعزیہ داری

قضاو قدر با این نوع وز وجه نیز آن عداوت بحدی هیجان و شدت داشت که تفصیل این
اجمال درین محل نهایت اشکال است و چون پرچه اینخبر نائب مذکور ملاحظه نمود نانش در
روغن افتاد الوب مراد دم آرزویش کشاد چون بر مسند خود آمد فقیر محمد خان و محمود خان
راکه هر دو سنی بود و فقیر محمد خان منجمله مریدان حضرت ایشان بود و غیره نشیان را نزد
خود طلبیده مامور ساخت که شما هر کس از سواران خویش بسرکردگی آخون زاده که متعینه نصیر آباد
نموده برای امداد سید احمد صاحب سیف بسم و مبلغ دوازده هزار روپیه از خزانه خاص خود
برای خرج همراهیان شما میدهم زر دوازده روپیه سان با دهسپار روانه باید نمود در بگوش
سرگروه آنجماعت که آخونزاده بود نهانی گفت که سید احمد از طرف قم پنهانی پیغام باید داد
که یکقلم روافض را که اعدای شما اند و بعد مدت کثیر بر ایشان دست یافتند در کشتن
و هتک حرمت ایشان دقیقه از دقایق فرو نباید گذاشت درین باب اصلاً و مطلقاً
از طرف من و نسبت من هیچ خوف و هراس نباید داشت هر قدر که خرج منظور باشد
از آخونزاده باید گرفت من بهر گونه متکفل و وکیل شما هستیم مقصد و مطلب مراد قلبی
نواب صاحب موصوف در آنوقت آن بود که در جاگیر بیگم فتنه و فساد بر پا شود البته
این خبر با نگریز خواهد رسید و شکوه این فتنه از بادشاه وقت خواهند نمود شاه تدبیر فتنه
از من خواهد پرسید و من بپاسخ آن عرض خواهم کرد که جز این تدبیر نیست که جاگیر
بیگم صاحبه ضبط نمایند و عوض آن نقدی مقرر فرمایند و قبل از رسیدن آخون زاده
که در ترخیص آن یک هفته منقضی گشت و احوال پیغام معتمد الدوله که بسید المجاهدین

در مجلس شریف وقت خوردن طعام شبینه حاضر بود عجب گونه معامله رو نمود که سید المجاهدین
قدری از آن طعام گرفته از دست مبارک خویش صحنکی پر کرده بر طاق مسجد نهادند و
حاضرین را اجازت خوردن داده خود دیگر نشستند که شمایان بخورید و ما را معذور
دارید بعد دو سه ساعت این بخش خود را تناول خواهم نمود مردمان حسب فرموده
عمل نموده طعام تقسیم کرده بجانهای خود رفتند بعد از گمشت پسر مولوی عبد الباسط جایسی
با انبوه کثیر در محفل آن روشن ضمیر حاضر آمدند و معروض داشتند که ای حضرت در حق من
دعا فرمایند که ادای حرف قاف از زبانم باحسن وجوه میسر گردد حضرت ارشاد کردند
که مولانا ادای حرف قاف عجب است که از زبان شما صاف بر نمی آید و با آنکه از
مدت بسیار و سالهای دراز با من صحبت دارید این معنی بر من منکشف نیست پیش من
بالفاظیکه در آن قاف است تکلم باید شد مولوی مسطور چند الفاظ که بعجز و وسط و صلة
آن حرف قاف بود بر زبان راندند گاهی کاف عجمی و گاهی کاف عربی بجای آن میگفتند
هیچگونه ادای آن میسر نگشت حضرت آن طعام حصه خود را طلبیده پیش خود نهادند
و برای دعا اول دست خود کشاده بآمین حاضرین را ارشاد فرمودند چون از دعا
فارغ گشتند بمولوی مسطور امر کردند که بیا با من طعام بخور انشاء الله تعالی در اثنای خوردن
طعام مرادت حاصل خواهد گردید نصف طعام تناول نکرده بودند که حرف قاف از لب
ایشان باحسن الوجوه ادا گردید آمدم بر اصل قصه که آخونزاده مذکور با فواج پیاده و
سوار بر جناح استعجال شتافته قدمبوسی جناب والا در یافته در اول مجلس شرف بیعت حاصل

۵۲

باسید عالیجناب وبهرگونه مصالحه نمودن از سنیان عموماً وازان قدوة الامجاد خصوصاً
بکمال تقیید امر نموده بهمارا زود دوشتاب رخصت نصیرآباد ساخت حاصل کلام چون
مستغیثان برجعت قهقری نموده وقت رفتن آه وناله کاذبه بوده ووقت رجعت باهزار
وبلای نالهای صادقه مبتلا شده بخانه خودها رسیدند بمجرد رسیدن آخوندزاده بهمارا از
خانهای ایشان بسزاولی غلاظ وشداد بکمال جر وتوبیخ پیش خود طلب داشته باایمان
سوکده ازانها گفت که حکم حضور پرنور در بارهٔ تان که مصدر فتنه وفتور اند چنان
صدور یافته که ایشان را حواله سنیان باید ساخت وشما گوسپندان بچنگال خیران
باید انداخت اگر مصالحه کنند ایشان دانند واگر مقابله نمایند می توانند بعد اختتام این
کلام رئیس خسیس آنها را پیش سید عالیمقام فرستاد ایشان گریان ونالان واویلا
کنان بکمال زبونی وخواری وتضرع وزاری یکبار برپای فلک سای افتادند
وگفتند که ای برادر پرور کرم گستر مایان حیران ومضطر تائب ومستغفر از افعال
شنیعه خودها بخدمت تو رسیدیم خدا را دست مایان بگیر وعذر ما بپذیر ای وارث انبیای
کرام وخلاصه اولاد ختم المرسلین علیه السلام سجیه مرضیه عفو ورحمت را کار فرموده از
خطا وجرائم ایشان گذشته بکلمه لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو
ارحم الراحمین لب کشاده هریک را معانقه ومصافحه نواخته فرمودند که خیر شما
درانست که برمکان دار الندوه خود فریادوار مجمع گشته بازنامه ازین امر شنیع وفعال
شنیع که از شما سرزده بود ومواهیر خود مزین ومسجّل گردانیده ومهر قاضی ومفتی بر وثبت

۵۳

عزم بالجزم لکهنو نموده با مولانا عبدالحی ومولوی اسمعیل شهید مع دیگر همراهیان یکصد وهفتاد
نفر بودند بلکهنو رسیده بر تکیه حضرت شاه پیر محمد رحمة الله علیه متصل حظیره آن مرحوم ومغفور در مکانی
که از بنا بر شاه مسطور برای آن امام انام تجویز کرده بودند رحل اقامت انداختند دران
ایام مبارک ازدحام خلایق بیشمار که اکثر ایشان سادات عظام وفضلای کرام بودند بشرف
بیعت کامیاب دنیا وآخرت گشتند چون روز جمعه سید بامید استماع وعظ وتذکیر خلایق
کثیر از برنا وپیر از وقت دمیدن طباشیر صبح منیر تا زوال آفتاب دران مکان وسیع
نوعی اجتماع نمودند که یاد از دهام محشر میداد چون آن مکان اکتفا نکرد بر بام خانها و
ودیوارها انبوه نمودند غرض عجب حشر وانبوه مجتمع شده بود که یکتاز قلم در بیان میدان
هجوم عموم تاب یکقدم برداشتن نمیدارد چون از ادای نماز جمعه فارغ شدند علمای فرنگی محل
که در بسیط زمین کسی را عدیل خویش نمی پندارند واکثر علمای شیعه که تلامذه مجتهد کور بودند
باراده الزام واعتراض متصل آن امام همام وخلفای ذوی الاکرام بهرگونه بکشاکش تمام
رسیده جا ومقام ساختند سید المجاهدین مولانا عبدالحی را برای بیان نمودن آیت از
آیات قرآن مجید ارشاد فرمودند مولانا مرحوم در تفسیر این آیت وذا النون اذ ذهب
مغاضباً فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمت ان لا اله الا انت
سبحانك الآية نوعی لب بمعنی آن کشادند وداد تفسیر بیان دادند که عوام را که
می پرسد فضلای فریقین انگشت حیرت برلب نهاده بعد اتمام واختتام کلام بلاغت انجام
باهم گفتند که علم این علامه دهر وفرید عصر ضعف مضاعف مایانست بلکه حق حقیق

خود متوجه گشتند آنحضرت بمجرد توجه ایشان اجازت فرمودند مولانا عبدالحی صاحب تمام آنحدیث
راکه الایمان بضعة وسبعون شعبًا اصلها لا اله الا الله وفرعها فلان
وفلان وآخرها اماطة الاذی عن الطریق بنوعی تشریح وتفسیر فرموده که عالم
وجاہل آن محفل انگشت حیرت بردہان نهاده صدای تحسین وآفرین از هر گوشه وکنار برخاست
آخرش بعد اطعام طعام پنجهزار روپیه نذر نموده رخصت فرمودند جناب فیض مآب دو سه
مقام ملکهنو کرده درین اثنا خلایق بیشمار از قسم حرفه و نجبا بشرف بیعت مشرف گشتند انگاه
بفیض خانه مسکن خود که رای بریلی بود معاودت فرمودند وچون سکونت خاص گرانست
اختصاص بسبب هجوم خلایق که بارادت بیعت خصوصًا نسوان که از چهار طرف هجوم نموده
بودند خانه حضرت نوعی مملو ومشحون گردیده که مزیدی بران متصور نباشد دران ایام
آنحضرت دو سه هفته بخانه فیض آشیانه خود قدم رنجه نکردند عزم شریف به بنا رخانه دیگر از
خشت خام موافق سنت سنیه حضرت خیر الانام جازم وراسخ گردید برین اراده آماده
گردیده دو سه بیل وکلند جمع آورده وآماده ساخته کلندی از انها بردوش مبارک خود گرفته
برلب مغاکی که در ته آن قدری آب بود رسیده بکندن آن مشغول گشتند بمعاینه اینحال
اصحاب آن صاحب کمال هجوم آورده گفتند که مایان خادمان راسخ جان نثار موجود
احتیاج تکلیف شریف درین مقدمه چیست حضرت درجواب آنها فرمودند که وقت بنای
مسجد نبوی آنحضرت صلوة الله وسلام علیه بنفس نفیس خود بر داشتن خشتها وغیره امورات
بنا مشغول ومصروف بودند وصحابه کرام هم بدین عمل شراکت می نمودند بیائید شریک

اگر مرکب کنند ممکن نیست تدبیرش جز آن نباشد که سرگروه توپخانه را مامور فرمایند که نرگاوان توپها
جمع نموده بهرگونه تا مقام معلومه خواهد رسانید هفتاد و یک نفر در آنوقت حاضر بودند با ایشان
مخاطب شده امر کردند که یاران بیائید وبدرگاه مجیب الدعوات مسئلت نمائید که آن بار
گران بدون استعمال نرگاوان توپخانه حاکم وقت بحول وقوت الهی بمکان معهود برسد بعد
اتمام دعا مولانا محمد اسمعیل شهید ومولوی عبدالحی ومولوی از جماعت بر آورده جانب بیخ
آن تنه که بسیار اثقل از سر آن تنه بود واستاده کردند وتمام گروه را بجانب سرش فرستادند و
امر کردند که یکباره تکبیر گویان بغلطانید وغلطان غلطان تا بجایش رسانند ظرفه آنکه چندین
که آنگروه کثیر میخواستند که بغلطانند جنبشی نشد حضرت ارشاد کردند که دست خود را بر رو نبند
وحضرت مع هر سه رفیق بدو سه قدم قهقری فرموده تکبیر گویان از هر دو دست شریف وصدمه
ضعیف زور میکردند و آن دو تنه گرد روش میکرد یاران تعجب کنان خندان خندان
بعرض الامیر رسانیدند که حضرت برای چه بهانه ما را در رگی می آویزند واز ما بیچکاران هیچ
نمیشود فقط زور جناب کافیست حضرت بپاسخ میگفتند که زور کنید و بغلطانید کاین
برکت شماست که معاینه میکنید ما همچون شمایان بنده خاکسار پروردگار هستیم سخن کوتاه
تنه درخت از نیم گرده راه تا منزلگاه همچنین رسانیدند وخلایق کثیر از برنا وپیر بمعاینه
واستماع این کرامت کبیره سبدم مجتمع میگردیدند ومیدیدند ودر آنوقت برحضور فیض
گنجور حالت مجذوبانه طاری بود وبعد تعمیر خانه فیض کاشانه اساس مسجدی متصل
تکیه شاه علیم الله صاحب رحمة الله ودیگر در وسط شهر رای بریلی موافق سنت سنیه

عنایت کرده بودند و آن مغفوره مرحومه آن نقد متبرک را بر رحل نهاده می بند اشتند
که عند الاحتیاج هر قدر که در کار بوده باشد درین موجود خواهد شد وقت حاجت چند بار
چون آن در رحل را کشادند حسب الاحتیاج خود یافتند چنانچه در یکماه براه متعدده مبلغ
هفت روپیه دستیاب گشت اتفاقاً تا در محفل شریف که بنده با حضرت والده ماجده خود و دیگر
عشائر و تبار حاضر داشتند تذکره این نقد متبرک که بمیان آمد اهل مجلس باهم گفتگوی میکردند که در
فلان شهر فلان کس بسبب همین نقد متبرک برتبه امارت رسیده و فلان فقیر مستغنی گردیده
باستماع این کلمات که از هر گوشه و کنار مردمان میگفتند آنحضرت بکلمات شکر باری تعالی تر
زبان بودند که یکبار متوجه شده بوالده مرحومه این احقر خطاب کردند که ای همشیره صاحبه
خیال شما چیست والده صاحبه خندان شده بعرض رسانیدند که از حصول آن نقد مبارک
چند بار واقعه عجیبه و معامله غریبه معاینه کردم یعنی وقتیکه عند الاحتیاج بدر رحلیکه آنرا در رو
نهاده ام میکشایم موافق احتیاج خود از آن می یابم حضرت باستماع این معنی بغایت متحیر
گشتند و سر بسجود شکر الهی نهاده بعد ساعتی برداشته فرمودند که ای صاحبه حال نجابت
کرشمار اپیش آمد مگر شما گمان کرده اند که آن یک روپیه دیگر مبلغان خواهد زاد بلکه هر کسی
را که این نقد میدهم عند الاحتیاج ایزد منان از خارج باطوار گوناگون و بانواع
بوقلمون حاجتی او را می برآرد ولیکن بموجب حدیث نبوی که کلام قدسی است
انا عند ظن عبدی بی با شما معامله ساخته اند و باین عزت و کرامت نواخته
اند والده مرحومه متعجب بودند که شنیدن این تفسیر و تشریح از آن روز بطوریکه معامله با دیگر

شدند چون موضع در رود این قافله دیهه ویران بود بهزار تلاش تنگ و دو از خانه
کشاورزان مقدار دو من کهچری بهم رسید چون در دیگ و لور کنبج هیچ میسر گشت مگر ده دوازده
سبو چیا از خانه کانسگری بمعرض ابتیاع در آمد بناچاری کهچری مذکور در ان طبخ گردید
اکنون صحنکها کجاست وقابها کو شفرچاهی که بر روی یخ بود صاف کرده و پاک نموده
طعام مطبوخ انداخته با جمیع رفقا تناول نمودند چون ده پانزده مقام در بلده الاباد
کردند خلایق کثیر از فقرا دام الشرف بیعت مشرف گردیدند درین اثنا مکاتبات بسیار و
خلایق بیشمار از بلده بنارس بطلب آن امام همام بخدمت فایز شدند بنابر همین درخواست
عزم بنارس نموده بعد هفت هشت روز بقدوم میمنت لزوم خود خواص اهل بنارس را
بنواختند و در مسجد بسهر حل اقامت انداختند مدت یکماه در انجا مقیم ماندند و قریب ده
پانزده هزار کس از قسم ذکور و اناث بیعت نمودند در اثنای اقامت این شهر آنحضرت
بجمیع رفقا برای دوام ذکر جهر سراً وجهراً تاکید بلیغ میکردند و همواره میگفتند این شهر
مملو و مشحون از ظلمت کفر و شرک است بانوار ذکر خود در امنور کنید یک هفته از اقامت
امام المجاهدین منقضی نشده بود که کشیشان و مغان که عبارت از مرشدان هنود است بطور
مستغیثان بحضور اقدس و اعلا آمدند و گفتند که ای صاحب زود تر ازین شهر رخصت
شوید که در بت و دهیان ما که عبارت از ذکر و فکر است فتور تمام و قصور مالاکلام
رو داده آنحضرت بملایمت بسیار و بوعظ و تذکیر بیشمار آن گروه فجار در حلقه کفار را
دعوت اسلام نمودند اما چون در روز الست قلوب ایشان بختم الهی مختوم بود سودی

اگر بفضل الله تعالی در امر جهاد و قتال با کفار مشغول شویم از حج مفروض که اصل اصول دین است محروم و بی نصیب خواهیم ماند و جهاد که منجمله شاخهای اسلام است با اصل موازنه و مساوات نتوان کرد احوط و احسن همانست که اول حج ادا سازم و انگاه بجهاد و قتال پردازم بدین عزم بالجزم چند منشور لامع النور بنام ساکنان دهلی و پهلت و سهارنپور مشتمل بر طلب ایشان برای ادای حج نگاشته و مولوی محمد اسمعیل مغفور و مولوی عبد الحی مبرور را که برای آوردن قبائل مامور بودند حواله نموده رخصت آن نواحی فرمودند و چون این نامه سعادت شمامه با اهالی آن بلدان بوساطت این مرسلان فائز گردید آنها باغ و عقار و غیره املاک خود فروخته کلهم اجمعون بدار الخلافت شاه جهان آباد بخدمت آن هردو خلفای راشدین حاضر گردیدند و هر یک عرایض خود ها محتوی بافتخار سعادت این خیر مآل بحضور اقدس و اعلی نگاشته فرستادند درین اثنا مکاتبات اهالی کانپور و کوڑه جهان آباد و کهجوه و فتح پور و قصبهٔ دلمؤ بطلب آن امام همام بضراعت و التجا تمام فرستادند درینوقت مولف این رساله بقصبهٔ نصیر آباد بود و فرمان سعادت عنوان بمضمون آنکه خود را زود و شتاب بقافله ما ملحق کن که اراده سفر کانپور دارم و واهب بیمنت بعطای سعادات اکثیر درین دور و سیر وعده کرده است باید که بمجرد وصول این رقیمه خیر ضمیمه بلا توقف و تسویف روانهٔ این نواحی شوی بمجرد وصول صحیفه کرامت شمول چون بخدمت والا رسیدم ارشاد فرمودند که بر تو واجب و متحتم است که بعد ادای نماز فجر تا اشراق و بعد ادای نماز عصر تا مغرب خود را از همنشینی اسعاف و معذور نداری

منڈوه فرنگی بود که بشرف بیعت مستفیض گردید و معتقد بوده و هفته هر روز ضیافت ایشان میکرد و خانه و مسجد و دو سه کوٹها وغیره اسباب و املاک که در ملک خود داشت بنظر اشرف گذرانید لیکن آنحضرت بعد جد و جهد بسیار فرمودند که نذر شما قبول کردم ازطرف من متولی این مکان باشید و از خدمت آینده ها و رونده ها خصوصاً از اصحاب ما یان و از نذر ما یان و ضیافت خود آنها را تا معتقد و راز هیچکس دریغ ننماید نمود و در ایام اقامت آنجناب عرایض اهل کوڑه و جهان آباد مع چند کسان برای طلب رسید ند آنحضرت عزم آن بلده نموده بقدوم میمنت لزوم خود آن شهر را رشک ارم ساختند و خلق کثیر را از بیعت خود بنواختند چون قصبه مجهاولن از انجا متصل بود قاضی آن قصبه مع چند اهالی آنجا بخدمت رسیده و بسلک مریدان منسلک گردیده برای قدم رنجه فرمودن بکمال منت و لجاجت مستدعی شدند آنحضرت حسب درخواست ایشان روانه قصبه مذکوره گردیده و در مسجد قاضی مشهور رحل اقامت انگندند و جمیع ساکنان آن قصبه فیضیاب بیعت گشتند

ذکر واردات عجیبه

یکی از واردات عجیبه معامله غریب در ایام اقامت این قصبه این بود که روزی از روزها آنحضرت بعد ادای نماز فجر با هفتاد و یک نفر که منجمله آنها راقم این رساله است همه بمراقبه مشغول بودند و بنده بدون فاصله احدی متصل آن چشمه فیوضات سجاده داشت و تلاوت کلام مجید باهستگی می نمود می بیند که مشغولی آنجناب نسبت اوقات سابق امروز قریب چاشت که هیچگاه معمول نبود کشید و چون وظیفه تلاوت روز تا آخر رسیده بود و بنده مامور با شغولی که از ابتدای سفر بود از جا جنبیده متوجه وال

بین المعاملتین چون تفاوت ولایت و نبوت است منکر آن قریب کفر و منکر این بلا شبه مبتدع است حاصل کلام بعد دو یک مقام از انجا کوچیده در کبجوه تشریف آورده نزول اجلال آن قصبه فروکش گردیدند یکشب انجا اقامت بود دران شب اکثر شرفا و نجبا و باشندگان آنجا که عبارت از مهتران است شرف بیعت حاصل نمودند بامداد برخاسته راهی فتحپور گشتند چون دو سه مقام دران شهر نمودند اکثر اهالی شهر بخدمت شریف حاضر گردیده مرید گشتند در اثنای اقامت این شهر روزی از روزها بوقت مشغولی که بعد عصر مقرر بود قریب مغرب سر برداشته باصحاب بشارت دادند و بآب زلال شکر ایزد متعال زبان فیض ترجمان را تر ساخته ارشاد کردند که امروز ایزد متعال مرا بانواع الطاف و کرامت خویش نواخته و در جمیع اقران ملکه اسلاف هم سرفراز و ممتاز ساخته بنوعیکه ارشاد شد هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد او را از جمیع مکروه دنیا و آخرت محفوظ و باقسام رضامندی و انعام خود محظوظ خواهم داشت عرض کردم که ای کریم و رحیم و ای اکرم الاکرمین میخواهم که آبا و اجداد مرا بشرف بیعت ام مشرف فرمای تا باین عنایات ممتاز و مفتخر سازی دو سه روز در انجاح این مرام توقف رو داد در اثنای توقف از انجا کوچیده رسیدیم انچه درین ضمن غایت ضراعت و لجاجت و سماجت بود باقصی الغایت بتقدیم رسانیدم و هیچ دقیقه از دقایق فروتنی و خاکساری فرو نگذاشتم که بیک ناگاه از نسیم عنایت و الطاف نسیم امیدواری نهال آمال این شکسته بال بوزید یعنی تیر دعا بهدف اجابت رسید ارشاد گشت که فلان کس را از طرف آبا و اجداد تو وکیل ساختم او را بخوان

خدا ایزد و ابی ابن کعب تشریف آوردند و بعد سلام بشارت دادند که ای ابن کعب مژده باد ترا که ایزد متعال مرا امر فرمود که یا ابی ابن کعب و در قرآن کن ابی از آن حضرت پرسید که آنحضرت ایزد متعال تصریحا نام مرا گرفته است جناب رسول ارشاد کردند آری ابی ابن کعب رضی الله تعالی عنه از غایت سرور و فور سرور در گریه افتادند و چندان شادمانی دست داد که خون شادی مرگ بود مصرع ع از کرمان کارها دشوار نیست * آمدم بر اصل سوانح و نگارش حالات فیض سمات آن معدن کرامات که چون مدت یکماه در خانه فیض آشیانه مقیم ماندند توالی اهالی رهلی و نواحی آن با قبایل و عشایر بمقدار دو صد و چهل کس از ذکور و اناث با اطفال و ذراری بنیت حج بحضور والا رسیدند و هر کس هر چه از قسم زاد راه همراه داشت پیش آنحضرت بنهادند و قریب صد کس از نواح بریلی و دلمؤ و نصیر آباد و جائس و غیره مجمع گردیده بخدمت والا رسیدند و قریب چهل کس از برادران آنجناب بعضی فرداً و وحیداً و اکثری با قبایل و ذراری کمر همت بستند و والده ماجده جامع این رساله مع هر چهار پسر خود با ازواج و ذریات ایشان کلهم اجمعین رفیق و همطریق گشتند و چون ابتدای این سفر وسیلة الظفر در حینیکه آفتاب در برج سرطان که عبارت از ماه ساون است جا داشت قرار یافته بود و عزم آنحضرت از راه تری بسمت مشرق هندوستان که عبارت از ملک بنگاله است جازم و راسخ گردیده بود روزی از روزها بشرف مجالست مشرف گردیدم و سلام کرده نشستم که حضرت پرسیدند بگوای عزم معیت داری عرض کردم که البته میدارم فرداً و وحیداً فرمودند که چون سه برادر شما با ازواج و اولاد مع والده

قاعاً صفصفاً لا تری فیها عوجاً و لا امتاً چون کف دست مرئی میشود بفاصله
دو سه قدم در تمام زمین هزاران آبیار یعنی یک گز دو گز مملو از آب زلال صافی بی کدورت
معاینه میشود هاتفی از غیب که شخص او مرئی نمیشود دو مرة بعد اولی و کرة بعد اخری ندا
میدهد ببین که این زمین بر روی آب بسان کشتی است در قبضه مالک و خالق آن اگر
خواهد غرق کند و اگر خواهد نگاه دارد و مضمون آیت کریمه و آیة لهم انا حملنا
ذریتهم فی الفلک المشحون مودی میسازد بمشاهده این معامله غریب و ملاحظه
این واقعه عجب سراسیمه از خواب برخاستم و بحضور اقدس والا رسیده بعد ادای اسلام
عرض کردم که انشاء الله تعالی بنده مع اهل و عیال رفیق این سفر همایون بهر گونه
خواهد شد جناب فیضمآب خندان خندان مسرور و فرحان دست شریف بر دوش این
نحیف نهاده فرمودند که انکار آنروز و اقرار امروز را سبب و باعث چیست بنده
خواب خود را عرض کرد آنحضرت فرمودند که بر همچو شمایان اگر همچنین تازیانهٔ ادب و موعظه
نکرده شود رجوع براه راست بدایت متعذر و مشکل گردد بر دو تعبیه سفر کن حاصل الامر
سلخ شوال المعظم سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری بجمعیت چهار صد کس که اکثر از ایشان
متاهل بودند از قصبه رای بریلی عبور دریای سئی نموده مقدار یکپاس بجای تودیع و داع خیل
جمعیت اهالی بریلی وغیره مردمان اطراف که با اراده جمع شده بودند متوقف شده آنوقت و کیفیت
[illegible] انان سرکار دولتمدار که مولوی محمد یوسف مرحوم بودند یکصد روپیه قدری زاید
برآمد نزد سید المجاهدین از دست شریف خود گرفته بفقرای رای بریلی وغیره محترقه

مطلقاً ممکن نیست از این هیچ چه آید و از این کلید این در نگشاید این نقد را با ساکن بریلی
که در آنوقت حاضر اند و در تقسیم اول چیزی نیافته اند بکسی از مشار الیهم ایشان بسپارند که
باهم قسمت کرده بگیرند مولوی صاحب بموجب امر شریف بجا آوردند آنگاه کلاه مبارک از
سر برداشته بآغوش نهاده دست بدعا بگشادند و فرمودند که ای کریم کارساز این قدر
مخلوقات را که بمعیت این کمینه ساختی من بیچاره را چاره ساز و لطف خود در پناه [illegible]
بدرقه الطاف و انعام خویش همراه کرده بمنزل مقصود فائز گردان بعده از آن [illegible]
روانه گردیدند در اثنای راه و ملوکه بنده با اهل قافله گاهی سوار و گاه پیاده رهروی
میکرد گفتگوی عجیب و مقالات غریبانه بر گوشه و کنار می شنید و در جواب یکی از ایشان
دم نمی کشید یکی با همدم خود میگفت که ای یار اینقدر خرج همراه دارم و آن خرج جز دو سه
منزل کفایت نخواهد کرد او جواب میداد که من عشر عشیر تو با خود ندارم خدا داند که بر من چه خواهد
گذشت دیگری در جواب آن متکلم بانگ میزد و میگفت که از خرج یکروز دو روز چه جای
گفتگوی و بیانست بنده حیران است که در آن شب مساکین و فقرا که دانگی بر کف ایشان
نیست چون بمنزل خواهند رسید افطار ایشان از کجا خواهد گردید رهروی متوکلی که
منصب ندیمی با سید المجاهدین میداشت از سماعت گفتار ایشان طیره شده بر ایشان
خطاب کرد که ای هرزه درایان این چه گفتگوی است بهمین خیال باطل چرا قدم نهادها
بدین سفر مبارک میگذارید که بی که همانان عالم را که بخانهٔ دوست و دشمن فرود می آیند
جا بجا سفره انعام و اکرام میکشاید آه و اویلا شما بیصبران را که عزم خود بر آن خانه فیض آشیانه

یکناگاه دوسوار تیز رفتار از تنگ دوار که قریب پنجاه کس پیاده با ایشان همراه بودند
از دور بهلال آسا نمودار شدند و مسافتی که ما بین ما و ایشان بود قطع نموده بیک
طرفة العین دران باغ رسیده پرسیدند که حضرت کجاست دو سه کس اشاره بآنطرف کردند
اینها بخدمت رسیده بعد تبلیغ سلام و ادای مصافحه و معانقه فایز گردیده بر یجان سبزهٔ
نو خیز که رشک سبزهٔ فردوس و خلد برین بود و حضرت بران نشسته بودند بمواجه شریف
با آداب تمام سلام نموده نشستند و اول کلامی که ازان دو کس بحیز بیان آمد این بود
که انحضرت اول مرا بعقد بیعت مشرف فرمائید و بفحوای آیت کریمه فاحکم بیننا
بالحق قضیه و مناقشه این ما و ایشانست براستی فیصل کنید بموجب درخواست
آن هر دو کس رقبهٔ ایشان بربقهٔ بیعت مزین و محلی فرموده دستهای مبارک برای دعا
در حق ایشان و دیگر کسان که حاضر بودند برکشودند و مرکب همت در میدان مساجت
الحاجت بجناب قاضی الحاجات جولان داده باقصی الغایت مسکت نمودند بعده بان
هر دو کسان فرمودند که مناقشه و مشاجره که فیما بین است بیان نمائید جوان آن هر دو
برادر حقیقی بودند اول برادر بزرگ ایشان معروض داشت از روزی که آوازه قدوم
میمنت لزوم جناب گوش زد این نیازمند گشت از همون روز به تهیه ضیافت والا
مع تمام قافله شریفه مشغول و مستغرق بودم بامید آنکه ما حضری طیار ساخته در اول
منزل این سفر مبارک بپیش هلا زمان والا نهاده فرق عزت بفرق قدین رسانیده
بهبودی کونین حاصل نمایم امروز چون بطیاری طبخ آن مستعد گشتم این کس آمده

شتافتند و بخدمت ایشان معروض داشتند که امروز روز چهارم شکر رنجی است امید دارم که پرده
مهاجرت رابرتفع ساخته بمعانقه و مصافحه یکدیگر محظوظ و منبسط گردند و بساط مفارقت و
مباینت بالکلیه در نوردند امام ثانی یعنی جناب امام حسین علیه السلام من رب الخافقین در
جواب آنها ارشاد فرمودند میخواهم که شبستان خانه ام را جناب فیضمآب حضرت امام حسن
علیه التحیة من رب ذو المنن بشمع قدوم میمنت لزوم خود رشک خاور گردانند و ثواب قدیم
این مصالحه و معانقه و مصافحه عاید حال آن مجمع بکمال گردد چون حضرت جناب حسن
مجتبی برین ماجرا وقوف یافت از غایت ابتهاج و انبساط بدولتخانه امام ثانی شتافتند و از غایت
فرحت و سرور آن ثمره شجره ولایت و نبوت را در آغوش و کنار خود گرفته بوسها بر پیشانی
شریف ایشان داد و بر ایثار ثواب که در حق ایشان فرموده بودند زبان فیض ترجمان
بتحسین و آفرین برکشاد هرگاهیکه این حکایت سراسر درایت آویزهٔ گوش آن هر دو معتقد
سراپا عقل و هوش گشت علی سبیل التعجیل برخاسته نقد رخصت از سید المجاهدین حاصل کرده
بخانه خود ها مراجعت نمودند چون حدت حرارت آفتاب اندکی کم گشت حضرت برخاسته جانب
قصبه مذکور مع قافله روانه گردیدند و بوقت شام در قصبه مذکور رسیدند بعد ادای عشائین
خلقی کثیر که از دست و دلهای ایشان تخم سعادت ازلی و دیعت نهاده بود نهال اعتقاد
ثمره سعادت بار آورده به بیعت جناب فیضمآب بهره یاب گردیدند پاسی از شب بگذشته
بود که برادر کلان ازانها دو کسان که باستقبال شتافته بودند سفره مهمانی تمام اهل قافله
که مقدار چهار صد کس بوده باشند چیده روز دویم برادر صغیر بسعادت میزبانی این مهمانان

66

گشتند و حضرت سواره کشتی گردیده قریب شام که دریای گنگ نهایت طغیانی داشت متصل مهاوی
و همه مذکور که از انجا بمکان معز الیهم کرده بود از کشتیها فرود آمدند و منزل گزیدند قریب
پاس شب باز شیخ مظهر علی مذکور مع چند مجانه که هر یک پر از طعام گوناگون بودند بخدمت والا
حاضر گردید طعام مذکور چندان وافر بود که بهمه کس رسیده باقیمانده برای ناشتا آماده نهادند
هنگام صبح تا یکپاس روز که قریب دو سه صد کس بخانه شیخ مذکور باراده بیعت مجتمع شده
بودند بعقد بیعت معقود گشتند بعده کشتی کشاده چون متصل موضع ڈکڈگی کشتیها رسیدند
شیخ محمد پناه مع فرزند خود محمد کفاه را دیدند که بر لب دریای بکمال غریو و شور کشتیها را طلب
میدارد و ملاحان بموجب اشاره حضرت کشتیها را بکناره کشیدند و هر دو کسان بکشتی در آمدند
و بعد از مصافحه و معانقه بعرض رسانیدند که از مدتها اسباب مهمانی حضور بکمال تمنا و آرزو
آماده کرده ایم و قریب دو صد کس از حوالی اطراف آنموضع بعزم بیعت بمکان نیاز مندان
دو سه روز مکین اند و بمهمانی ایشان شرف حاصل سکینم حضرت بربستن کشتیها حکم کردند
مذکور فرود آمدند و اناث پرده نشین در کشتی ماندند از چهار گهری روز که مانده بود تا
قریب یکپاس شب شرف بیعت حاصل نمودند و چون در انموضع چبوتره های بدعت
که عوام الناس او را چبوتره امام حسین قرار داده بودند بسیار دیدند بمها را فراهم نموده از
زبان فیض ترجمان نوعی غرر و درر نصایح آویزه گوش گیتی همین ساختند که از گوشه و
کنار آن مجلس ماتم صادق بعوض آن ماتم کاذب برخاست و همو نوبت توبه نصوحا نموده
بجانهای خود رفته بیلها و کلندها آورده استیصال و انهدام در ان شب تاریک آن

67

که بر حضن پوش کشتی برای نگهبانی جا داشتند بخدمت حضرت معروض داشتند که دو سه مشعلها
از مسافت بعید نمایان است و آنها متوجه اینطرف اند یکی میگفت که اهالی این حوالی
شاید بعزم بیعت می آید دیگری گفت که اغلب است که این گروه عورات است شاید طعامی
که نیاز خضر در ایام برشکال نموده بر دریا آورده فاتحه میکنند دیگری گفت که شاید تجلای
کسی باشد که از یکموضع بموضع دیگری میرود الحال این روشنی منقطع خواهد گردید ساعتی
نگذشته بود که دیدبانان بعرض رسانیدند که مشعلها اینک رسیدند درین گفتگو بودند
چه می بینند که انگریزی بر اسپی سوار مع چند مجانها پر از طعام متصل کشتی رسید و پرسید
که پادری صاحب کجاست حضرت از کشتی جواب دادند که اینجا موجودم تشریف بیارند
فی الفور از اسپ فرود آمده و کلاه خود بدست خود همچنان بکشتی رسید و بعد از پرسش حال
یکدیگر بعرض رسانید که از سه روز خبرداران ما برای اخبار قافله شریف بهمراهی حضرت موجود
بود امروز خبر آوردند که اغلب که حضرت مع قافله امروز بمحاذات مکان شما فروکش خواهند
شد بمجرد این نوید فرحت جاوید برای ترتیب ماحضری تا غروب آفتاب مشغول بودم
چون طیار گردید بخدمت حاضر آوردم حضرت ملازمان را مامور ساختند تا آن اطعمه را
از ظروف و اوانی ایشان بر آورده بظروف خویش بگیرند مامورین حسب الامر بجا
آورده در قافله تقسیم ساختند و مقدار دو ساعت نجومی آن انگریز بحضور حاضر ماند
و رخصت خواسته روانه گردید چون تفتیش از حال او کرده شد معلوم گردید که از نوکران
کمپنی نبود بلکه منجمله تجاران نیل بود بنازم بر توکل آن متوکل علی الله که از برکت او

حال خود نموده ازانجا کوچیده در بلده الهٰ آباد بر بر واگهاٹ موافق تجویز شیخ غلام علی
مرحوم نزول اجلال فرمودند و در باره دری سنگین ساخته راجه اودت نراین که شرف
برلب جو بود تمام قافله از زن و مرد مع عیال و اطفال و مخدرات سرادق اجلال
آن صاحب بکمال منزل گزیدند و گشتیها به پائین آن مکان بستند و این شیخ غلام علی
که ذکرش بمیان آمد از اعجوبه زمانه و معتقد یگانه آن حضرت بود شدت اعتقادش
بامر شد خویش از احاطه ارقام زیاده است بنوشتن راست نمی آید چگویم و چه نویسم
هر که او را دیده و حالش بمیزان عقل سنجیده کیفیت اعتقادش باید پرسید پانزده روز
ضیافت آن حضرت مع قافله نمود هر روز یکهزار روپیه فقط در طعام صرف میکرد و ساکین
و فقرا اله آباد در روزانه و شبانه مع اطفال و عیال گرداگرد آن قافله جا میداشتند و آن
اطعمه لذیذه میخوردند و می برداشتند و در خدمت یک خیمه کلان که در دو و دو خیمه مندرج
بودند و دوازده خیمه خورد از خیمه دوزان چابک دست طیار کنانیده بنظر فیض
اشرف گذرانید و درین مابین مردمان قافله که نیت حج آن میر حاج بقافله متعلق بودند
تعداد ایشان بهفتصد پنجاه و دو کس رسید شیخ مذکور برای هر واحد ایشان جامه احرام که از خانه
خود آماده نموده بود بحضور آورد و معروض داشت که این را بوقت حج بحاجیان تقسیم باید
نمود و یک یک روپیه بهر احد از اهل قافله و ده ده روپیه باقارب آنحضرت نذر گذرانید
و چهار هزار پانصد روپیه خرچ راه آورده پیشکش ساخت پانزده روز هر روز یکبار
... داشت و یکبار بعد ادای ظهر و همچنین بعد ادای مغرب بحضور والا حاضر میشد و هر وقت

که بازار فرک و بدعت و نفاق ایشان رواجی داشت بسبب ظهور آفتاب مسلک سنت
سنیه رونق و رواج ایشان رو بکساد نهاد و آن طریق مطلقاً محو و نسی شده بود همین
تقریر دلپذیر را استفتا ساخته بحضور امام المحدثین فرستادند مضمون استفتا همین که هرکه
چنین بگوید سزایش چیست چون استفتا بحضور والا رسید جوابش بدینگونه زیب
تحریر یافت که از واصلان خدا این بدیع بنا شد چرا که بمفارقت و فوت اولی مسلمان
زمین و آسمان میگرید چنانچه فحوای آیت کریمه فما بکت علیهم السماء والارض
الایه نص صریح قطعی است چون جواب باصواب دندان شکن بحاسدان بدینگونه رسید
از غایت خجالت چندر وزآن راز را پنهان داشتند و بآخر بموجب قول مشهور مصرع
یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن + این راز مخفی برملا گردید و آن تیره درونان
نادم و پشیمان شدند بالاخری بعد دو سه هفته از اله آباد نهضت فرموده بطی یکروز
چون آب دریا بغایت تیزی داشت در شهر مرزاپور رخت اقامت افگندند شیخ
عبد اللطیف که از عمده تجاران هندوستان بودند و از مدت دو سال بشرف بیعت
مشرف شده دو سه روز در آنمقام ضیافت کردند و قریب چهار هزار روپیه نذر
گذرانیدند و کمر عزیمت حج بمیان بسته بسلک حاجیان منسلک گشتند و در اثنار
اقامت آنمقام خلایق کثیر آن شهر و نواحی آن بیعت نموده از شرک و بدعات وغیره
تائب و مجتنب گردیدند بعد انقضای یکهفته متوجه بلده بنارس گردیده کشتیها
و بچنار گڈه اقامت گزیدند و سه روز دران مقام مانده بطی یکروزه قریب

۷۰

افتاد و جانوران قربانی بطریق نذر چندان جمع شده بودند که تا سه روز اکثر اهل بنارس
ازان متمتع گشتند و چون طلوع سهیل و تخفیف سیل رود داد حضرت برای خود یکی
بجره کرایه فرمود از بنارس کوچ کرده بشهر غازیپور نزول اجلال فرمودند و سه روز
اقامت دران شهر چون رو داد خلایق بیشمار از هر طرف بخدمت رسیده بیعت نمودند
و از درر غرر نصایح ارجمند آویزه گوش ساخته از جمیع شرکها و بدعتها توبه نمودند
و ازان بلده کوچ فرموده متصل زمانیه فرود آمدند و بطور سابق خلایق بیشمار از
هر سو شتافته بهره یاب بیعت و نصایح گشتند و ازانجا به بکسر تشریف آوردند شب باش
شده صبحدم کوچ نموده به دانا پور رسیدند و چون عمله انگریز و دیگر ساکنان که از
مدت طویل انتظار تشریف آوری داشتند و بعضی کسان از بنارس بسعادت همراهی
مستعد بودند برای ضیافت ایشان باقامت یکهفته اتفاق افتاد و درین اقامت
از منتهای مولانا اسمعیل شهید و مولانا عبدالحی مرحوم طوایف انام از اجلاف
و اشراف خصوصاً اولیان از افعال شنیعه و اعمال قبیحه خویش تائب و مجتنب گشته
گوشه عبادت اختیار کردند و باآنکه اسباب کثیر و اموال خطیر میداشتند یکباره
دست برداشتند بعد انقضای هفته در شهر عظیم آباد تشریف آوردند و متصل مدرسه
کشتیها بستند و مقدار دو هفته دران شهر تشریف میداشتند و درین مدت بسیر خلایق کثیر
از برنا و پیر به نصایح و اندرز آن پیر روشن ضمیر سعادت پذیر گردیدند بعد انقضای ایام
ازان شهر کوچ نموده بمنیر چندروز و در شهر مونگیر رسیده یک روز اقامت گزیدند

۷۱

سید عبدالله ابن سید بهادر علی که از اجل خلفای حضرت است و اکثر کتب دینیه مطبوع ایشان
بسیار کسان از ساکنان آن مکان بیعت نمودند از اخبار وانه گشته متصل بلده کلکته برای
طیاری طعام چاشت کشتیها بستند منشی امین الدین وکیل کمپنی که گل سر سبد امیران آن بلده
عظیمه بود با چند عماید دیگر بشرف استیلام خاکپای آن امام عالیمقام سر افتخار بفلک دوار رسانیده
معروض داشتند که ای آفتاب عالمتاب اگر بقدوم میمنت لزوم خود این ذره بمقدار را بنظر
توجه بنوازی و کلبه احزان این فقیر را بشرف قدوم خود مفتخر و مباهی فرمائی دنیا و آخرت سازی
دور از اخلاق درویشان و عاجز نوازی نخواهد شد اگر معروضه این کمینه بشرف قبول
مشرف گردد زهی طالع این ... از تشنه خوشی اقبال این بخت بلند خواهد بود چرا که عماید
و غیره ساکنین این بلده گروه گروه برای ادراک این اقبال کمر استقبال بسته اینک میرسند
حضرت فرمودند که نشنیدی بیت بود روشن بدانش پیشان * که باشند دست دست
پیش دستان * چون پیش دستی کردی گوی مدعا بردی انشاء الله العظیم جز بکاشانه تو
دیگر جا تا مدت قیام این شهر مسکن و ماوی نخواهم گزید درین اثنا دوسه عماید کشتی سوار
رسیدند و بملاقات فائز گردیده درخواست نزول بمکان خود ها ازان حضرت بکمال
ساجت و لجاجت نمودند حضرت فرمودند که ما از منشی امین الدین احمد خان عهد موکد
کرده ایم که تا مدت اقامت این شهر بمکان ایشان استقامت داریم الحاصل بعد صلوة
مغرب چون تاریکی عالم را فرو گرفت از کشتی فرود آمده بسواری بگهی بمکان منشی موصوف
تشریف بردند و منشی مسطور سکونت آن معدن فیض خاص در باغیچه خویش که بکمال

رابارای گفتگوی نبود وازمدعی ومدعا علیه هرکس که غالب یا مغلوب گردد حق الوکالت ایشان
بهرگونه با ایشان میرسد بعد انقضای هرماه انگریزی دو بار بچشم خود معاینه کرده ام کران
عدالت مبالغ خطیر برفیل بار کرده گاهی سی هزار گاهی چهل هزار با ایشان واصل
میشد وقریب پانصد کس از طلبا و فقرا از سرکار فیض آثار ایشان هردو وقت طعام و
بعد شش ماه کسوت بلا تعرض بجد وکد می یافتند وهر رهروی که عازم بیت الله الحرام
یا بوطن مالوفه ازان مرجع فیض طلب میداشت بکشاده پیشانی دامن آرزوی خود اگران
بار میساخت لیکن با وجود این دولت واقبال واین ابهت واجلال از عبادت
منعم حقیقی ومحسن تحقیقی همواره غافل وذاهل نبحی بود که مزیدی بران متصور نباشد
چون از کار عهدهٔ خود فراغت یافته بخانه میرسید بامورات خانگی که بشخصی سپرده بود
خود را بیکار ومعطل داشته در شرب خمر وتماشای رقص ومجوانگی بزنان پری پیکر مهوش
مشغول ومصروف بودی مگر از وقت ورود سعادت آمود جناب عاقبت محمود روز اش
بخد نعش می بود وشبانه بهمان بلای آفت انداری که بیخ شجرهٔ دین وایمان میکند وعالم
را نگونسار برو رخ می افگند منهمک ومشغول بود ومدام با ندمای خود میگفت که حیف حیف
که عشرت دنیوی که سم حیات اخرویست این روسیاه عاقبت تباه را کس محض است با وجود
این اکسیر فیض تاثیر که بجد وجهد آلان دستیاب بشود ومحروم وناکام میدارد چون
دو هفته برین ماجرا گذشت وقریب دو هزار کس از عمایدو علما وغیره متوسلان ناظم
آنمکان به بیعت آن سید عالیشان گوی سعادت ربودند روزی ندمای خود را

نماید وبعده ابواب لهو ولعب بر روی خود بکشاید هرگز مانع ومزاحم ومتعرض نخواهم گشت لیکن شرط
است که بمواجه وشافه بنده گرد پیرامون امورات شنیعه ورسمیات قبیحه نگردد ودیردهٔ ناموس
خود را پیش من ندرد آن ندیم فهیم این مژده را بحضور منشی رسانید بامدادان که روز
جمعه بود با بسیار شیرینی وندر نبظر آن عالیقدر رگذرانید وبرلقهٔ بیعت شریف که عروهٔ
وثقای مراد وجهانی است گردن خود را زیب وزینت بخشید وآن حضرت بعد اختتام
کلمات بیعت علی ملاء الناس که مجمع هزاران کس بود بآهنگ بلند دست آن ارزو مند
گرفته فرمودند که شرطیکه فیما بین ما وشما دائر است از دائرهٔ آن پا بیرون ننهند
بموجب بیت مشهور بیت هرکس که زاندازه نهد پای فراتر بمستی است که بر دار السیاست
بام ندارد مستمع چون این گوهر گرانمایه را آویزهٔ گوش خود کرد طوفان گریه وزاری
چنان جوش نمود که همه اهل مجلس در گریه افتادندی واز هوش رفت سید صاحب فی الفور
آب طلبیده بروی چند کلمات طیبات دمیده بر چهره اش زدند که بهوش آمد وبعد ساعتی
جواب داد که بنده ضعیف را چه یارا که عهود ومواثیق حضرت را که اثقل واعظم از کوه
الوندست متحمل توانم شد مگر آنکه همت عالی ودعا سعالی بدرقهٔ این راه ودستگیر این روسیاه
خواهد بود مصداق قول سعدی علیه الرحمة بیت کسیکه استعانت بدرویش برد اگر
بر فریدون زد وپیش برد بعد انجام این کلام سید عالیمقام هردو دست حق پرست
را بر داشته وکلاه از سر نهاده وثوق این عهود ووفا این وعدها بهزار ضراعت و
التجا وبانواع سماجت والحاح از رب الارباب خواستند وشاهد این دعا را الجلیه

ازخانقاه مغرب پا بیرون کشیده مانند اوتاد و ابدال در چهار گوشه عالم بتماشای نظاره آیات الله بمعنای فانظر الی آثار رحمة الله بهر گوشه و کنار بتلاشی و تردد گردید منشی مسبوق الذکر دران مقام وحشت انجام که مملو و مشحون از چراغان و قنادیل بخیالی محض از اجانب و اقارب بود دست آن شاهد رعنا گرفته و درخانه بسته بر سر پریعش و نشاط جا کرد و حال آن دو کس بمصداق این چند ابیات مؤلف رساله است مثنوی

بیک برج شد ماه با مشتری	یکی چون ملک دیگری چون پری
دو گوهر بیک کان نمودند جا	یکی کاسد و دیگری بی بها
ازان دو یکی را سعادت قرین	به تیه شقاوت دگر خار چین
یکی همچو گل خندان دگر همچو خار	یکی چون خزان دیگری چون بهار
یک از شمع ایمان بُد افروخته	ز ایمان دگر دیده بر دوخته

چون بازار عشوه و ناز فیما بین آن عاشق جان باز و معشوق دلنواز از طنازی گرم گشت بخریداری مشتری برضای فروشنده متفق گردیده شیشه شراب از طاق آورده با ساتکین و پیاله بیک کرسی نهاده خواستند که باهم بنوشند که دفعتاً با آنکه چند دروازه آن مکان بسان بهشت خانه زلیخا مسدود و مقفل بود یعقوب وار جناب سید المجاهدین رسیده بر کرسی که مقابل کرسی ایشان دور نهاده بود انگشت بدهان به نشستند آن یوسف دوران چون بتامل تمام و تفکر مالاکلام بسوی نگاه کرده بشناخت شیشه و پیاله و ساتکین را بر زمین زد و بکلمات تسبیح و تهلیل

بمعرض تبیان آورد و بعد ازان گفت که بکدام رو که آبرویش بخاک مذلت و خواری ریخته شد دران محفل عالی که محل و مقعد صدق اهل ایمانست رو آرم آنکس مبادرت نموده در جواب گفت که اولیای خدا و پیشوایان راه هدا مطرح انوار نامتناهی و اخص الخواص خلیفه الهی هستند اگر ارادت صادق و عزم توبه راسخ داری مضمون این رباعی را بدرقه خویش نموده قدم جسارت برکشا رباعی

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ	گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ
این درگه ما درگه نومیدی نیست	صد بار اگر توبه شکستی باز آ

منشی مذکور بمجرد اصغای این نوید فرحت جاوید از سر قدم ساخته بمجلس الاحاضر گشت و بمجرد روبروی آن شمائل نورانی لرزان و گریان بر پای حضرت افتاد حضرت ایشان برداشته درکنار گرفتند و تسلی و تسکینش داده به پهلوی خویش جا دادند در مدت هفته و عشره این خبر بهر خاص و عام منتشر گشته و ساکنین آن بلده عظیمه تا مدت دو ماه هر روز قریب هزار کس بشرف بیعت بهره یاب میگشتند رفته رفته چندان هجوم عوام و خواص گردید که درپیش پاس فراغ بجز نماز پنجگانه دست نمیداد تا باکل و شرب چه رسد و چون اجماع خلایق هر روز از احاد و عشرات بل از الوف کثیره متجاوز گشت مکانی وسیع متصل مکان آنحضرت بود آنرا از مردمان مملو و مشحون میساختند و چون پر میگشت حضرت بر دروازه تشریف ارزانی فرموده هفت هشت دستار را وا کرده بهر گوشه و کنار آنمکان بدست یا چین سپرده الفاظ بیعت مبارک را مانند الفاظ اذان با آهنگ بلند تلقین میفرمودند

واحوال نکاح از زن ومرد تفتیش میساختند زنیکه بی نکاح بامرد خود معامله زنان وشوهری داشت اگر دران محفل حاضر بودی سنت نکاح برایشان جاری میساختند واگر از احدهما حاضر نبودی او را بتاکید تمام حاضر ساخته الفاظ نکاح را تلقین فرموده رخصت میدادند واگر احضارش ممکن نبودی بتقید مزید مامور شدی که الآن بدون نکاح همبستر نشوی و میثاق عهود شدیده ازوی گرفته رخصت میکردند حاصل قصه هر روز در مدت شش پاس بر مردمان این قماش سنت سنیه نکاح جاری می بود واخر امر در بلده عظیم آباد وکلکته از هر محله متواتر ومتوالی خبر رسیده که چون بالیقین مستفیدین بیعت گشته بمسکن وماوای خود جا گرفتند هر رئیس متعین خود را جمع ساخته صاف صاف باهنگ بلند میگفت که هر کس که از شمایان بسید المجاهدین بیعت کرده باشند بامن بگویند که رسومات برادری باوی جاری خواهیم داشت وهر نابینای که ازین کحل هدایت محروم خود را خواهد نمود او را بهند ودو فرنگی خواهیم انگاشت واحکام برادری یک قلم ازوی مقطوع خواهیم نمود جز شرط وحجت تمام است چه گویم وچه نویسیم که بعد از سنوح این سانحه عجیب گونه هجوم در دائره آنحضرت شبانه روز مهیا وموجود بود که خامه بریده زبان از نوشتن تفصیل این اخبار اگرچه اندکی از بسیار وشتی نمونه از خروار باشد از حیز امکان بیرونست ودر هر هفته چون سید المجاهدین مولانا عبدالحی را که برای وعظ گفتن مقرر بودند روز سه شنبه وروز مبارک جمعه بعد فراغ نماز ظهر که اول وقت فراغ میشد تا نماز شام چنان شمع هدایت وارشاد می افروختند که خلایق پروانه وار بران میسوختند ابیات راقم الحروف

نیست چرا که این درویش بعد یک دو سه ماه راهی دیار عرب خواهد گردید ایشان جواب دادند که آثار این کس تا دامان قیامت زایل ومعدوم نخواهد گردید بسبب آنکه جمیع فرقه مسلمانان باهم عهود ومواثیق بایمان غلاظ وشداد مستحکم ومضبوط کردند که هر که دامن لب خود را با این نجاست بیالاید جرمانه سنگین بعد گرفتن توبه بدادن طعام حسب حال او مقرر ومسلم داشته اند چنانچه اهل محله عهد نامه از جمیع توابع ومتبوعین خویش نویسانیده پیش خود میدارند حاکم بعد صفا این کلام بایشان گفت که هرگاه این درویش متوجه سفر مقصد خود خواهد گردید بعد اطلاع از سوانح شهر واخبار کیفیت مسلمانان در محصول شما تخفیف البته پیش نهاد خاطر خواهد گردید ودر ایام اقامت آن شهر جمیع همراهیان آنحضرت که از بریلی باراده حج معیت اختیار کرده بودند هفتصد وپنجاه کس از زن ومرد واطفال بمعرض شمار رسیده بودند دیگر خلایق بیشمار که از نواحی آن بلده برای بیعت وملاقات میرسیدند عدد مهمانان ورفقای بالقین وگاهی متجاوز از ان میگشت هیچگاه احتیاج در طبخ طعام در خاندان زبدة الکرام نمیشد بلکه آنقدر طعام ضیافت از هر جانب می آمد که از مهمانان فاضل مانده در خانهای جوار تقسیم میساختند وارباب احتیاج یکی برای شادی دختر وپسر خود ودیگری برای دفع قرضداری خود وکسی برای بنای مسجد وچاه هرچه هر کس طلب میکرد دامن امید خود پر کرده بمسکن خود معاودت مینمود شیخ عبداللطیف تاجر که در آنمدت برفاقت حضرت بود اکثر حکم برای عطیه سائلین ومحتاجین بر ایشان اجرا می یافت میگفت که در مدت اقامت کلکته البته قریب ده هزار روپیه بسائلین وغیره

ابیات

ملایک سبح دران بی شمار — نوازن بباغ بهاران هزار
به تسبیح و تهلیل حمد و ثنا — همه غرق در بحر صدق و صفا
یکی گفت ای زائر اندر بیا — ببین سو بسو صنعت کبریا
بجلکش درون رفتم آشفته وار — همین حیرتم رهبر و غمگسار

چون درون رفتم و بمقدار دو سه پرتاب تیر راه طی کرده شد دیدم که شخصی بر کرسی مکلل بجواهر تابدار و یواقیت آبدار که هر دانه از ان بخراج هفت اقلیم می ارزید نشسته است و جمالی دارد که عقل وصّاف در وصف او ببادیهٔ حیرانی و پریشانی گرفتار ... و قلم بریده زبان بار تمام شمهٔ از توصیفش مانند نال قلم لاغر و لرزان و برخود پیچان

مثنوی

فروزان رخ خوب آن دلفروز — چو تابنده خورشید در نیمروز
غلط گفتم اعجوبهٔ روزگار — عیان از رخش قدرت کردگار
ز شرمش عرق ریز گل در چمن — به تب لرزه دایم سهیل یمن
دو زلفش بگرد رخش حلقه زن — عیان سنبلستان بگرد سمن
رخش ساده از ریش و سبلت چو مه — ملایک ورا ساخته سجده گاه
ستادم چو پیشش ولی با ادب — نهاده دو صد مهر حیرت بلب
مرا خوانده نزدیک رفتم چو پیش — سلامی نمودم بآن کشت کیش
بخندید و دادم جواب سلام — شده حیرتم جمله بیرون خرام

جان رفته به تنم باز آمد و طائر هوش و خرد پریده ببرج دماغم بکمال خرمی و سرور جا گرفت چون دیدهٔ ناظر بتماشای آنمکان فرحت نشان بگماشتم مکانی دلربا پر از اشجار میوهٔ گوناگون چون یار بیار درهم آمیخته متصل آب جوهای سرشار معاینه شد ابیات

باغی که کد یورش بهار است — هر گل چو چراغ تابدار است
هر میوه کواکب است رخشان — هر غنچه چو لعل در بدخشان
آب نهرش چو آب حیوان — چون سیم گداخته درخشان
مرغان بدرخت او نوازن — با هم بصدای مرحبا زن
در عقل و خرد دبیان نهان — سرمست همه بحمد یزدان

اگرچه تماشای آن بستان که نظیر و عدیلش در ممکنات سفلی امکان ندارد دیگر و آسودگی حاصل نبود بحکم ضرورت پیش کرسی نشین آمده به تفحص و تفتیش لب گشادم که هر دو مکان متضاده چیست و نام چه دارند گفت یکی بهشت برین است دارالقرار مؤمنین متقین برب العالمین و دوم زندانخانه کفار اشرار که در عبادت اصنام مشغول و مصروف می باشند تو که از زمرهٔ کفار فجار هستی و در عالم اختیار سکونت داری خویش را ازین مکان هیبت نشان محفوظ و در امان دار و اگر پیک اجل ناگهان در رسید از هیچ توبه و انابت و لجاجت و ضراعت سودی و بهبودی نخواهد بود و ابد الدهر دست تعابن مالان و محبوس این مکان قباحت توامان خواهی ماند زنهار زنهار از دینی که داری دست بردار و در احاطهٔ اسلامیان

قصهٔ کوتاه چون صبح دمید و از خورشید عالمتاب کفر و ظلمت یکسو گردید نزدیک صاحب ڈاک رفته بعرض رسانیدم که مرا زود از دو سواری ڈاک بکلکته باید رسانید آنشخص روز دوم بر ڈاک نشسته در عرصهٔ چهار روز فائز کلکته گردید و بمجرد وصول در محفل نیر شمول رسیده بعد ادای اسلام نذر گذرانید و بے اختیار بپاے آن زبدة الاخیار افتاد و طوفان گریه که یاد از طوفان نوح میداد سر داد حضرت تسکین و تسلیش فرموده سر او را تا دیر در آغوش مرحمت جا داده حالش پرسیدند آن سعادتمند قصهٔ خواب سراسر صواب خود را که هزاران هزار کس را از خواب غفلت بیدار میساخت بکمال تفصیل و بیان ... بحر تبیان در آورد و بعد از آن متکلم بکلمهٔ شهادت گردیده در جرگهٔ اسلامیان و زمرهٔ ایمانیان بکمال نشاط و انبساط در آمد و بعرض والا رسانید که هرچه احکام اسلام ضروری و لابدی باشد اجرای آن بر بنده دریغ ندارند حضرت همانوقت مزین ختان را طلبداشته اصلاح چهرهٔ او بطور اسلامیان ساختند بعده مختون نموده در زمرهٔ مختونان جا داده دو سه خادم برای خدمتش بگماشتند چون جراحت ختنه بصحت انجامید بلباس فاخره ملبس ساخته بحضور والا آوردند و بشرف بیعت مشرف گردیده بر دو سه روز نقد رخصت از حضرت بکف گرفته باز بسبیل ڈاک عازم دیار خود گشت ابیات

چون خزان آمد ز شهر خویشتن	چون بهاران شد بسوی آن انجمن
بود ناری طرفه نورانی شده	صدر آرای مسلمانی شده
گلخن آمد همچو گلشن باز گشت	بود بیگانه ز اهل راز گشت

در گنگا ساگر جریان نموده روز سوم مقدار یکپاس روز بر آمده در بحر زخار در معبری که مشهور بگبیلا کاپهی است داخل گردیدند واقعهٔ عجیبه حادثهٔ غریبه رو داده حکایت منظومه

در اینجا یکی قصه آمد بیاد	ز کبر و نخوت رود سر بباد
حکایت عجیب است هان هوشدار	بگفتار من سر بسر گوشدار
که میگفت آن سید پاک کیش	دو سه بار بشنیدم از گوش خویش
که من چون ز مسکن به بستم کمر	پئے حج و عمره ز بهر سفر
سوی مشرق ملک هندوستان	بکشتی بر انهار گشتم روان
چو یکسر ز انهار کردم گذار	مرا گشت چون بحر اعظم دوچار
بآن صورت معنوی شد پدید	به هیبت که هوش از سر من پرید
بجاه و جلال و برعب کمال	که از وصف او ناطقه ماند لال
بمن گفت با من جسارت مساز	که تو صعوهٔ هستی و من شل باز
منم آنکه فرعونیان را هلاک	نمودیم بے بیم و بیخوف و باک
هزاران سفاین بهر سال و ماه	ندانی که چون می نمایم تباه
ندانی محیطم بگرد زمین	منم دائره نقطه وارش ببین
چرا سیر گردیدی از جان خویش	ز زخمم چه دانی تو درمان خویش
ز جان خود امروز سیر آمدی	که پیشم بدینسان دلیر آمدی
بجانت اگر نیستت بیم و باک	چرا همرهان را نمائی هلاک

زین آن جسارت که کردم متو		بیامرزم از لطف ای نیک خو
علی بعد ازین نه ز بازار ابکام		که کردیم ختم سخن والسلام

بعد گذشتن دو سه ساعت نجومی لنگر برداشته و بر رها گذاشته مرکب را سر دادند و آنحضرت جمیع اهل مراکب را یکجا فرموده دعای حزب البحر را سه بار تلاوت کردند و بعد ازان بکمال تضرع و زاری برای حفظ جان و مال اهل کشتی بل برای اهالی جمیع مراکب بدرگاه باری مسئلت نمودند و بوقت دعا و تامین اهالی کشتی عجب حالت بر حضرت طاری و ساری بود که گویا هر کس از گوش جان نوای فاستجبنا می شنود و چون رویت زمین متعذر و مشکل گشت بحکم آنحضرت هر کسی بجای و آرامگاه خویش قرار گرفت و مرکب مذکور لیلاً و نهاراً در جریان بود تا آنکه در جزیره کلی کوت که منجمله جزایر ملیبار است لنگر کردند و ناخدا با اکثر توابعین خویش قریب نصف رفقای خود از مرکب فرود آمده در کلی کوت فروکش گشتند احوال ملیبار چگویم و چه نویسم که معاملات و رسمیات آن مکان عجوبه روزگار و مخالف عادات جمیع بلاد و امصار است چنانچه شمه ازان بنوک خامه بطریق اجمال می سپارم و انموذجی ازان درین صفحه قرطاس می نگارم چون آن بلاد متصل خط استوا واقع گشته گرمی مفرط و حر انتقام طاری و ساری است و اذیت برودت و سردی بجز نام بگوش ایشان نرسیده هنود آن مقام چه زن و چه مرد همه عریان میباشند حتی که دختران ناکتخدا تاری ازجامه خود ندارند و برهنه محض میگردند و باید رو برای و مادر بشوند در دوکانهای و معقلهای خویش می نشینند و در سر محلات و بازار کشاده

نصف مهر مقرره فی الفور بدست قاضی سپرده با منکوحه خویش بخانه زن خود میرود و چون منادی صاحب جهاز قبل روانگی بر راکبان جهاز میرسد آن منکوحه اطلاع یافته شوی خود را باز نزد قاضی حاضر میسازد و قاضی از وی می پرسد که تو بعد یکدو روز جهاز نشسته راهی منزل مقصود خود خواهی گشت باقی مهر با خرج ایام عدت اینک بیار و عورت خود را سه طلاق بده و اگر طلاق منظور نیست خرج دو نیم سال بوی بسپار چون درین مدت نخواهی رسید طلاق معلقه را شرط کن اگر بعد دو نیم سال نخواهی آمد بهر گونه بوی طلاق معلقه نخواهد افتاد و چون آن بندر مهبط جهازهای چین و روم و هندوستان و اکثر بلاد است اکثر کسان آنجا آمده بخرج صد و دو صد روپیه زن صاحب جمال البقصد آورده تا مدتی که جهاز ایشان بر کنار های آن دیار برای خرید و فروخت میماند بوجه شرعی معاشرت می نمایند و چون جهاز روانه میشود زری که بر وی لازم باشد بزن منکوحه سپرده طلاق میدهند ازین باعث در هر سال اولاد بسیار از ذکور و اناث متولد میشوند و چون بحد بلوغ و جوانی میرسند و از پدر خود اصلاً و مطلقاً خبر ندارند نسبت خود بطرف مادر می نمایند بهمین جهت است که ایشان را ماپلا میگویند یعنی بچه مادر و مساجد آن شهر با کمال رونق و صفا است مسجدی که در و حوض نباشد و فروش مکلف و فانوسهای زجاجی و قندیلهای شفاف بانواع صنعتها ساخته در سقفهای مسجد آویخته اند و اگر احیاناً نادران مسجد مسافری فروکش گردد غنیمت بارده و نعم وارده انگاشته

باری آرزو تا چهار پنج سال بماند بعده درخت خشک میگردد و کیفیت ثمر آوری
این درختها بانواع شتی مقرر و معمول است یکدرخت شگوفه دارد و دوم نیم رسیده
و سوم میوه هایش تمامی و کمالیت رسیده مالک خود را برخوردار میدارد و برگ تنبول
و شالی اقسام و انواع برنج یادآور از نعمت جنت نعیم است و کثرت موز که عبارت
از کیله است زیاده تر از خس و خاشاک شبانه روز فیلان میخورند و چون جنگل تراکم
متصل آن بلده است از آنجا هیزم بلکه دجو دجو بها که بکار عمارت آید بخوبی بهم میرسد
و در هر خانه ده دوازده درخت فلفل سیاه چنانچه در ملک ما درخت بقولات بجا نها
میباشند در انجاست بعده دو سه روز یکدو سه آثار فراهم میکنند و درخت آن شاخدار
نیست بلکه ذی تخم است و مزروعات هیل سپید بسیار است و نارجیل و فوفل بسیار بسیار
و فراوان است برای خریداری همین اشیا جهازها درین بندر میرسند و زبان
این ملک بجهت آنکه با سنگل دیپ اتصال دارد سنگلدیپی است که اصلا و مطلقا فهم
نمی آید و بدون ترجمان کار روای نیست مقدار دو هفته کثری کم یا زیاده اتفاق
اقامت افتاد بعد از ان بر جهاز نشسته بطرف حجاز روانه گردیدیم و چون از
دوازده ملیبار که هر یک از آنها بنادر دریای شور اند قطع نموده در جزیره سیلان که
مروارید سیلانی از ینجا بهم رسد و این جزیره وسیع و فسیح واقع شده و دار السلطنت
این جزیره سنگلدیپ است و مهبط آدم علیه السلام همین مکان است بر جبل نوذ
کرار تفاخ ... جمیع جبال ارض ارفع و اعلی است و از زمان باستانی زنجیری عظیم انسان

بچسپند تمام خویش بکشند القصه از کناره سنگلدیپ انتهاض نموده بعد از قدری دریا
نوردی وقت صبح قلعه لنکا نمودار گشت تیز بینان که نظر خود بدانجانب بگماشتند میگفتند
که شبحی بطور کوه سرخ در امواج دریای نظر می آید چون از معلم پرسیده شد گفت که
همین قلعه لنکا است و از غایت تموج و اضطراب دریا گاهی پدیدار میشود و گاهی
پنهان میگردد معلمان عربی این را قلعة العفاریت میگویند و سیت بند را میکه محاذات
لنکا بکنار دریا دراز و بطول نمودار میشود نزد هنودان مشهور به بلرام است الحق
مقابله راون بدریا بسته بود و الی الآن زیارتگاه هنودانست و بر هر کس از تمام
امروز وقت شب یاد الهی و تسبیح و تهلیل نامتناهی و استغفار از جمیع جرایم و مناهی
واجب و متحتم است چون شب در آمد آنحضرت بعد از نماز عشائین حزب الجند کوی
را امشب سه بار خوانند و سیفی نمودند که عفاریت و شیاطین اگر زهره تقابل باین
گروه قلیل میدارند اینک گوی و اینک میدان و دران شب تاریک آنحضرت اکثر
بیدار می بودند و مانند پاسبانان دور و سیر گاه بالا و گاه زیر مرة بعد اخری کرة
بعد اولی در تمام جهاز سیر نمودند تا آنکه شب بپایان رسید و صبح صادق بدمید
و جهاز از مکان خوف و هولناک بخیریت تمام بدر آمد و هر گاهیکه روز روشن شد
ناخدا چند طبق حلوای از حجره خویش بیرون آورده مجلس مولود شریف منعقد
کرده بعد از اختتام قصائد مولودیه شرینی تقسیم نمود روز سوم شخصی از سکنان
جهاز دیگر که در سلک قافله ما منسلک بودند بر زورق نشسته بر جهاز ما آمد و حال

گردید چون متصل آن انگاره شتاب رسید بعنایت الهی از سر ستول برخاست و جانب انگلا
روانه گشت وجهاز از اندرون آب برآمده بدستور قدیم روانه گردید بعد دو سه
روز در جزیره آرمینی رسیدیم واحاطه این جزیره یمیناً وشمالاً وشرقاً وغرباً زیاده
از یک نیم میل نخواهد بود وساکنین آنمکان مومنین شافعی المذهب اند مسجد زیبا و رنگین
خود بنا کرده اند و باقامت الصلوة خمسه آنمکان را زنده میدارند و زلو بزرگ بسان
خرطوم نیل بسیار بنظر می آمد لیکن در آب واگر انسانی نزدیک ایشان میرود ایذائی
دهد و سبب رزق اهل این جزیره گیاهی است که در انجا میروید آنرا بریده و نرم
ساخته ریسمان طیار میکنند و بعد دو سه ماه اهل جهاز انجا رسیده ریسمان مذکور را عوض
غله و پارچه و روغن زرد و سیاه و دیگر حوایج انسانی میفروشند مرکبیم را یکشب اتفاق مبیت
بکناره آن جزیره افتاد صبحدم از انجا روانه گشتیم و بعد از سه پاس بجزیره عقیدی رسیدیم
آن جزیره هم مشابه جزیره مذکور بود بمقدار یکپاس در ینجا توقف نموده روانه شدیم
بعد سیر دو سه روز جزیره سقوطره را که صبر سقوطری از ینجا میخیزد بنظر در آمده و بحر هند
از ینجا بآخر انجامید و از جزیره سقوطره بحر عرب آغاز میشود چون در جزیره مذکوره
اقامت را اتفاق نیفتاد در دوازده در بندر عدن رسیدیم و از کشتی فرود آمدیم
در بندر مسطور اقامت گزیدیم و ماجرای غریب و واقعه عجیب در ینجا رو داده چنانچه
کیفیتش برشته نظم انتظام می بخشد و آن اینست - **حکایت عدن**

کشتی سید بعدن چون رسید	متصل ساحل او آرسید

از صدمت بحار بیم آن فی والمنن
کشتی برون بهجو کو در عدن
با همه همراه برون آمدیم
زان همه جنبش بسکون آمدیم
شهر عدن بود از آن جایگاه
دو ربعشار ده میل راه
موسم گرما و جهان پر زتاب

گفت پی ما دو سه اشتر بیار	تا همه گردیم برآنها سوار
گفت که جای شتران زین محل	هست بسی دور ورا الجبل
گر برد م قوت پایم کجاست	هر قدم این دم بدم اژدهاست
چونکه شنیدند رفیقان چنین	هر همه گشتند نهایت حزین
مضطرب و گریه کنان زار زار	جمله بگفتند از ان غمگسار
دست برون آر که وقت دعاست	غیر دعای تو پناهم کجاست
گفت پناه من و تان داور است	آنکه بهر حال مرا یاور است
او همه می بیند و داند مرا	هر چه ضروریست رساند مرا
لیک بخوانند درین اضطرار	سبع مثانی همه کس هفت بار
کس عدو خود نه بپایان رساند	کامده یک مژده وه و در فشاند
گفت نگه کن تو به پایان کوه	چار شتر با همه فتر و شکوه
باد و شتربان بگفت شان چهار	این طرف آیند هلا هوشدار
چشم خود آنسو همه میدوختند	شمع طرب یک بیک افروختند
چونکه رسیدند همه اشتران	کرد تفحص یکی از ساربان
کین شتران گر بکرایه دهی	منت و احسان ببر ما نهی
گفت یکی بهر کرایه دهم	منت و احسان زچه رو بر نهم
یافتم آن اشتر و گشتم سوار	خورم و خندان چو گل نوبهار

سنت احمد شده ازو مستقیم	بدعت ازو شد بجهنم مقیم
چشم کشا بین تو کرامات او	ٹونک بخارا شده از ذات او
سایهٔ او تا بدم نفخ صور	یارب ازین خاک نسازی تو دور

و بزیارت مزار فایض الانوار حضرت سید عیدروس که در انجاست رفتند و بزیارتش مشرف شدند و شیوه مردم آنجاست که سید ممدوح قدس سره در حل و عقد مشاجرت و معاملات کامل سیدانند و هیچگونه قسم دروغ بدو نمیخورند القصه چون اهل جهاز از مدت دراز باشتیاق گوشت کباب وارمیوختند حضرت بپاس خاطر ایشان دو سه روز دران بندر اقامت فرمودند و هر دو وقت خورش گوشت بانواع شتی طبخ نموده پیش رفیقان کشیدند بعد دو سه روز روانه شده بسیر دو سه روز در بندر مخا لنگر انداخته شد و چون سید عبد الرحمن ناخدای جهاز حضرت ساکن ضفار که منجمله ملک حضر موت است بودند و حضر موت از مخا نزدیکتر است حاضر بجناب سید المجاهدین گردیده بعرض برداخت که برای مدت یکماه من از خدمت شریف رخصت شده بخانه میروم جهت آنکه ایام حج بعد انقضاء دو سه ماه خواهد رسید من آن حضرت هم درین شهر مدت یکماه اقامت فرمایند حضرت انگشت قبول بر دیده نهاده سید عبد الرحمن ناخدا را رخصت ضفار فرمودند و احمال و اثقال اهل قافله را از جهاز طلبداشته یک حویلی که متصل درگاه [illegible] بود خود مع جمیع مردم فروکش شدند رسم این شهر عجب گونه بنظر آمد که اصاغر و اکابر حتی که قاضی و مفتی و حاکم شهر در کشف عورت اصلاً و مطلقاً پروا نمیدارند خصوصاً وقت

مشغول شوند و مرد و زن و پدر و دختر اگرچه جوان باشد در بالش ابداً با یکدگر [illegible] و باک مبادرت مینمایند چون جناب سید المجاهدین تا یکهفته این معامله از اهل شهر معاینه نمودند بیتاب گردیده با مولانا عبد الحی و مولانا محمد اسمعیل شهید پیش قاضی عصر رسیده استغاثه ازین امر شنیعه که از اهل نجابت صدور می یافت نمودند و در همون مجلس قضا مولانا محمد اسمعیل آن بنیان موعظت و تذکیر بعبارت قلیل که معنیش کثیر بود بعرض بیان آوردند که سامعان را در بحور زخر مساری غرق ساختند قاضی بعد شنیدن وعظ گریان بخدمت حضرت عرض کرد که این امر شنیعه را البته ما حرام میدانیم اما حکم ما درین شهر با متناع این امر نافذ نیست انسب و اولی آنکه صاحب همراه ما تا مکان دوله که حاکم و رئیس این شهر است تشریف فرما شوند که شاید مفتاح این قفل بتوجه جناب دستیاب گردد غرض که همچنان کس در کچهری حاکم شهر رسیده قاضی استغاثه این امر بکمال آب و تاب از طرف سید عالیجناب بخدمت صدر آن مجلس که حاکم شهر بود و در باب امتناع ازین امر شنیع بسیار استبداد و مبالغه کرد حاکم شهر قاضی را گفت که ازین سید بکمال سماجت و لجاجت از طرفم [illegible] که این رسم مستمره که از قدیم الایام درین شهر موسوم است امتناع آن از من متعذر است از بلوای عامیان میترسم هرگونه بپاس خاطر حضرت که مهمان عزیز ما یند تا مقدور در اجرای آن تصور نخواهم ورزید صاحب تشریف بخانه خود برند بامدادان برای ایفای وعده خود قاضی و کوتوال را طلبداشته مامور ساخت که دو منادی در تمام شهر بگردانند که احدی تا قیام قافله هندوستانی که راس الرئیس آن سید عالی مقدار است هیچکس در هنگام

سید الساجدین عرض نمود که جناب تمام قافله خود طلب داشته مامور فرمایند که غسل نموده احرام

عمده بندند ابیات مؤلف

وقت احرام ست هان هشیار شو	چند خسپی زود تر بیدار شو
عزم بیت الله اگر باشد ترا	مرده شو وانگه کفن پوش و بیا
از همه لذات نفسانی گذر	شو ملک اکنون ز شیطانی گذر
دور کن از خویش اخلاق دنی	چون حسد چون بغض و چون کبر و منی
خشم و شهوت را ز خود کن بر طرف	تا رضای حق ترا آید بکف
غسل کن احرام پوش و لب کشا	نعرهٔ لبیک زن مرد خدا
نعرهٔ لبیک از بانگ بلند	بست ابلیس را در بیم و بند
بانگ لبیک از لب احرامیان	بست بر شیطان چو شمشیر و سنان
در صباح و در مسای سرفراز	همچنین چون فارغ آیی از نماز
همچنین وقت لقای دوستان	نعرهٔ لبیک زن ای دل ستان

آنحضرت همه کبیر و صغیر را بر صحن سطح جهاز جمع ساخته بغسل مشغول گشتند بعد فراغ از غسل چادر احرام که آن عبارتست از چادر و تهبند که تا نیم ساق باشد پوشیده پیش جماعت گشته هر دو دست را بلند نموده اول به ثنای الهی و سپاس نامتناهی نوعی گلریز گشتند که بلبلان افلاک بترانهٔ تحسین و آفرین لبریز گردیدند بعده اسپ سبکپای عجز و نیاز در فضای بیداری زاری و انکساری که اقصی الغایت خاکساری بود چنان جولان

راهی گردیدند و بوقت صبح در قریه جده فرو کش گردیدند تمام روز در انجا مقیم ماندیم شام گاهان بر محمل نشسته در مقام حدیبیه که در شان آن نزول آیهٔ کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا ومغانم کثیرة الآیة در سوره فتح وارد شده رسیده و در انجا امام الساجدین با جمیع یاران بدعا مشغول گشتند و برای آمرزش جمیع قافله بکمال ابتهاج و تضرع و خشوع بجناب واهب العطیات مسئلت فرمودند باز از انجا روانه شده بوقت نماز صبح داخل حرم محترم که عبارت از مسجد الحرام است گردیدند و بمجرد رویت کعبه معظمه زاده الله لها شرفا و تعظیما عجب گونه حالت بر مشتاقان جمال باکمال آن بیت ذو الجلال طاری و ساری گشت که قلم بریده زبان بنوشتن اندک از بسیار و مشتی نمونه از خروار جگر چاک و قاصر است حاصل قصه بپای آن مقام ذی الاحترام تا عرصه دراز در مناجات بجناب قاضی الحاجات هر کس از روی دل میخواست و از کثرت بکا و زاری و ابتهال و بیقراری یارای حرف زدن نداشت و آن امام همام سرنگون کرده آمین آمین میگفتند و گوهر مضمون این ابیات بآب دیده می سفتم ابیات

شکر که تا کعبه رسیدیم کنون	لقمه ز خوانش بچشیدیم کنون
محنت ما جمله بپایان رسید	این دل مشتاق کنون آرمید
بیت خدا گشت چو ما را مکان	ما همه مهمان و خدا میزبان
سفرهٔ نعمت پی ما بر گشاد	جمله مرادم ببر ما نهاد

سر تراشی است و بعضے قصر که عبارت از کم کردن موی است موی ساخته از احرام عمره
بیرون شدیم و هر کس هر چه لباس داشت پوشیده تمام جماعت در مسجد الحرام تا آن
امام امیر حاج عالیمقام رسیده باهم نشستیم و مبارکبادی بایکدیگر میرسانیدیم چون مطوف
ما باشاره امام همام چند مساکن بطریق اکثر قبل ازین گرفته بود بحکم آن سید عالیشان
هر کس که لیاقت آنمکان ها داشت مسکن ها وای خود ساخت تاریخ وصول کرامت
شمول قافله در بیت الحرام بست و هشتم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت
از هجرت خیر البشر علیه التحیة من الله اکبر بود چون هلال ماه رمضان المبارک بر اوج
چرخ دوار نمودار گردید گویا مفتاح ابواب عبادت برای ارباب سعادت رسید
بمجرد رویت هلال خادمان مسجد الحرام از قنادیل و مصابیح چنان افروختند که افلاک
از رشک و حسرت آنمقام بصورت منقل گشته اسپند کواکب را میسوخت و هزاران چشم
امید بر ترزمین آنمکان چشم میدوخت قطعه

آسمان میگفت این کاش می بودم زمین | تا که در من بودی این خوش بیت رب العالمین
لشکر املاک باهم گفتگو میداشتند | کاش چون مردم خدا میساختی در زمین
بر سر دکان چه غوغا چون جوش مگس | یا که جوش لشکر پروانه را بر شمع بین
گاهی از مشرق گه از مغرب گاه از سوی جنوب | گاهی از طرف شمال آیند در روی مسلمین
نعره انا سمعنا قد اطعنا را زنان | خلق عالم میرسد در وی ز اطراف زمین
لشکر اصحاب فیل از بهر او شد سنگسار | ابرهه یکبار زو گردید با نکبت قرین

ظهور یافت چنانچه این حکایت منظومه ازان خبر میدهد **حکایت**

آن اسمعیل مولانا شهید | همره سید چو در مکه رسید
حج عمره کرد جانش آرام یافت | صید مقصد یک بیک در دام یافت
بعد چندین روز او بیمار شد | طاقتش چند طاق و بس ناچار شد
در کسوف آمد چو آن بدر منیر | چاره کردندش طبیبان کثیر
جملگی تدبیرها انگیختند | از هزار صد رنگ رنگین ریختند
آن معاجین و سفوف و آن شراب | بود در حقش بسان زهرناب
از حیاتش چونکه مایوس آمدند | جمله مالان دست افسوس آمدند
بود مولانا شهید ارجمند | روز و شب در خدمت او پابند
شب نخفتی روز ناسودی همین | همچو ماه از غم بفرسودی همین
بود آن ستوره مخدومه | از نعیم سیدم محرومه
داشتی بیعتش انکارها | مینمود این گل بچشمش خارها
نوش بود آن نیش می پنداشتی | نور بود آن نار می انگاشتی
بارها زو گفت مولانا شهید | مادر این طرفه خوان از حق رسید
خیز بیعت کن بجو رضای او | هر که نخورد آه بر وی وای او
تیره گشتی مادرش چون این کلام | گوش کردی زان شهید نیکنام
باز گفتی کای پسر زینسان مگو | کس غلام خود نسازد پیشرو

هر که افتد کامرانش میکنند — جانب مقصد روانش میکنند

اندران افتادگی از دور دید — سایه گویا که اعمی نور دید

طرفه سایه آمد از دورش نظر — سایه نی همسایهٔ نور البصر

اندران سایه خلایق بیشمار — خورم و خندان چو باغ اندر بهار

هر یکی سیراب از نار معین — با اخلا و احبا همنشین

هر یکی با یار خود در اختلاط — گرم در هنگامهٔ عیش و نشاط

خواب بین از رهروی پرسید حال — چیست این سایه بگوای خوش خصال

[illegible] استظل را باز گو — کیستند این قوم ای مرد نکو

گفت این جمله گروه احمدیست — سایهٔ شان ظل فیض سرمدیست

تو از ایشان شو که تا زیشان شوی — دور کن انکار تا از ایشان شوی

چون شنید این گفتگو از خواب چست — زنگ انکار از دل خود پاک شست

گفت زاسمعیل سید را بیار — تا ازو بیعت نمایم آشکار

سید آمد کرد بیعت شادکام — شد پس یک هفته در دار السلام

حکایت دیگر

چو سید بام القری آمد رسید — ز بلغار یک قافله در رسید

دران سه صد و چند بودند مرد — همه دین پژوهان و صحرانورد

از انجمله بودند کشر فقیه — صبیح و ملیح و جسیم و وجیه

این ابیات بگوش اقاضی وادانی رسانید ابیات

هلال عید قربان بر فلک چون نمایان شد — فلک گوی چو گوی آمد هلالش طرفه چوگان شد

تو گوئی ناخن تقدیر بهر حل مشکلها — پدیدار آمد و زان مشکلات خلق آسان شد

مبارک باد بر آنکس که در بیت الحرام امشب — رسید او از پس یک هفته بهر حج پویان شد

تو در عرفات شو میدان محشر را تماشا کن — که یک عالم رسید و بر گناه خویش گریان شد

ندای فاستجبنا میرسد در گوش اهل دل — چو خلقی ربنا [illegible] ز سر اخلاص گویان شد

نه زخم تیر لبیک آن زمان کز حاجیان آمد — اگر [illegible] بو ملعون بر زبان [illegible] شد

طفیل سید احمد اے علی آخر رسیدستی — درانجا مقصد دل یافتی کارت بسامان شد

روز هشتم ذیحجه که یوم الترویهاش گویند خطیب در مسجد الحرام که امیر حاج از جانب سلطان روم خلد الله ملکه و سلطانه با قافلهٔ شام و مصر و روم آمده بود و بکمال فصاحت و بلاغت بر منبر مسجد الحرام بحضور خلایق که قریب یک لکه آدم درانجا مجتمع شده بودند مشتمل بر مناسک حج خوانده آویزهٔ گوش خاص و عام گردانیده من بعد فراغ نماز عصر اهل مکه و غیره بیوت خود را مقفل گردانیده حواله بدویان که از طرف پادشاه که عبارت از نائب سلطانست نموده که همه روانه منا شدند کسی وقت مغرب و کسی بعد آن دران شهر که راست بهر منزل ساختند و منا شهریست مملو و مشحون از عمارات عالیه و اسواق متعالیه که در وسط آن شهر مسجد خیف که بسیار کبیر و وسیع است بر قبر آدم علیه السلام واقع شده و در میان مسجد گنبدیست که در صحن آن برپاست که مصلای پیغمبر است صلی الله علیه

واقع شده وتفسیر آیت کریمه شهر رمضان الذی انزل الایة اکثر مفسرین نزول آن برین کوه والاشکوه بموجب احادیث صحیحه بیان فرموده اند با معنی آیت مذکوره بخوبی چسپان باشد والا نزول آن بجا بجا بر جناب سرور کائنات روح الامین علیه السلام رسانیده اند حاصل کلام تمام حجاج بیتوتت در شهر منا نموده صبحدم بعد ادای صلوة متوجه عرفات گشتند پیش و پس قریب استوار النهار در عرفات داخل گردیدند چون آفتاب از وسط السما مائل جانب مغرب گردید موذن در مسجد نره بانگ صلوة الظهر برکشید حاجیان از هر گوشه وکنار دران مسجد مجمع گشته نماز احاد... ظهر و عصر بدو اقامت ادا ساختند بعد دو ساعت نجومی امام که امیر حاج است بر قله کوه جبل الرحمة که مسجد مختصر مقام ایستادن پیغمبر است رسیده بر ناقه سوار گشته در ادای خطبه ومناجات بدرگاه قاضی الحاجات مشغول ومشغوف گردید و دو کس رومال کلان و دو سه کس نیزها بیرقدار گرداگرد گرفته چون لبیک میگفت نیزها ورومالها را جنبش میدادند تا خلایق به بینند و ندای لبیک برکشند از نوای نعرهٔ لبیک گویان زمین می لرزید وآسمان می ترقید القصه مضمون آیه کریمه یوم ترونها تذهل کل مرضعة برای العین شاهده میشد ومضمون این ابیات حاضرین میدیدند

ابیات مؤلف

یکی بیهوش و بیخود او فتاده	یکی از چشم طوفان برگشاده
یکی برکرده ماتم می نمودی	یکی برگفته جوی خون کشودی

برای خود و حاضرین وغائبین که باایشان دست ارادة داده بود مودی نمودند ویکی از کرامت آن پیشوای اهل هدایت که از آن تاریخ تا اینوقت ظاهر وباهر است آن بود که ما سائر ادعیه علم این دعا تا فوق السما مرتفع ساختند که الحمد این بندهٔ عاجز مستمند با قافله نیازمندان که بمحض افضال بیهمال تو باین عطیه مرضیه بی روی بر امفتخر ومباهی گردیده و باین سعادت عظمی رسیده هیچکس اینهارا بدنیا ملقب بلقب حاجی نسازد و در عرصات قیامت اینهارا جز توکسی ننواز دلبست و چند سال برین ماجرا منقضی گشته که احدی باین لقب از حاضرین آن جماعت مشهور ومعروف نگردید امید قوی است که ادعیه دیگر همچنین بموقف اجابت رسیده باشد وچون امیر حاج آفتاب دال از ناقه تیز رفتار فلک دوار فرود آمده ندای حج مبارک بگوش یکدیگر می رسانیدند و هر یک بکمال سرعت وشتابی روانه مزدلفه که او را مشعر الحرام میگویند وازعرفات سه کروه طرف مکه معظمه است شدند و بهمه شب تاریک در انتقام مجتمع گشته نماز مغربین ادا ساخته در بسترها خوابها آرمیدند وچون صبح صادق دمید همها از خواب سر برآوردند نماز صبح ادا نموده خطیب خطبه مشتمل بر حمد خدای ذوالجلال ونعت رسول با کمال صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم وکیفیت قربانی باشرح و بسط تمام وغیره مناسک بیا موختند اکثر خلایق عوام الناس بمجرد طلوع نیر اعظم متوجه منا گشتند وخواص و اهل علم بعد سماعت خطبه بکرای آنطرف گردیدند و منا از نخاسه میل شرعی است سخن مختصر قریب یک نیم پاس از روز میگذرد که خواص و عوام فراهم گشته

لا اله الا الله زاغ کلی یافته بگلگشت چمنستان رکن دوم که محمد رسول الله است عازم گردیده بترانه این ابیات مترنم گشتند قصیده مدحیه و نعت رسالتمآب

ای ساربان محمل بکش بر اشتران باد پا — وانگه بیا و بران در ابهر حدی لب برگشا
آهنگ عشرت ساز کن ورد ای شادی باز کن — جانم بعیش انباز کن رحمی بکن لطفی نما
بی بغض و کینه میروم سوی مدینه می روم — بهر سکینه می روم سوی مزار مصطفی
آن خاتم پیغمبران شاه و خطیب مرسلان — بر روی فدا روح و روان محبوب و مطلوب خدا
از والضحی تاجش بسر زانگشت او شق شد قمر — اسری است اورا یک سفر عرش مجیدش متکا
آن رحمة للعالمین بیشک شفیع المذنبین — یک خادمش روح الامین دیگر بلال پارسا
تا نقشبند کاف و نون بسته النقش از خدا فزون — چون او نه بسته تاکنون بر صفحه هر دو سرا
ای مرشد اهل کرم وی مقتدای محترم — وی مفخر اهل حرم ای معدن صدق و صفا
چون در جهاد آویختی بس خون کافر ریختی — تنها بخاک آمیختی خوش غرداده داد غزا
کسری و قیصر با حشم رفتند در قعر عدم — گبران و ترسا یک قلم خفتند بر خاک فنا
عالی حق آموختی زان شمع دین افروختی — کفر و ضلالت سوختی پروانه سان آمد بجا
دین تو شد حصن الحصین دار الامان مومنین — نکبت بر آکافرین ای شافع یوم الجزا
تسلیم حق بر جان تو بر جمله یاران تو — بر آل ذو الاحسان تو ای مقتدای اصفیا
بر احمدت کو از جهان بر بود آن شرک از بر آن — زو بیخ سنت شد عیان شیخ الشیوخ اتقیا
زو بیخ بدعت کنده شد پس در جحیم افگنده شد — عالم از و آگنده شد از پیروی مصطفی

وادی شهرت دارد کرده شد و درین منزل قریب نصف شب بوادی سرف که مزار فایض الانوار ستر معلی جناب میمونه علیها و علی بعلها الصلوة والسلام من الله الملک العلام رسیدیم از اتفاقات عجیبه آنکه آن روز هیچ طعام نخورده بودم چون از خواب آنوقت بیدار شدم از غایت گرسنگی طاقتم طاق و بدر رویم در محاق بود بطلب نان پیش هر کس دویدم و بمطلب نرسیدم بناچار برای زیارت در حجره مقدسه رفتم و پیش تربت شریفه گدایانه ندا کرده گفتم که ای جده امجده من مهمان شما هستم چیزی خوردنی عنایت فرما و مرا محروم از الطاف کریمانه خود منما انگاه سلام کردم و فاتحه و اخلاص خواندم ثوابش بروح پر فتوحش فرستادم انگاه نشسته سر بر قبرش نهاده بودم از رزاق مطلق روا ناپرحق دو خوشه انگور تازه بدستم افتاده طرفه تر آنکه آن ایام سرما بود و هیچ جا انگور تازه میسر نبود بحیرت افتادم و یکی ازان هر دو خوشه همون جا نشسته تناول نموده از حجره بیرون شدم و یک یک دانه بهر یک تقسیم کردم و گفتم

مثنوی

یافت مریم گر بهنگام شتا — میوه های جنت از فضل خدا
این کرامت در حیاتش بود و بس — بعد فوتش نقل ننمود است کس
بعد فوت زوج ختم المرسلین — رفته چندین قرنهای دور بین
بنگر از وی این کرامت یافتم — ما به صد گونه نعمت یافتم

بعد از ان مقام روانه شده بامدادان بمنزل رسیدیم و چندین منازل طی نموده چون بمقام جحفه فرود گشتگی گردیدیم نعمة روز بخیریت تمام بسر بردیم و لیکن از اهل قافله

اطراف وادی که بچرا مشغول بودند برای احمال اثقال مشغوف گردیدند اتفاقاً از اهل قافله برای ادنی معامله گفتگو بمیان آمد واز گفتگو بسب ودشنام نوبت رسید براینهم اکتفا نموده بکشتی وشتابازی انجامید هرچند که خواص قافله رفع ودفع مجادله میکردند هیچ اثری پدید از نگشت تا که جمیع حمالان نغتتاً از قافله دور گشته بسنگباری مشغول گشتند وسنگباری اعراب مشهور آفاقست که دو کس از ایشان وقت بازیچه از سنگباری درخت مغیلان را از پا می اندازند بمعاینهٔ اینحالت پر ملالت دران وادی خونخوار که یاد از وادی قیامت میداد در عجب حَیص وبَیص گرفتار گردیدند وطفلان وزنان بمشاهدهٔ اینحال بگریه وزاری مبتلا گشتند آنحضرت از معاینهٔ اینحالت پر ملالت چند فقرات حزب البحر را تلاوت فرموده دست بدعا برداشتند بعد ساعتی بروی خود مالیدند ومیر قافلهٔ حمالان را بصدای هیبت که از استماع آن زهره شیر می ترقید پیش خود طلبیدند بمجرد استماع آواز حضرت سنگها از هر دو دست خود انگنده بعجلت تمام بخدمت شریف حاضر شده بعد سلام علیک بپا افتاده وگفت که هرچه فرمائی برانم حضرت فرمودند که اصحاب خود را از سنگباری ممتنع ساز میر حمال حسب الامر کاربند شده همه کس را آواز داده نزد خود طلبید وبکمال شدت امتناع این مجادله ونزاع کرد سرحمال وآنحضرت همه را نزد خود طلبداشته باآنکه فریقین مجروح وغرق خون بودند یک را بکنار گرفتند واز آتش دشمنی کنار گزیده غریق دریای دوستی گردیدند ساعتی نگذشته بود که فریقین سخن آشتی ومطائبه باهم مینمودند گویا هیچ دشمنی وخصومتی درمیان نبود مثنوی

تنها رو را حال چه خواهد بود بیت هرکه درین راه بتنها رود به خوار شود گونه بتنها رود چه اعراب که قاطعان طریق مدینه اند واحزاب هستند از هر دو رئیس یکی از [illegible] اودیه در نیم راه برکوهی ینبع ونبیع که موسوم بسعد است سکونت وقیام میداشت در منزل ششم وقت نیم شب باچند رفقا واحباب بشرف ملازمت سید عالیجناب چون نام خود بهره اندوز سعادت گردید بمصافحه ومعانقه کامیاب گشته تایک ساعت صحبت داشته مسئلت رخصت نمود آنحضرت یک جونی برنج ویک تهان پارچه وپنجر ومال الطریق ضیافت ومهمانی بسعد مذکور عنایت فرموده رخصت ساختند وخار خار اندیشه که در غنچه دلها قافله میخلید بنسیم افضال الهی مندفع گشت بعد قطع دو سه منازل در صفای وادی رسیدند وبزیارت قدوهٔ عاشقان محمدی وسر حلقه مدحت سرایان احمدی حضرت شیخ عبدالرحیم الیمنی البرعی که قصاید ایشان چون شمس برابعة النهار مشهور ومعروف است فائز گشتند ونیز بمزار فایز الانوار ابن عم سید الابرار علیه صلواة الله الملک الجبار حضرت ابو عبیده بن الحارث ابن عبدالمطلب رضی الله تعالی عنه که در غزوه بدر مجروح شده بودند ووقت مراجعت مدینه منوره درینجا انتقال کردند لعقد مراد اهل قافله را بدست اوفتاد واین قبر شریف را ساکنین آن قریه ابو ذر غفاری رضی الله عنه شهرت داده اند واین غلط محض است واصلی نمیدارد وقبر ابو ذر علیه الرضوان در ربذه که پنج میل مسافت از مدینه طیبه دارد مشهور خواص وعوام است وپنج میل ازین مکان موضع بدر است که الآن دران مکان قصبه

رهبروان را قبه اش آید چو ناگه در نظر / از منور چشم صد طوفان اشک آید بدر
قبه کز نعتش عرش معلی دائما / خوی خجلت ریزد و گوید فدا نعم المقر
قبه او بیضه تقدیر حق و آن کاندران / مسکن سیمرغ فردوس است اگر داری خبر
روز محشر زان برون آید کشاید بالها / ز آفتاب حشر بر ما سایبان سازد ز پر
توبه کردم صاف میگویم گذشتم زین رموز / هست اینجا خوابگاه حضرت خیر البشر
سید عالم محمد مصطفی خیر الوری / شمس چرخ اصطفا و گوهر بازار ابر
والضحی رمزیست از روی منیرش بیگمان / معنی واللیل گیسوی سیاهش را اگر
از لعمرک طرفه تشریفی ز رحمن یافته / تاجی از انا فتحنا درفشان دارد بسر
دوستانش را تو یابی خرم و خندان بحشر / دشمنانش را سراسر نگون بینی روان سوی سقر
صل ربی دائما ابدا علی هذا النبی / سال و ماه و روز و شب لیکن بهر شام و سحر
سیر و اینک علی با کاروان احمدی / تا شود از سود سودای زیارت بهره ور

چون سجیه مرضیه دور دوار و خمیر مایه چرخ ناهنجار بآن مجبول و مطبوع است که چون جماعتی را بعیش و کامرانی مصروف بیند بسنگباری تفرقه مرجوم و از عیش و تماشا محروم میدارد تفصیل این اجمال و تبیین این مقال بدین منوال است که چون از منزلی که قبه شریفه بنظر آمده کوچ شده در منزلی که سه فرسنگ از آنجا مدینه منوره بود فرود آمد و تمام روز بخیریت گذشت روز دیگر از آنجا وقت ظهر قافله روانه منزل مقصود شد و هریک بسان گل خندان و چون بلبل غزلخوان بودند و طبیعت سرحلقه قافلان اعنی جناب آقا

قفلی را مفتاحی باشد دران حالت پر ملالت امیر جمالان این قافله با رئیس آن گروه شقاوت پژوه که رشته اخوت و مودت فیما بینهما مضبوط و مربوط بود دوچار شده یکدیگر را بشناختند و بزودی پیشش رفته سلام کرده و رسم معانقه و مصافحه باهم سلوک داشتند و گفتند که زنهار ازین قافله دست تعرض بردارید زیرا که اول درین قافله جز خوراک و پوشاک از قسم مال و اسباب هم نیست دویم آنکه احمد پاشا نائب سلطان بضمانت خود اینها را امین داده اینطرف فرستاده از آنجا که طلب معاش ناگزیر است و بدون آن ایشان چاره نمیدارند اینک قافله مغربیان که مملو و مشحون از زر مغربیست بدنبال ما میرسد و از اینجا یک فرسخ فاصله دارد و غنیمت بارده و نعمت غیر مترقبه باید انگاشت و مرا ممنون منت و احسان خویش باید پنداشت **مثنوی**

پس ما یکی قافله مغربی است / به از گوهر و در هم مغربی است
بمغرب نهان گر شود آفتاب / ولی مشرقش جان پر از زر ناب
همه ناقه اش حامله از زر است / همه محملش معدن گوهر است
رئیسش چو این مژده از وی شنید / از آن دست بردار شد آن عنید
روان رفت ناگه بکوه بلند / بلشکر یکی بانگ زد آن نژند
از آن بانگ آن جمله جمع آمدند / چو پروانها گرد شمع آمدند
شد از برکت سید کائنات / علیه السلام و علیه الصلواة
هم از برکت آنکه همنام اوست / رضا جوی ایزدی کام اوست

طرفه آن تشنگی که سیرابیم	تو ز لطف و کرم بفرمائی
ای علی شهر دوست نزدیک است	چون نگردی در و تماشائی

قصه کوتاه وقت عصر بود که ماجرای رهزنان رو نمود بفضله تعالی از دست ایشان نجات یافته آخر مغرب که وقت غیبوبت شفق است در ذو الحلیفه رسیدیم ساعتی درانمقام برای قضای بعضی حوایج مکث واقع شد بالاخری قافله پیشتر روانه شد نصف شب در مدینه سکینه در مناخه متصل عیدگاه که الحال بازار آن شهر فیض بهر است مقام واقع شد باقی شب بعضے ازان بخواب و بعضے در غسل و تبدیل جامه بسر شد و پیشتر از صبح صادق چون دروازه قلعه اش وا شد داخل مدینه خاص شده در مسجد شریف رسیدیم و بعد ادای نماز اشراق روبروی مواجه اقدس استاده بترانه این سلام مترنم گردیده شاهد مقصود یکبار گرفتیم و گفتیم

سلام فی نعت خیر الانام

السلام ای نور رب العالمین	السلام اے مجبط روح الامین
السلام ای صدر بدر دو جهان	السلام ای فیض بخش انس و جان
السلام ای بادشاه مرسلان	السلام اے قبلهٔ صاحبدلان
السلام ای روی تو شمس الضحیٰ	السلام ای موی تو لیل الدجیٰ
السلام ای نائب پروردگار	السلام ای قاسم جنات نار
السلام اے مصطفٰے ای مجتبیٰ	السلام ای مقتدای ابتدا
السلام اے سید عالی نسب	السلام ای معدن علم و ادب

یا شفیع المذنبین دستم بگیر	یک سلام از بندهٔ خود در پذیر
یا رجاء المرتجی کارم بساز	باب لطف خود برویم کن فراز
یا امام الانبیا بهر خدا	وا رهان مارا ز آفات و بلا
یا رسول الله بفریادم برس	بیکسم جز تو ندارم هیچکس
در پذیر ای شاه دین زین مستهام	صد درود و صد نیاز و صد سلام
هم بتو بر آل و اصحاب تو هم	بر هواداران و احباب تو هم
خاصه بر آن منبع فضل و وقار	صدر دین صدیق اکبر یار غار
آنکه صدق و فضل احسان کار اوست	ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست
هم بروح آن امام العادلین	قطب حق فاروق اعظم شاه دین
هم بران سر چشمهٔ حلم و وفا	شاه ذی النورین عثمان باصفا
هم بران خورشید چرخ ابتدا	آن علی مرتضٰے شیر خدا
هم بران دو گوهر گوش قبول	یعنے آن حسنین ابنا بتول
هم بران شش کس که از ده باقی اند	آنکه اندر بزم عرفان ساقی اند
هم بر ازواج و بنات تو تمام	هم بر اولاد تو اے عالی مقام
خاصه بر ارواح آن اقطاب دین	کاول ایشانست زین العابدین
بعد ازان بر باقر بحر کمال	بعد ازان بر صادق فرخنده حال
بعد ازان بر کاظم نیکو سیر	بعد ازان بر موسی و الاگهر

آمد نحیکه تا دو ساعت بخوبی مراقب نشسته می ماندند و احیانا بعضی اشخاص خواص را با خود باین کرامت اختصاص می بخشیدند چند بار راقم را بهمراهی اشارت میفرمودند لیکن بملاحظه آنکه جسد شریف نبوی از مکانیکه سید مراقب می نشستند دو دره مفاصله و همین قدر تفاوت پایانی داشت دیکنوع بالانشستن میشد گو که حجاب بود قبول نه نمود و بعد بست و پنجروز لشکر سرما بر سرما تاخت و از دست تطاول و تعدی خود سلطان گرما را مقهور خود ساخت عالم افسرده مزاج گشت و آسمان برات عیش و نشاط کس و ناکس بر یخ نوشت غربا در کنج گول خزیدند و اغنیا در حصار سقاقم و سمور آرمیدند برهنه تنان ... آفتاب دوختند و شبها بسان مجوسان آتش می افروختند اہل قافله که کلیم احمدی چون هیچ رخت سرما نمیداشتند دست پاچه شدند و حیران و بعجز و نقدان شباب مهر که شام گاهان بمهری مینمودند چون کاکل مهوشان پریشان الوااب افسردگی بروی عالمیان باز و در سموم گرمجوشی و خون گرمی در کاشانه عدم باعتقا انباز مثنوی

جهان افسرده چون طبع لئیمان	هوا شد اشک ریزان چون پشیمان
فلک با مهر بیمهری همی کرد	شده یکبار روی باغها زرد
زره پوشید آب از جنگ سرما	غلط در لرزه بود از چنگ سرما
ز دست دستبرد بی قبیل	خزیدی شمع در دامان قندیل
هوا میکرد چون کافور باری	جهان شد سرد از کافور خواری
چو گرما پیر شد سرما جوان شد	بهار آخر شد و فصل خزان شد

چرخ کج رفتار صد مکر و دغادار د نهان	تا نهد زان داغها بر سینهای عاشقان
مهر و کرش سر بسر قهر است از وی الحذر	شربت شیرین او زهر است از وی الامان
گاه یوسف را ز آغوش پدر دور افگند	گه زلیخا را بوصل او نماید شادمان
اتفاقاً یک دو کس گر نزد وصلی یافتند	مهرهای شان بششدر را فگند او بیگمان
یک دو کس را گردمی شادان و خورم یافته	سنگهای درد و غم بارد بر ان از بر گران
چاره باید ساختن ناچار باید ساختن	سر نهاد ستم بتقدیر خداوند جهان
ای علی برخیز با احمد بسوی مکه رو	هان درودی خوان بتودیع رسول انس و جان

اکنون وقت آن است که قصیده نعتیه که نو گریز خامه مؤلف این نامه کرامت شمامه است آویزه گوش مستمعان ساخته مسرور و محظوظ نمایم و گوهر آبدار آفرین و جواهر زواهر تحسین از هر گوشه دامن دامن بربایم ابیات نظم

گرفت ملک دلم شاه غم بآسانی	به فوج بی سر و سامانی و پریشانی
متاع صبر و شکیبم از و بغارت رفت	چو از سموم خزانی بهار بستانی
ز خار حادثه چون گل تمام مجروحم	چو غنچه خون جگر میخوریم پنهانی
بباغ دل کند انشاد و بلبل طبعم	هزار مرثیها سوقع غزل خوانی
تمام سوده الماس میشود بیهات	اگر بدیده کشم سرمه صفاهانی
ز رشک دیده من کاب و رنگ گریه از و ست	نگند خاک بسر معدن بدخشانی
ز سوزش تو من ای ناز سخت حیرانم	که خفتگان عدم را ز خواب خیزانی

خدیو کون و مکان خواجهٔ زمین و زمان — محمد عربی فخر انسی و جانی
جلیس خم دنی و انیس او ادنی — کحیل سرمهٔ مازاغ نور ربانی
گل حدیقهٔ خلق عظیم و لطف عمیم — حلاوت ثمرات ریاض رحمانی
طراز خاتم او خاتم النبیین است — که ختم است بمنشور های یزدانی
باصل اول و در فرع از همه آخر — چه اولست که ممکن نباشدش ثانی
بر انبیا و رسل ذات او بود افضل — چو بر مجامع انواع نوع انسانی
تمام کون و مکان ذات تو بود در وحش — جهان چو دیدهٔ مردم بود تو انسانی
شه بجم ... رشک باغ ابراهیم — لب شفاعت اگر روز حشر جنبانی
دم ظهور تو گشتند سرنگون اصنام — برای سجدهٔ آدم چو صف روحانی
شکست دین متین تو پشت بدعت و کفر — ز شش جهات جهان چون صلیب رهبانی
ز آب صافی دین پاک کرد یکباره — تمام روی زمین را ز لوث اوثانی
ز نور عدل تو بنیاد ظلم شد بر باد — چو ظلمت شب داج از سحر شود فانی
بکوره ماهی و در قعر چه سمندر را — همیشه عدل تو می پرورد بآسانی
بساز عزم سوی قصر جاهش ای فکرم — ز برق گرچه بسرعت کمال جولانی
برهن است و یقین این سخن که میدانم — شوند نه فلک از زینه اش تو دامانی
قلم چو شعلهٔ طور و دواتش آب حیات — شود کسیکه بمدحش کند در افشانی
ز جود بخشش او رشک می برند مدام — بحار و معدن و در و سحاب نیسانی

ز دست رفتم اگر دست من نمیگیری — خدای را بکن ای ناخدا نگهبانی
بحق عظمت آن ذو الجلال والاکرام — که داشت ملک رسالت بناست ازلی
بانبیا و رسل آنکه محو فرمودند — ز لوح کون و مکان حرف کفر و طغیانی
بصدق صاحب غار و بعدل ماحی کفر — بحکم جامع آیاتهای فرقانی
بشاه حیدر کرار و قاتل کفار — که یافت رونق ازو کشور مسلمانی
بآن دو گوهر یکتا ستو که از پی شان — مدام روح امین کرد مهد جنبانی
بآب دیدهٔ خیر النسا که چشمانش — شدند از غم هجر تو رشک عمانی
که سازی از کرمت جمله مقصدم حاصل — منه بسینهٔ من داغ یاس و حرمانی
همیشه تا چمن بلبلان بفصل بهار — بهم کنند غزلخوانی و گل افشانی
چمن چمن گل صلوات بر تو باد نثار — بر آل و صحب تو هم از ریاض یزدانی

بعد رؤیت این رؤیا حضرت در عرصه سه روز تجهیز سفر و تدبیر ما یحتاج ضروری نموده بیست و نهم ماه ربیع الاول از مدینه منوره کوچ مع قافله فرمودند و در منزل ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است اقامت فرمودند شب همانجا بیوتت نموده احرام عمره بسته بیشتر روانه گشتند ضعفا و مرضی که بسبب شدت سرما از احرام معذور بودند انصرام این امر برجحفه که میقات اهل شام است موقوف داشتند چنانچه بعد ورود آن مقام باقیماندگان احرام بستند الغرض بعد طی یازده منزل در و یکمقام در بلد الامین و بیت الله العظیم بخیریت و عافیت رسیدند و در خانهای خودها سکونت گزیدند و مضمون کرامت

نماز سندی از بیعت سر بلندی

در جوش بعده هر یک می نالید و مضمون این اشعار آبدار نامه نگار بدر ده فلک و ار بر سایند غزل

الوداع ای کعبه اینک آمده یوم الفراق	از فراق تو تمامی طاقت من گشت طاق
دلفگار و سوگوار و بیقرار و سوخته	بیتو گر دیدیم و آمد بدر رویم در محاق
چشم من شد آب ریز و سینه ام شد آه خیز	وان دل شوریده ام گشته کباب از احتراق
میروم از کوی تو گریان و نالان و حزین	داغ تو مانده نشان بر سینه تا یوم التلاق
گر روم لیکن کنم روی توجه سوی تو	در نماز و در دعا ها از نیاز و اشتیاق
مسجد تو چشم عالم تو وران چو مردمی	ای سیه پوش عرب ای قبلهٔ شام و عراق
میرود اکنون علی با احمد از حکم قضا	الوداع ای جان جانان بنده یوم الفراق

بعد از اختتام طواف از باب الوداع بیرون شده بر اشتران سوار گردیده همه شب راه رفته صبحگاهان بجده رسیده و از انجا شبگیر زده به بندر جده قیام ورزیدند شش روز دران مقام نموده روز هفتم بر کشتی سوار شده هفت روز سیر بحر نموده به بندر مخا رسیدیم مقدار پانزده روز انجا مقام مانده بعده از انجا بر مراکب نشسته بعد دو روز سیر چهارده روز بحول الله و قوته در جزیره بمبئی فایز گردیدیم فاما از مخا تا جزیره مذکور بسبب تواتر امطار که لیالی و ایام بسان دل دوستان گریان و بتذلل و انیار بود و دریا مانند سینهٔ مستان جوش و خروش مینمود هیچکس دمی نیاسود شب با اختر شماری و روز به بیقراری بسر میگشت و بحکم ان مع العسر یسرا مرکب سید المجاهدین از جمیع مراکبها پیشتر به بمبئی رسید ناخدایان و تجاران جزیره مذکور متفق الکلمه میگفتند که جهازی

بلکه زاید اقامت ورزیده از ملاقات فیض آیات خود مریدان و دوستان را باحسن وجوه بنواختند و درین مدت مجلس وعظ و تذکیر و محفل پند و نصایح دلپذیر بخوبی بیارا استند و شمع هدایت و ارشاد آن گروه درین بژده افروخته بمنهج مستقیم و منهل دین قدیم رهبری ساختند

دو مه در بندر کلکته ماندند	پس انگه آیت ہجرت بخواندند
نموده چند کشتی را کرایه	شدند این بچه کشتی بوده آیه
در آغوشش که دمه چون نشستند	کمرهای عزیمت سخت بستند
دران اسباب خود ها بار کرده	خدای خویشتن را یار کرده
فلک بوده است آن دریای زخار	هلال آسا دران کشتی پدیدار
فلک را یک هلال او را هزاران	چو انجم هر یکی کشتی سواران
مه نو را برابر از انجم که دیده است	چه دیدن کس بعمری هم شنیده است
به یک کشتی امیر المومنین بود	هم اهل بیت وی با وی قرین بود
شدند آن ماه ها چون مهر تابان	ز شرق جانب مغرب شتابان
چو تا شش ماه منزلها بریدند	پس از شش ماه در موطن رسیدند
درین شش ماه گه جنبش گه آرام	همی دیدند هر یک کام ناکام
امیر المومنین در مسکن آمد	تو گویی جانش رفته در تن آمد
زده شبگیر شب شد صبح روشن	جهان یکبار شد همرنگ گلشن
بسر آمد خزان را زندگانی	بهار آمد به بخت کامرانی

آورده اند در آخر این کتاب برای برکت بعینه به تحریر ... که این شاهد رعنا و ... تجلی در حلل آراسته ... نقل خط حضرت سید احمد صاحب اسمی مولانا ابو الفضل اولاً تا شاه عبد العزیز

۱۱۲

اما بعد عرض سلام مسنون و تقدیم تعظیمات و تکریمات و آداب و اخلاص عقیدت سمات معروض آنکه الحمد لله که فقیر و تمام قافله بخیریت و عافیت تمام در مکه معظمه آخر ماه شعبان تا وقت تحریر کان بلده آمین هستیم و بعد حج عزیمت زیارت مدینه منوره داریم الله تعالی بعنایت خود حج مبرور و زیارت مقبول نصیب فرماید امید وار ادعیه وافیه متبرکه آنجناب هستم بفضل الله تعالی درین سفر سعادت اثر بشارات و عنایات عمده رفیعه از درگاه حضرت رحمان جل شانه این فقیر یافته است پاره ازان که اینوقت ضبط آن بقید تحریر میسر است بنا بر تفریح خاطر مقدس آنجناب و سائر برادران مومنین که بسامعه ایشان میرسد عرضه میدهد درین عرضه هم اظهار نعمت او تعالی است که صورتی از صور شکر است و مدعا این عرضه بنا بر آنست که از برکت جناب سامی این جنس عنایات بر حال فقیر ابتداءً آغاز شده و در تربیت و سلوک عنایتها مبذول گردیده و عاید موده اند الفضل او تعالی نوبت به اینچنین معاملات رسیده و امیدواری ادعیه وافیه علی الدوام است تا که حق تعالی به مقصد اعلی و مطلب اسنی رساند و بهدایت و رحمت عامه خاصه که تا عالم جاهد خلایق گردد جز ابر رکه کار آید پس منجمله آنها اینست که در تهیه اسباب روانگی از جای خود بودم و مشاغل کثیره بداد و ستد وغیره بسیار رو بکار میماند تا که از صبح نوبت به نیم شب میرسید در همان ایام شبی اینچنین کاری در خانه خود مشغول بودم و مکان تو طیار مختصر از سعی و تردد برادران مومنین بامداد و اعانت دستهای نیکه مکان بنا شده بود در همان مکان بودم که روحانیت آن مکان نمودار شد رو برو من بکمال

۱۱۳

چنان مفهوم گشت که کشتی فلانی ازین کشتیها غرق خواهد شد و دران کشتی از اسباب مردم بار شده بود برای این فقیر کشتی دیگر غیر آن معین شده دانستم که اگر تقصیر کسی خواهد بود پس من هم بوجهی هر چند غفلتی شده باشد دران تقصیر شامل آمادگی سواری خود دران کشتی نمودم از جانب غیر ارشاد شد که الحال آنرا غرق نخواهم کرد و شکر الهی ادا کرده بطور معین گشته بود گذاشتم الحمد لله که بسلامت و حفاظت بهار رسیدند و هر گاه از کلکته روانه شده بدریای شور رسیدیم و آثار دریای شیرین منقطع گردید روح دریای شور بکمال ابهت و شوکت و دبدبه و طمطراق که حق تعالی او را عطا فرموده پدیدار گشته با فقیر ملاقات کرد و بمقابله و مواجهه استاد الفاظ یاد نیست اما این قدر محفوظ که رعب و هیبت خود مینمود و درخواست میکرد که التجای و تضرعی و انکساری پیش او کرده شود چونکه گاهی او را ندیده بودم و بکمال شوکت و بزرگی پیش آمد از شوکت و هیبت آن متعجب شدم فاما درانجا بخیال مشاهده حضرت ذو الجلال هم جلشانه حاصل بود در غیبتی و غفلتی ازان نبود چون هیبتش و دیدم و درخواست او معلوم کردم رعب و ترس آن اصلا در نفس من اثر نکرد و پروای آن ننمودم در جواب آن گفتم که من و تو هر دو بنده خدا تعالی هستیم مرا از التجا بتو چکار هرگز بسوی تو التجا نخواهم برد بلکه تو و من و آسمان و زمین همه مقهور و مجبور و همه ها بدست قدرت مالک خود یکسان هستیم و مدح و ثنای و عظمت و کبریای حضرت حق جلت عظمته بیان نمودم آن روح این بیان شنیده از مواجه لعم رفت فاما شادان معلوم میشد و آنوقت که جهاز بمقامی رسید

تردد ی بود که احیاناً اہل قافله را خصوصاً زمان را بسبب غلیوبت فقیر رنجی و تعبی
میرسد در فرود آمدن خود متردد بودم شب جمعه مرکبی بگر بنظر آمد و آن روز در بین
میدیدم و اندیشه آن بود که مبادا قزاقان و قطاع الطریق باشند و مسموع شده بود
که گاهی قزاقان و قطاع الطریق بر مسافران یورش میکنند و غارت مینمایند این معنی
موجب خلجان خاطر گشته بود حفاظت و صیانت بهرحال مرجو و مدعوا از جناب ایزدی است
و در فرود آمدن از جهاز تردد زائد بهم رسیده بود که از بارگاه بی نیاز مطلق ارحم
الراحمین جل شانه بشارتی یافتم باین مضمون که تو بعدن برو و اینها را بر ما بگذار یا
بسپر و ما کن و درین بشارت هرچند اهل قافله که دران جهاز بودند همه شامل لیکن خصوصیت
اقربا و لواحق این عاجز زیاده از دیگران دران بشارت فهمیده میشد صباح جمعه که
بزورق سوار شده متصل کوه عدن بکناره رسیدیم بعد ادای چند رکعت نفل دعا
کردم بجهد لسد اجابت ازان سو متوجه بود و مژده ها رسید یکی از جانب غیب بحال
کسانیکه همراه فقیر بودند عنایت خاصه بطوری متوجه شد که آنرا بپوشانیدن خلعتهای
فاخره که از خشنودی و رضای وافره است تعبیر توان کرد و این حقیقت مشاهده فقیر
بتفصیل میشد و رحمتی تدریجاً از انها بعازمان حج که دران جهاز سوار بودند من بعد
بسایر سواران جهاز که اهل قافله در آنها بودند من بعد بتمام مبایعان بر دست فقیر
متوجه شده که مضمونش بخشش و غفران بود همه اینها مفهوم میگشت و بسابق ازین
دعای بر زبان فقیر اجرا فرموده بودند که حاصلش این بود که این دیار و ملک و جوار

حالا ابدان درویش را راسخ بود و توسط و توسل باین فقیر مینمود و درخواست دعا میکرد
و جوش رحمت الٰهیه دران وقت اولاً بحال آن مرد پیر که صراحةً معاینه میشد که او را بجانب
سعادات الٰهیه فورا بردند ثانیاً عموم و شمول آن معلوم میشد تا که در جوش رحمت دریافت
شد که هر که امسال حج خواهد کرد بسبب تو بنا بران که تو در آنها خواهی بود همه را بخشیدم
و چونکه جهاز محاذی یلملم رسید و استعداد احرام کردیم فقیر غسل مینمود و چندی از رفقا
غسل میدادند و اعانت دران کار میکردند مغفرتی و بخششی در حق همها که این عمل
نمودند معلوم شد که همه آنها آمرزیده شدند من بعد که وقت تلبیه رسید شخصی دران
مجمع سبقت کرده به تلبیه آواز خود را بلند ساخت عنایتی باین معنی در رسید که هر که پیش
از تو تلبیه میگوید تلبیه اش را ما نمی شنوم و روز حصول شرف سعادت دخول در مکه معظمه
هرگاه که از بیرقی طوی گذشته متوجه گدا شدیم تا از ان راه درائیم حالتی عجیب بدین
که شرحش متعذر است طاری و نمودار بود حتی که بر همه حضار ان واقعه و آنحال اثرش
جلوه گر نمایان میشد لبیک که میگفتم بمشاهده میگفتم و این گفتن بمخاطبه بشافهه صریح بود و اجابت و
قبول آن میدیدم و در دعای آنوقت فتحی شده بود که بخوبی تمام مطلب عرض میکردم
و در آنحال این مضمون به تعبیر عجیب از زبانم آسان شد که مردم جماعتی گنهگار و شرمنده
از بلاد دور دست بحرم و مأمن تو رسیده اند و اینها را من آورده ام و چنین
و چنان خواهند در آنحال عجیب بشارت حیرت افزا پیش آمد باین کیفیت که اینها را
چه گفته آید یعنی آنها خود متحقق کمال عنایت و رحمت اند و خصوصیتی میدارند اشارتی

جزیله وادعیه جمیله آنجناب است وآینده را ترقیات ببرکت ادعیات زاکیات امیدوارم ورجای واثق است که دعاها فرموده باشند وفقیر وتمام معتقدین مخلصین در اماکن واوقات متبرکه دعاها میکنند الله تعالی اجابت فرماید انه علی کل شیء قدیر وبالاجابت جدیر زیاده بجز ادب چه عرض نماید والسلام والاکرام وآخر بشارات اینست که لفظ پاره سند رجا این عریضه از جنس مبالغه می نمودند محو آن منظور گردید ممانعت از محو آنکه این فی الواقع پاره است معلوم گشت والله تعالی اعلم بخفیات الامور وعلانیتها

در بیان بهشت آرای سلطان الاولیا والمتقین امام المحدثین قدوه اهل تمییز حضرت شاه عبدالعزیز علیه الرحمة والرضوان

چه نوشش ونیشش باهم آفریدند	بعالم عشرت وغم آفریدند
بهاران گرچه رنگ آمیز باشد	خزانش دشنهٔ خونریز باشد
اگرچه روز باشد روشنی زار	شب او را می نماید تیره وتار
برین گفتار اینک شاهد آرم	بگوشش دل شنو کان می نگارم
که ناگه از قضای ایزد پاک	خجسته وارث سلطان لولاک
امام جن وانس شیخ آفاق	بعشق الله جفت از ماسوی طاق
چو غوث ناسے دین او را سپردند	از آن عبدالعزیزش نام کردند
چو تنگ آمد ازین زندان فانی	رخ آورده بملک جاودانی
سوی خلد برین منزل گزین شد	بفردوس آمد ومسندنشین شد

هجرت از دار الحرب بدار الاسلام وجهاد با کفره لیام وارتفاع اعلام اسلام واشاعت اظهار دین پیغمبر علیه السلام در هر مواطن ومقام ودر جذر قلب آن زبدة الکرام مخمر ومجبول بودند ودر وجوب این نیت عظمی در کشت زار طبیعت مستتر ومخفی می بود در نمو الا که سنین عمر شریف باربعین رسیده بحکم بفحوای آیه کریمه ولما بلغ اشده وبلغ اربعین سنة الآیة همگین اغصان واوراق شجره طیبه که موصوف باصلها ثابت وفرعها فی السماء باحسن وجوه سر برآورده مستعد ثمرآوری گردید بموجب آنکه مصرعه که عشق ومشک را نتوان نهفتن تا دو سال کامل در تجهیز جیوش واتباع آلات حرب مثل تیر وتفنگ وگرد آوری رفقا جویای نام وننگ مستعد وسرگرم بودند ودرین مدت مسطوره اکثر از زبان فیض ترجمان ارشاد میکردند که بتعداد اصحاب بدر رضوان الله علیهم اجمعین یاران صادق ودوستان موافق یکجا شوند ظهور این امور از قوت بفعل آید واین شاهد غیبی از جلباب احتجاب واختفا رونماید ودرین مدت مسطور صبح وشام علی الدوام هر منزل ومقام پیش هر کرام ولیام وعظ وتذکیر در فضائل هجرت جهاد آن حضرت وخلفاء ایشان بیان میکردند وخطوط بجمیع احبار واخلا که قبل ازین در امکنه متعدده مثل عقبه اولی که در منا واقع است ودر حدیبیه که در راه جده که بیعة الرضوان از صحابه کرام در آن مقام بوقوع انجامید بیعت جهاد نموده بودند ارسال فرمودند چنانچه بعضی از ینها در برملی وبعضے در اثنا راه هجرت در رفاقه سید المجاهدین رسیده ذخیره اند وز ثواب آخرت گشتند وچون خاطر دریا

والحمد لله رب العالمین

سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین

سر هر بیت این قصیده نگر	که حروف هجاست با ترتیب
هست در مدح آنکه از فیضش	بر و بحر و سحاب یافت نصیب
ای ز عشقت آتشی افتاده در هر سینها	لطف کن بر عاشقان از چهره برقع برکشا
بوی زلفت را صبا چون در دیار چین رساند	از تحیر آهوانش جمله ماندند از چرا
پیر من عشق است من او را مرید صادقم	هر چه او گوید بجان آریم بی چون و چرا
ت[illegible] است بی تو عالم اندر چشم من	از رخت عالم منور ساز ای بدر الدجی
ثمرهٔ عشق تو آمد دین و دنیا باختن	خویشتن را سوختن هم داشتن خوف و رجا
جان و دل بردی ز من صبر و توانائی تمام	ذرهٔ لطفت ندیدم چیست این جور و جفا
چیست این ناز و عتاب و چیست این جور و ستم	چیست این بی رحمی تو چیست این مکر و دغا
حاصل عمرم ز عشقت چیست دائم سوختن	از خدا شرمی بکن رحمی بحال من نما
خوف و بیم و باک گر از کس نمیداری کنون	میروم نالان بدرگاه امیر با صفا
داور دوران وزیر الدوله دریا کرم	ناظم نظم امارت ناشر جود و سخا
ذو المعالی و المفاخر مصدر فیض اتم	ناصر دین است هم اسلام را نور و ضیا
راست گفتار است هم راستی را زین پیشه و تمیز	نیک کردار است و ذاتش را ز پیش پر صفا
زبدهٔ ارباب فضل و صاحب علم و عمل	حامی دین و دول سر دفتر صدر و کلا
ژنده پوشان قناعت را ز توانش تکیه گاه	برگ ساز بی نوایان مرحبا صد مرحبا
ساعی اندر کار نیک و مانع اندوز و بند	دست او دریای جود و سر دلش کان عطا

۱۱۸

همت من پست باشد زینهٔ مدحش بلند	باز میگردیم بر دارم کنون دست دعا
لازم او دائما اقبال و دولت بر دوام	لازم اعداش بادا محنت و رنج و بکا
یا الهی این دعایم را اجابت کن قرین	بالنبی المصطفی قد تم هذا المدعا

و چون در اول این اعجوبه که عبارت از مخزن احمدیست قصیده در مدح نواب مستطاب کردون رکاب همایونش این عروس ببا آرایش و پیرایش یافته یک قصیده مصنوعه بصنعت توشیح تعبیه کرده شد و در آخر کتاب هم یک قصیده همچنین بدیع آن جناب فیض مآب مندرج کرده آید تا اول با آخر نسبت دارد **نظم**

شکر صد که ز فیض باری	گرد این چرخ معترنس یاری
که چهل سالهٔ احوال امام	مرتسم گشت با آئین تمام
قلم از فخر بخود بر بالید	که سر ش تا قلم و لوح رسید
محرم چشمهٔ آب حیوانست	بلکه تسنیم ریاض رضوانست
صفحه اش جمله خیابان بهشت	سطر سطرش گل و ریحان بهشت
چونکه پیرایهٔ انجام گرفت	مخزن احمدیش نام گرفت
سال تاریخ چو جستم ز سروش	این چنین مژده رسانید بگوشش
که کنم بر تو من این راز عیان	هان بگو این چمن باغ جنان
دبیرش محمد جهاندار شاه	سریع القلم هم سیادت پناه
بپاس شانزده از فضل قیوم	مخزن احمدی شده مرقوم

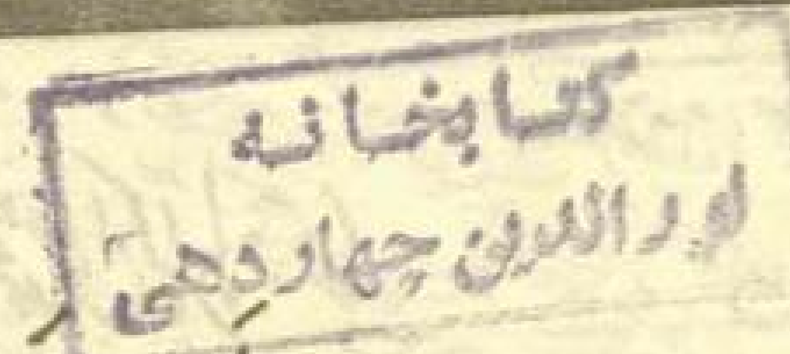
وزیر الملک نواب والا حسان ... حبیب ...

۱۱۹

محمد علیخان بهادر صولت جنگ خلد الله ملکه و وزارته و دولته و ... تمام شد

کاتب الحروف کمترین محمد علی اکبر آبادی





مطبع :- تاج الدین پرنٹرز لاہور

فاضل بریلوی علمائے حجاز کی نظر میں

طبع سوم پر نوائے وقت کا تبصرہ

مولانا محمد احمد رضا خاں علیہ الرحمۃ کی ذاتِ گرامی محتاجِ تعارف نہیں وہ علم وفضل کا ماہتاب تھے جس کی روشنی قریب و بعید کو منور کرتی رہی۔ وہ علم وعرفان کا ایک سمندر تھے جس سے متلاشیانِ حق سیر ہوتے رہے ان کے فیوض کا دائرہ برصغیر تک ہی محدود نہیں تھا، عرب وعجم کے عظیم علماء وفضلائے ان کے علمی کمال اور عارفانہ شعور کی کھلے دل سے شہادت دی فاضل بریلوی کی عظمت کا اندازہ اس بات سے لگایا جاسکتا ہے کہ وہ بیشتر علوم مروجہ میں بالعموم اور دینی علوم ومعارف میں بالخصوص کامل دستگاہ رکھتے تھے، انہوں نے اس تحریک کے دور میں قلمی جہاد کیا جو بدعت گریزی کے نام پر شروع کی گئی لیکن ناپسندیدہ بیباکی اور اس سے بھی آگے گستاخانہ طرزِ عمل کی مظہر بن کر رہ گئی، علم کے نام پر جہالت کے فروغ اور اکابر اسلام کی تحقیر کے خلاف فاضل بریلوی کا ردِ عمل ایک فطری بات تھی۔ مخالفین اعلیحضرت احمد رضا خاں علیہ الرحمۃ کے علم وفضل کا مقابلہ تو کر نہیں سکتے تھے انہوں نے تسکینِ انا کی خاطر اعلیحضرت کے خلاف طرح طرح کی غلط فہمیاں پھیلادیں اور ان سے ایسی باتیں منسوب کردیں جنہیں خود موصوف ناپسند فرماتے تھے اور جن کی انہوں نے اپنی تحریر وتقریر میں ممانعت کی تھی انہیں قبر پرست، حلوہ خور اور حضور نبی کریم کو اللہ تعالیٰ کے برابر درجہ دینے والا اور نہ جانے کیا کیا مشہور کر دیا گیا، افسوس ان غلط فہمیوں کے ازالے کی جانب سوادِ اعظم نے کما حقہٗ توجہ نہ دی اس طرح نہ صرف ان کے بارے میں غلط فہمیاں بڑھتی گئیں بلکہ ان سے منسوب بعض ناپسندیدہ باتوں کو صوفیائے کرام کے کم علم معتقدین نے ردِ عمل کے طور پر اپنا لیا، ضرورت اس امر کی تھی کہ کوئی محقق ان غلط فہمیوں کا ازالہ کرتا۔ پروفیسر محمد مسعود اس لحاظ سے خوش قسمت ہیں کہ یہ سعادت انہیں نصیب ہوئی۔ زیرِ تبصرہ کتاب انہی کی مرتب کردہ ہے کتاب کی سب سے بڑی خوبی یہ ہے کہ اس مسلک کے عظیم علمائے یہاں تک کہ بیت الحرام اور مسجد نبوی کے ائمہ کرام علما اور مدرسین نے حضرت فاضل بریلوی کے خیالات سُن پڑھ کر ان کے کھلے دل سے اعتراف کیا، کتاب میں سرزمین حجاز کے ایک درجن سے زیادہ جید اور مسلمہ علماء کی وہ تحریریں بھی شامل ہیں جو انہوں نے فاضل بریلوی کے علم وفضل اور ان کی اصابت فکر کے بارے میں بطور آرا پیش کیں، کتاب میں اس عظیم شخصیت کے حالاتِ زندگی ان کے علمی وفکری کارناموں کا بھی مختصر ذکر ہے الغرض کتاب معلومات سے بھرپور ہے سوادِ اعظم کو اس کا مطالعہ کرنا چاہیئے۔

تبصرہ نگار **مسعود جاوید ہمدانی**

روزنامہ نوائے وقت لاہور، ۲۷

